

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مَوْلَانَا

خوشبودر محک تحریر آید میان



تبیین آراء مرحوم علامه طهرانی رحمته اللہ علیہ و عیار سنجی علمی مخالفان

بامقدمه استاد حاج شیخ محمد حسن وکیل

شیخ محمد علی تولاتی

سرشناسه: تولائی، محمدعلی، ۱۳۷۷ - Tavallaei, M. A.
عنوان و نام پدیدآور: محک: عیارسنجی علمی مخالفان مرحوم علامه
طهرانی رحمته / محمدعلی تولائی؛ ویراستاری احسن مقدم.
مشخصات نشر: مشهد: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص. ۵: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹-۶۳-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۴۱-۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۰۵-۱۳۷۴ -- نقد و تفسیر
موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- نقد و تفسیر
موضوع: Criticism and Interpretation -- Iran -- Ulama
موضوع: شیعه -- ایران -- روحانیت -- دفاعیه ها و ردیه ها
موضوع: Controversial literature: Clergy -- Iran -- Shi'ah
رده بندی کنگره: ۳/۴: BP ۵۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۱۰۸۱۸



مَحک

تبیین آراء مرحوم علامه طهرانی رحمته و عیارسنجی علمی مخالفان
با مقدمه استناد حاج شیخ محمد حسن وکیلی

شیخ محمدعلی تولائی

طراحی گرافیک: حامد امامی / خوشنویسی جلد: روح الله ابوالفضلی

ویراستار: احسن مقدم

ناشر: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

شابک: ۹-۶۳-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰ / شمارگان: ۱۰۰۰ جلد / قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

نشانی: مشهد مقدس، چهارراه زرینه، خیابان شهید کاشانی ۲۵

موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

سایت: erfanvahekmat.com و isin.ir

نشانی در شبکه های اجتماعی: [@erfanvahekmat](https://www.instagram.com/erfanvahekmat)

شماره تلفن: ۰۹۱۵۵۶۷۲۸۴۵



فهرست

- مقدمه استاد حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدحسن وکیلی ۱۱
- مقدمه مؤلف ۱۹
-
- فصل اول: مباحث مقدماتی ۲۷
- لزوم دفاع از مکتب عرفانی فقهاتی شیعه ۲۹
- نگاهی به چینش کتاب ۳۴
- نقدی بر علت اصلی تألیف کتاب ۳۵
- معانی مستعمل واژه صوفیه ۳۶
- صوفیه مذموم، صوفیه ممدوح ۳۸
- ادعای ترویج تصوّف در میان طلاب مبتدی و مردم عوام ۴۲
- مروّجان تصوّف صحیح ۴۴
- سابقه عرفان و حکمت در حوزه علمی خراسان ۴۵
- مقصود از تأسیس عرفان ۴۷
-
- فصل دوم: نقد و بررسی «بخش آراء سیاسی علامه» ۴۹
- آراء سیاسی علامه طهرانی ۵۱
- تقطیع سخنان علامه طهرانی ۵۲
- وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام از نگاه علامه ۵۶
- دیدگاه علامه طهرانی درباره تبعیت از ولیّ فقیه ۵۹

- ۶۱..... آشنایی علامه طهرانی با مقام معظم رهبری
- ۶۵..... نظر رهبر معظم انقلاب درباره علامه طهرانی
- بررسی رابطه علامه طهرانی با رهبر فقید انقلاب و بررسی موقعیت و جایگاه
- ۶۷..... علمی علامه طهرانی
- ۶۸..... مخالفان عرفان در مقابل آیه الله العظمی خمینی رحمته الله علیه
- ۷۶..... جایگاه علمی علامه طهرانی
- ۷۸..... اجازه اجتهاد علامه طهرانی
- ۸۳..... مشورت رهبر کبیر انقلاب با دیگران
- ۸۵..... فعالیت های انقلابی علامه طهرانی در آینه اسناد
- ۸۵..... فعالیت های تشکیلاتی مخفی
- ۸۶..... علامه طهرانی در خاطرات مبارزان انقلابی
- ۸۶..... مصاحبه آقای رجبعلی طاهری
- ۸۸..... سخنرانی آیه الله صدرالدین حائری در مجلس ترحیم علامه طهرانی ..
- ۹۰..... نقش علامه طهرانی در جلوگیری از نفوذ گروهک های انحرافی در انقلاب ..
- ۹۲..... مصاحبه حجة الاسلام والمسلمین سید حسن معین شیرازی ..
- ۹۴..... گروه های مخفی پنج نفره ..
- ۹۴..... تحلیل اعضای گروه های مخفی
- ۹۵..... نظر علامه طهرانی درباره استفاده از لفظ «امام» برای بنیانگذار انقلاب
- ۹۶..... نگاه فقهی به استفاده از لفظ امام ..
- ۹۸..... مقصود از لفظ «امام» ..
- ۱۰۰..... پیشنهاد واژه «نائب الامام» جایگزین لفظ امام ..
- ۱۰۱..... بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی از منظر علامه طهرانی ..
- ۱۰۶..... حدیث مجدد دین و تطبیق آن با رهبر کبیر انقلاب ..
- ۱۰۷..... اختلاف دیدگاه با ولی فقیه ..
- ۱۰۸..... مقامات معنوی عرفا ..
- ۱۰۹..... پاسخ به ایراد برابری مقام علامه با مقام امیرالمؤمنین علیه السلام ..

روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small> منشأ عرفان اسلامی.....	۱۰۹
کسب صفات امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> توسط هر مؤمن خالص.....	۱۱۳
قرابت عرفان و معارف اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۱۷
ارادات علامه طهرانی به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۱۸
اضافه کردن قید «أضعف».....	۱۲۸
جرایبی بیان مطالب عرفانی توسط علامه طهرانی.....	۱۲۹
خلاصه بحث.....	۱۳۳
مروری کوتاه بر نقدهای علامه طهرانی به پیش نویس قانون اساسی .	۱۳۴
نقدهای علامه طهرانی به پیش نویس قانون اساسی.....	۱۳۶
تجربه ناکارآمدی نهادهای سیاسی.....	۱۴۳
همراهی دیگران با نظر علامه طهرانی.....	۱۴۵
متن نامه رهبرانقلاب در تنفیذ شهید رجایی.....	۱۴۷
اهمیت تبیین جایگاه ولی فقیه در جامعه.....	۱۴۸
•	
فصل سوم: نقد و بررسی «بخش بررسی حکایات و داستان‌ها».....	۱۵۱
بررسی شخصیت حاج سید هاشم موسوی حدّاد.....	۳۵۱
بررسی شغل آقای حدّاد.....	۱۵۷
مدت زمان شاگردی علامه طهرانی نزد مرحوم حدّاد.....	۱۶۰
پاسخ به اشکال بی بهره بودن آقای حدّاد از علوم دینی.....	۱۶۴
راه‌های فراگیری علوم.....	۱۶۵
اسلام‌شناس شدن معنای اصلی «تفقّهوا».....	۱۷۰
تأکید آقای حدّاد بر جامعیت طلاب در عرفان و فقه.....	۱۷۲
بررسی مرتبه علمی حاج سید هاشم موسوی حدّاد.....	۱۷۴
نگاه صحیح به احکام شرعی و عبادات.....	۱۷۵
راه صحیح توجّه به خداوند.....	۱۷۷
نظر مرحوم حدّاد درباره اصل عبادات.....	۱۸۱

- تأکید سیدبن طاووس بر توجه به خداوند در عبادات ۱۸۴
- شرط امر به معروف و نهی از منکر از نظر آقای حدّاد ۱۸۷
- تأیید روایی شرط امر به معروف آقای حدّاد ۱۸۹
- منع ایثار در امور اخروی ۱۹۱
- شبهه منافات سیر و سلوک معنوی با فعالیت های اجتماعی ۱۹۲
- رد ادعای مشروط دانستن عدم پریشانی در امر به معروف ۱۹۴
- علامه طهرانی مخاطب آقای حدّاد درباره امر به معروف ۱۹۵
- اشکال به نظر مرحوم حدّاد درباره لعن ۱۹۸
- لعن دنیوی برای اهل کفر، جنبه ای از رحمت ائمه علیهم السلام ۲۰۷
- شبهه شادی جناب سید هاشم حدّاد در روز عاشورا ۲۱۰
- عاشورا روز حزن اهل بیت علیهم السلام یا روز شادی؟ ۲۱۱
- اظهار سرور یاران ابا عبدالله علیه السلام در شب عاشورا ۲۱۳
- جمع بین تعابیر سرور و حزن اصحاب سیدالشهدا علیه السلام ۲۱۶
- حالات عرفا در عزاداری سیدالشهدا علیه السلام ۲۱۸
- فقدان حزن در عالم باطن ۲۲۰
- اشکال منتقدان به گریه مرحوم حدّاد در فراق علامه طهرانی ۲۲۳
- عدم منافات عواطف انسانی با تکامل روحی و درجات معنوی ۲۲۴
- مقایسه گریه مرحوم حدّاد در فراق علامه طهرانی و روز عاشورا ۲۲۶
- اشکال عدم تفاوت بهشت و دوزخ برای مرحوم حدّاد ۲۲۷
- مقام رضا و تسلیم در برابر خداوند متعال ۲۲۸
- آیا مرحوم حدّاد برخلاف توصیه خود، افشای سِر می کردند؟ ۲۳۱
- فلسفه کتمان سِر ۲۳۳
- رابطه موت اختیاری با مقام تسلیم در برابر پروردگار ۲۳۵
- لزوم شناخت اصطلاحات عرفانی ۲۳۶
- نسبت علم غیب ولی الهی با فراموشی یا جهل نسبت به برخی امور .. ۲۳۷
- بیان اصطلاح عرفانی اُسفار اربعه ۲۳۹

- ۲۴۱..... مقامات معنوی مرحوم حاج سیدهاشم موسوی حدّاد
- ۲۴۲..... علم انسان کامل
- ۲۴۴..... آراء مختلف درباره علم امام
- ۲۴۵..... جمع بین دو نقل درباره علم امام
- ۲۴۹..... علم الهی امام
- ۲۵۲..... مقام فناء و بقاء
- ۲۵۵..... عبارت اول
- ۲۵۷..... عبارت دوم
- ۲۵۷..... عبارت سوم
- ۲۵۸..... عبارت چهارم
- ۲۶۰..... اجتماع نقیضین در کلام اهل عرفان
- ۲۶۲..... معنای صحیح فناء در لسان عرفان
- ۲۶۹..... فناء و بقاء یا مقام خدایی!
- ۲۷۰..... مقصود از صوفیّه
- ۲۷۱..... لوازم ولایت الهی در روایات
- ۲۷۱..... بخش اول: روایات مربوط به مقامات اهل بیت علیهم السلام
- ۲۷۳..... بخش دوم: روایات اتحاد و مجالست با اسماء الهی
- ۲۷۴..... بخش سوم: روایت قرب نوافل
- ۲۷۵..... آیا این مقامات مستلزم خدایی و الوهیت است یا خیر؟
- ۲۷۶..... حقیقت ولایت از نظر علامه طهرانی
- ۲۷۹..... چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده اند؟
- ۲۸۰..... اصطلاحات انسان کامل
- ۲۸۲..... راه شناخت کمال استاد
- ۲۸۲..... راه اول؛ صفای سرّ و تقوا
- ۲۸۳..... راه دوم؛ ممارسات به آیات و روایات
- ۲۸۴..... شبهه اول: مقایسه مرحوم آیه الله انصاری همدانی و انبیاء الهی
- ۲۸۸..... شبهه دوم: آقای حدّاد از که تقلید می کرد و برای که نماز می خواند؟ ...

- تأملی در حالات فنائی مرحوم حدّاد رحمته اللہ علیہ ۲۹۴
- آقای حدّاد مافوق افق بود ۲۹۴
- ولایت مرحوم حدّاد ۲۹۹
- حجیت قول و فعل آقای حدّاد ۳۰۴
- اصطلاح عرفانی انسان کامل ۳۰۸
- تبعیت از انسان کامل و مخالفت با روایات ۳۱۰
- خودستایی ۳۱۵
- تفسیر قرآن و آشنایی با علوم حوزوی ۳۱۹
- مریدان افراطی ۳۲۱
- گفتار متعارض دربارهٔ استناد طریق ۳۲۶
- گزارش‌های متعارض با تاریخ؟! ۳۲۸
- صوفیته از دیدگاه مرحوم علامه طهرانی و مکتب عرفانی نجف ۳۳۵
-
- کتاب‌شناسی ۳۴۱

مقدمه استاد

حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ محمد حسن وكيلي

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين. ولعنة الله على أعدائهم أجمعين ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: وَالَّذِي تَفْسَى بِيَدِهِ إِنَّ فِي الْأَرْضِ فِي أَطْرَافِهَا مُؤْمِنِينَ مَا قَدَّرَ الدُّنْيَا كُلَّهَا عِنْدَهُمْ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ؛ وَلَوْ أَنَّ الدُّنْيَا بِجَمِيعِ مَا فِيهَا وَعَلَيْهَا ذَهَبَةٌ حَمْرَاءُ عَلَى عُنُقِ أَحَدِهِمْ ثُمَّ سَقَطَتْ عَنْ عُنُقِهِ مَا شَعَرَهَا أَى شَيْءٍ كَانَ عَلَى عُنُقِهِ وَلَا أَى شَيْءٍ سَقَطَ مِنْهَا لَهَوَانِهَا عَلَيْهِمْ. فَهُمُ الْحَقُّ عَيْشُهُمْ، الْمُثْتَقَلَةُ دِيَارُهُمْ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ، الْحُمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنَ الصِّيَامِ، الدُّبْلَةُ شِفَاهُهُمْ مِنَ التَّسْبِيحِ، الْعُمَشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، الصُّفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ... فَهُمُ عِنْدَ النَّاسِ شِرَارُ الْخَلْقِ وَعِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْخَلْقِ... قُلُوبُهُمْ خَائِفَةٌ وَجِلَّةٌ مِنَ اللَّهِ، أَلْسِنَتُهُمْ مَسْجُونَةٌ وَصُدُورُهُمْ وَعَاءٌ لِسِرِّ اللَّهِ؛ إِنْ وَجَدُوا لَهُ أَهْلًا تَبَذُّوهُ إِلَيْهِ نَبْذًا وَإِنْ لَمْ يَجِدُوا لَهُ أَهْلًا أَلْقَوْا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ أَقْفَالًا غَيَّبُوا مَفَاتِيحَهَا وَجَعَلُوا عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَّةً. صُلْبٌ صَلَابٌ أَصْلَبُ مِنَ الْجِبَالِ لَا يَمُوتُ مِنْهُمْ شَيْءٌ. حُزْنُ الْعِلْمِ وَمَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَتَبَاعُ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ.

أَكْيَاسٌ يَحْسَبُهُمُ الْمُتَافِقُ خُرْسًا عُمِيًّا بُلْهًا وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ خَرَسٍ وَلَا
عَمَى وَلَا بَلَهٍ؛ إِنَّهُمْ لَأَكْيَاسٌ فَصَحَاءُ عُلَمَاءُ حُلَمَاءُ حُكَمَاءُ أَتَقِيَاءُ
بِرَّةٌ صَفْوَةٌ لِلَّهِ، أَسَكَّتَهُمُ الْحُشْيَةُ لِلَّهِ وَأَعْيَبَهُمُ اللَّسِنَةُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
وَكَثْمَانًا لِسِرِّهِ. وَأَشَوْقَاهُ إِلَى مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُحَادَثَتِهِمْ، يَا كَرْبَاهُ لِفَقْدِهِمْ،
وَيَا كَشْفَ كَرْبَاهُ لِمُجَالَسَتِهِمْ. اظْلُبُوهُمْ فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ وَافْتَبَسْتُمْ مِنْ
نُورِهِمْ، اهْتَدَيْتُمْ وَفُرِّقْتُمْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ هُمْ أَعْرَفُ النَّاسِ مِنَ
الْكَبِيرَةِ الْأَحْمَرِ!

(آری قسم به آنکس که جان من در دست اوست، در اطراف
زمین مؤمنینی هستند که تمام دنیا در نزد ایشان به مقدار بال
پشه ای نمی ارزد و اگر دنیا با همه آنچه در اوست طلایی سرخ
باشد که برگردن یکی از ایشان آویخته شده و آن طلا از گردش
بر زمین افتد، به جهت خواری دنیا در نزد ایشان اصلاً متوجه
نمی گردد که برگردنش چه بوده و از گردش چه ساقط گردیده
است. ایشان کسانی می باشند که در اختفاء زندگی می کنند
و به جهت احتراز از شناخته شدن از شهری به شهری منتقل
می گردند. شکم هایشان از گرسنگی روزه فرورفته و لبانشان از
کثرت ذکرو تسبیح خشک و چشمانشان از گریه ضعیف و
صورت هایشان از بیداری شبها زرد شده است. ... ایشان در نزد
مردم بدترین خلق و در نزد خداوند برگزیدگان خلق می باشند...
دل هایشان از خداوند خائف و ترسان است و زبان هایشان در
حبس و زندان می باشد و سینه هایشان مخزن سر خداوند است.

اگر برای سزای اهل بیابند، آن را به او عطا می‌کنند و اگر کسی را اهل و لائق آن نیابند، بر زبان‌هایشان قفل‌هایی می‌نهند و کلیدهای آن قفلها را پنهان می‌کنند و دهان‌های خود را محکم می‌بندند.

انسان‌هایی می‌باشند سخت و قوی و استوار؛ سخت‌تر و استوارتر از کوه که ذره‌ای از ایشان تراشیده نمی‌شود. خازنان علم و معدن حکمت و پیروان انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین می‌باشند. افرادی زیرک که منافق ایشان را گنگ و کور و نادان می‌پندارد ولی در ایشان هیچ گنگی و کوری و نادانی نیست؛ بلکه حَقّاً ایشان انسان‌هایی زیرک و کتیس، فصیح و شیواسخن، عالم، حلیم، حکیم، متقی، نیکوکار و برگزیده خداوند می‌باشند که ترس از خداوند ایشان را ساکت گردانده و به جهت خوف از او و کتمان سزای اهل بیابند، زبان‌هایشان را به سختی انداخته و وادار به خاموشی نموده است.

چقدر من مشتاق مجالست و هم‌نشینی و گفتگوی با ایشان بوده و از نبود ایشان محزون هستم، و دوست دارم با مجالست با ایشان غم و اندوهم برطرف گردد. به دنبال این مؤمنین بگردید که اگر ایشان را بیابید و از نور ایشان بهره‌گیرید، به واسطه ایشان هدایت گردیده و به فوز دنیا و آخرت خواهید رسید. ایشان در بین مردم از کبریت أحمر کمیاب‌تر و نادرتر هستند.^۱

۱. برگرفته از نور مجرد، ج ۱، صص ۲۴۲-۲۴۴.

مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله بی شک یکی از برترین عارفان شیعی در سده اخیر و چه بسا در تاریخ مکتب تشیع بودند و کمتر کسی را می توان به مانند ایشان در جامعیت میان شریعت و طریقت و حقیقت و علوم ظاهری و فقاہت و اجتهاد فنی در کنار علوم باطنی و معارف شهودی و نیز سلوک و خلوت معنوی و حضور در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی یافت. با وجود این، همچون دیگر عارفان راستین در زمان حیات ظاهریشان، قدر ایشان شناخته نشد و ایشان اقیانوس موج معارف الهی شان را با خود به دیار باقی بردند و جز قطراتی از آن که مجموعه گران سنگ علوم و معارف اسلام را رقم زد؛ نصیبی برای اهل عالم طبیعت باقی نماند.

خصوصاً پس از حضور ایشان در ارض اقدس رضوی و التجاء ایشان به آستان مقدس حضرت امام رئوف علیه السلام نه فقط از علوم و انوار ایشان استفاده نشد بلکه هر از چند گاهی نامه ای پراز ناسزا و اهانت از سوی تربیت شدگان مکتب تفکیک برای ایشان می آمد و سیلی از تهمت ها و جسارت ها در محافل و مجالس نثار این ولی الهی می شد. البته ایشان «الجبیل الراسخ لا یتحرکه العواصف»، بی هیچ عکس العملی در صراط مستقیم خود پیش رفته و به بسط و نشر معارف قرآن و عترت همت می گماشتند.

به برکت استقامت این رجل الهی و لطف شرایط مهیا شده پس از انقلاب اسلامی، بساط توحید و ولایت در مشهد مقدس بار دیگر گسترده شد و رفته رفته مباحث عرفانی و معارف ربانی که در حوزه علمیّه مهجور شده بود، زنده گشت و با بحث های تفسیری و روایی و استدلال های

عقلی و فلسفی قدم‌هایی در راه وصول به حقیقت معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام برداشته شد. چنان‌که انوار تابناک این معارف به عموم مردم نیز رسید و سخن از توحید حقیقی و عشق خداوند متعال و حرکت به سوی مقام لقاء الله و عبودیت و فناء بر سر زبان‌ها افتاد و جان‌های تشنه‌کام و قلب‌های تفتیده از ماء معین عرفان بهره‌مند شدند.

با این حال در گوشه و کنار هم هنوز هستند کسانی که از سرب‌اطلاعی و تلاش نکردن برای فهم عمیق آیات قرآن و روایات عترت، از چشمه جوشان توحید محرومند و از سرجه‌ل، هم خود تشنه‌کام می‌مانند و هم راهزن جویندگان توحید می‌شوند و گاهی نیز اغراض نفسانی و شیطانی به میان آمده و کار را دشوارتر نموده و بساط جسارت و اهانت به اولیاء الهی را همچون گذشته می‌گسترانند.

چندین سال قبل، کتابی در فضای مجازی منتشر شد که محصول یادداشت‌برداری جمعی در برخی مراکز نقد عرفان بود.^۱ پیام‌های فراوانی به این‌جانب رسید که توصیه یا تقاضا می‌کردند به پاسخ آن کتاب پردازم ولی فراوانی مشغولیت‌ها از یک سو و ناشناس بودن نویسندگان و سستی بیش از حد کتاب از سوی دیگر، مانع انجام این مهم شد تا اینکه در سال گذشته همان کتاب با ویرایش‌هایی به شکل رسمی منتشر شد و این بار، نام دو نفر به عنوان مؤلف بر آن درج شده بود. این بار، نویسندگان و دوستان ایشان در ترویج و نشر و توزیع رایگان آن در شهر از هیچ تلاشی

۱. جالب است که در نسخه‌های اینترنتی منتشر شده از این متن، گاهی (جمعی از مؤلفان) و گاهی شخصی به نام (رضا حسینی) به عنوان مؤلف ذکر شده‌اند. اما در نهایت نام جناب سید محمود هاشمی نسب و شیخ شعیب حدادی به عنوان مؤلف بر روی نسخه‌های چاپی درج شده است.

دریغ نکردند و در بستن باب توحید و مقابله با صراط مستقیم عرفان مساعی زیادی نمودند و البته چه بسا در عالم خود نیت خیر و قصد اصلاح داشتند ولی استضعاف علمی سبب شده بود که به جنگ با توحید برخیزند.

با این وصف، وظیفه اقتضا می‌کرد که پاسخی روشنگرانه به اشتباهات کتاب داده شود تا راه بر طالبان حقیقت مشتبه نگردد و حقیر هم مترصد فرصتی جهت انجام وظیفه بودم که شنیدم برادر معظم، عالم محقق حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد علی تولائی آستین همت بالا زده و سلسله جلساتی را در پاسخ به اتهامات و شبهات کتاب برگزار نموده و بار تکلیف را از دوش دیگران برداشته‌اند. اینک نیز به توفیق الهی بخش اول از آن سلسله جلسات در قالب مجلد اول این مجموعه آماده نشر شده که حقیر را مفتخر نمودند تا مطالب آن را مرور کنم. الحمد لله و له الشکر ایشان به خوبی از پس این مهم برآمده‌اند، لله دره و علیه اجره. ایشان حدود شش سال است که قدم در حوزه علمیّه نهاده‌اند و به لطف الهی و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام و به برکت حسن قریحه و حدّت ذهن و جودت فهم در این مدت دروس مقدمات و سطح و خارج را در فقه و اصول و حکمت و برخی مباحث عرفان پشت سر گذاشته و توشه‌ای ارزشمند در این وادی اندوخته‌اند و با توضیحاتی که در این کتاب ارائه نموده‌اند در ضمن حفظ احترام منتقدان، به خوبی عیار علمی مخالفان عرفان و اختلاف سطح علمی دو مکتب عرفان و تفکیک را مشخص نموده و با بیاناتی زیبا و روشن و کوتاه، بافته‌های چندساله منتقدان را پنبه نموده و نشان داده‌اند که مخالفان مکتب عرفان و توحید حتی

از آشنایی با اولیات روایات معرفتی و اصطلاحات حکمی و عرفانی بیگانه اند و راهی دراز برای رسیدن به سطح مطالعه عمیق صحف نوریه عرفانیه دارند چه رسد به قلم زدن در نقد آن.

البته برادران منتقد باید عنایت بفرمایند که این کتاب و امثال آن فقط سرنخی برای آغاز علم اندوزی در وادی معارف قرآن و عترت است و رسیدن به عمق این مباحث جز با زانوزدن در نزد اساتید فن و صرف عمر در راستای این حقائق راه دیگری ندارد و مخالفان اگر بخواهند با تورق کتب، آن هم به نیت اشکال گرفتن از بزرگان، به دنبال یافتن این مسائل باشند باز هم راه به جایی نخواهند برد.

امید که این اثر موجب روشن شدن ابهامات و حل شبهات کتاب «سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی» شود و مورد عنایت ولی نعمت‌مان حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه قرار گیرد و گامی بلند در نشر هرچه بیشتر معارف توحید و ولایت و گسترش طریق عبودیت و خلوص باشد.

غره رمضان المبارک ۱۴۴۲

مشهد مقدس رضوی علی شاهدها آلاف التحية والثناء

الأقل شیخ محمد حسن وکیلی عفی عنه

مقدمه مؤلف

قال مولانا أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَفْرَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعُشْوَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْصَانِ الْفُتْرَاتِ عِبَادًا تَأْجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلْمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا نُورَ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُحْيَوْنَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ. مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمْدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالتَّجَارَةِ وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا دُمُوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَحَدَّرُوهُ مِنَ الْهَلِكَةِ، وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَأَدْلَةَ تِلْكَ الشُّمُهَاتِ. وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ يَفْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَيَهْتَفُونَ بِالرَّوَاغِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَيَأْمُرُونَ بِالْقَسْطِ وَيَأْتَمِرُونَ بِهِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ؛ فَكَأَنَّمَا فَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اظْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا، فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ...»^١

(خداوند سبحانه، ذکر و یاد خود را موجب زودده شدن زنگار دلها از ریب و شکّ قرار داده، دلها بدان روشن شود و جلا گیرد. بواسطه یاد خدا گوش‌های دل بعد از سنگینی و گرانی بشنود و آیات خدا را ادراک کند، و چشم‌های دل پس از تاریکی و پنهانی بصیرت، بینا و روشن گردد و آیات الهیّه را ببیند و حقائق و أسرار را بفهمد، و دل‌ها پس از ستیزگی و سرکشی آرام گیرد و رام شود. و همیشه برای خداوند- عزّت آلاؤه- در طول زمان‌های دراز از دهور و ایام یکی پس از دیگری و همچنین در ایام فترتی که بین قیام دو پیامبر بزرگ بوده است، بندگانی خاصّ و صالح بوده‌اند که خداوند با الهام و القاء مطالب و مهمّات با افکار و اندیشه‌های آنان بطور راز تکلم می‌کرده است و با بنیاد عقول و ریشه و اصل نفوس آنها سخن می‌گفته است. پس آنها با دیده بصیرت و نور بیداری، در گوش‌های خود و چشم‌های خود و دل‌های خود چراغ هدایت و معرفت افروختند. به یاد می‌آورند روزهای خدا را برای مغتنم شمردن اعمال، و می‌ترسانند از مقام حقّ تعالی در مواقف حساب. این بندگان به منزله راهنمایانی هستند که در وادی ظلمات مردم را به هدایت و عالم نور رهبری کنند. کسی که طریقه اعتدال و راه راست و مستقیم را در پیش گرفت، او را در آن راه ستایش گویند و راهش را امضاء نموده و تأیید کنند و او را به نجات و رستگاری بشارت دهند؛ و کسیکه از راه مستقیم انحراف ورزد و به راست و چپ بگراید، او را مذمت نمایند و از هلاکت و نابودی برحذر دارند و بیم دهند. این بندگان خدا به

منزله چراغ‌های درخشان وادی‌های ظلمتند، و راهنمایان شبهه‌ها و شک‌ها در میان مردم. آری، برای ذکر خدا و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های دنیا به ذکر خدا اشتغال ورزیده و آن را بدل از تعینات دنیویّه گرفته‌اند، و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذکر او به خود مشغول نمی‌کند. بایاد خدا ایام زندگانی خود را می‌گذرانند، و با صدای بلند مردم را از معاصی و گناهان منع نموده و آواز می‌دهند و در گوش‌های مردم غافل طنین می‌اندازند. مردم را به عدالت امر می‌کنند و خود نیز به عدالت رفتار می‌نمایند، و از کار زشت باز می‌دارند و خود نیز به کار زشت دست نمی‌آیند. چنان با اراده‌ای متین در راه وصول به مقام قرب قدم گذارده‌اند که گوئی تمام عالم زندگی و دنیا را در هم پیچیده و در دلِ آخرت قرار گرفته‌اند، و آنچه در پس پرده دنیاست از امور عقبی و بهشت و جهنم همه را در مقابل دیدگان خود می‌بینند. و مثل آنکه آنان بر پنهانی‌ها و خفایای اهل برزخ در دوران مکث در آن عالم اطلاع دارند، و قیامت با تمام خصوصیات و وعده‌ها و وعیدها بر آنها متجلی شده و به تحقق رسیده است، و در آن هنگام آنان پرده غیب را برای مردم دنیا پس زده و آنها را بر امور واقعه اطلاع می‌دهند. مثل آنکه آنها می‌بینند چیزهائی را که مردم دنیا نمی‌بینند، و می‌شنوند چیزهائی را که مردم دنیا نمی‌شنوند...^۱

بی شک یکی از بارزترین مصادیق این فرمایش گهربار حضرت مولی الموحدین علیه السلام در عصر حاضر، مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی افاض الله علینا من برکات تربته الشریفه است؛ شخصیتی که چه در فراگیری معارف الهی و چه تحقق این معارف عالیه، از سرآمدان عصر خود بوده و با چراغ فروزان دانش و بینش خود، مسیر عبودیت و بندگی خداوند متعال را برای خیل کثیری از دلدادگان کوی توحید و محبتان وادی قرب و فناء روشن ساخت.

شاگردپوری پدرانۀ این عالم بالله و بأمراالله در کنار تألیفات گران بها و کم نظیر «دوره علوم و معارف اسلام»، باب جدیدی از ترویج عرفان ناب اسلامی را در این سرزمین گشود که ابعاد آن به هیچ مرز جغرافیایی محدود نشده و تمام انسان های زنده دل و حقیقت جورا مخاطب خود قرار داده است. پیام توحید و ولایت که تمامی آثار، بلکه تمام زندگی معظم له را به خود اختصاص داده است، همان آب زلالی بود که جان خستگان از طاغوت و طاغوت زدگان را پس از انقلاب شکوهمند اسلامی، از عطش حیرت و حیرانی نجات داده و به حیات توحیدی و ولایی رهنمون شد.

«از دهان آدمی خوش مشام	هم پیام حق شنودم هم سلام
وین سلام باقیان بریوی آن	من همی نوشم بدل خوشترزان
زان سلام او سلام حق شده است	کاتش اندر دودمان خود زده است
مرده است از خود شده زنده برب	زان بود اسرار حقش بردولب
مردن تن در ریاضت زندگی است	رنج این تن روح را پابندگی است» ^۱

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

«هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده رازیشان حیاتست و حیا
جانهای مرده اندر گور تن بر جهد ز آوازشان اندر کفن
گویند این آواز ز آواها جداست زنده کردن کار آواز خداست»^۱

هرچند دستیابی به ذروه حقیقت کسی همچون مرحوم علامه
طهرانی رحمته الله علیه که از خویشتن خویش عبور کرده و در لجه بحر احدیت
مستغرق گشته و دعای «فَأَخْلَصْنِي بِخَالِصَةِ تَوْحِيدِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَةِ
عَبِيدِكَ»^۲ در حق جنابش مستجاب گشته است، هیچ‌گاه از کسی که
اسیر چاه نفس و در بند ظلمات خود است، ساخته نیست، اما باید
خداوند متعال را بر این نعمت بزرگ شکرگزار بود که به ما این توفیق را
عطا فرمود تا هر یک به قدر وسع و توان خود از بیکران آثار سراسر علم و نور
ایشان، متنعم شده و عرضه بداریم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

علاوه بر مجموعه آثار حضرت علامه رحمته الله علیه که دوره کامل و جامع
شناخت اسلام ناب است، مجموعه فاخر و بسیار ارزشمند نور مجرد اثر
حضرت آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی مدّ ظله العالی
زمینه دیگری بود که با تمرکز بر زندگی و آراء حیات بخش مرحوم علامه
طهرانی رحمته الله علیه، دروازه جدیدی بر مشتاقان لقاء الله باز نمود و امکان سیاحت

۱. همان، دفتر اول.

۲. فرازی از مناجات الراجین.

هفت شهر عشق زندگی نورانی ایشان را برای همگان فراهم ساخت؛ اما متأسفانه با وجود این آثار گرانقدر که علاوه بر اتقان علمی، با بیانی شیوا و لسانی روان به تبیین حقائق و معارف پرداخته‌اند، شماری از افراد به دلیل ضعف و استضعاف علمی و فکری، و متأسفانه گروهی هم با اغراض غیرالهی و بی‌تقوایی آشکار به نقد جاهلانه و غیرروشمند زندگی و آثار مرحوم علامه آیه‌الله حسینی طهرانی رحمته‌الله علیه پرداخته و حقایق مطالب عرشی ایشان را واژگون جلوه داده و می‌دهند.

اخیراً شماری از ناآشنایان با معارف الهی و محجوبان از اسلام ناب و راستین، حقیقت‌ندیده، ره افسانه زدند و با مجموعه‌ای از تحریفات و تقطیعات و بی‌دقتی‌ها، اثری به نام «سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی» منتشر نموده و زمینه رسوایی علمی خود و احیاناً سوء تفاهم گروهی را فراهم ساختند. اندکی پس از انتشار کتاب، به درخواست تعدادی از عزیزان، جلسات پرسش و پاسخی با هدف بررسی کتاب مذکور برگزار شد و حقیر سعی نمودم در خلال این جلسات، در حد امکان، بخشی از اشتباهات متعدد کتاب را متذکر شده و تفاوت تبیین‌های دقیق اهل عرفان و توحید را از قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام، با برداشت‌های سطحی مخالفان نشان دهم. اثر پیش رو حاصل نه جلسه از مصاحبات یکی از برادران گرانقدر و دغدغه‌مند با این حقیر است که پس از پیاده‌سازی و ویرایش و بازبینی هم‌اکنون در اختیار مخاطبان فرهیخته و حق طلب قرار گرفته است.

۱. درباره کتاب شریف نور مجرد به تناسب مباحث، در مجلدات بعدی این اثر گفت‌وگو خواهیم نمود.

البته در خلال گفت و گوها، سعی شده است تا دامنه بحث به این اثر محدود نشده و در حد توان، شمه‌ای از عمق معارف بلند حضرت علامه حُضْرَتُ ابْنِ اَبی شَیْبَةَ بیان شود و زمینه‌های لغزش فکری منتقدان آشکار شده و به شماری از پرسش‌های دیگری که در کتاب مذکور مطرح نشده است، نیز پاسخ داده شود.

اثر حاضر به بررسی مباحث مطرح شده در بخش اول و دوم کتاب «سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی» یعنی بخش «آراء سیاسی» و «بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها» اختصاص یافته و نقد بخش‌های دیگر کتاب مذکور را در مجلدات بعدی دنبال خواهیم کرد، بعون الله و فضله. توفیق رفیق اینجانب شد که استاد معظم و بزرگوار، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی حُجْرَةُ، ذره‌پروری نموده و به این اثر عنایت داشته و با مقدمه خود، این صفحات را مزین نمودند. در همین جا از ایشان و تمام عزیزانی که در پیاده‌سازی و تدوین و نشر این اثر همکاری نموده‌اند کمال تشکر را دارم.

در خلال تنظیم مباحث کتاب، اثر ذی قیمتی با عنوان «عرفان و سیاست» توسط مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، به چاپ رسید که اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره آراء سیاسی و فعالیت‌های انقلابی حضرت علامه طهرانی قدس الله نفسه الزکیه در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. سروران معظم جهت تکمیل اطلاعات بخش مربوط به آراء سیاسی این اثر، می‌توانند به این کتاب شریف مراجعه نمایند.

ان شاء الله این سیاهه مقبول درگاه خداوند متعال، حضرت بقیة الله

اروحنا لتراب مقدمه الفداء و اولیاء الهی قرار گیرد و در دیوان الهی، به عنوان گامی و لو ناچیز و کوچک در جهت گسترش نگاه توحیدی و فرهنگ عبودیت و بندگی حقیقی خداوند متعال ثبت شود. در پایان خطاب به خداوند متعال عرضه می داریم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي!»^۱

مشهد مقدّس رضوی علی شاهدها آلاف التحیّه و الثناء

شیخ محمدعلی تولائی

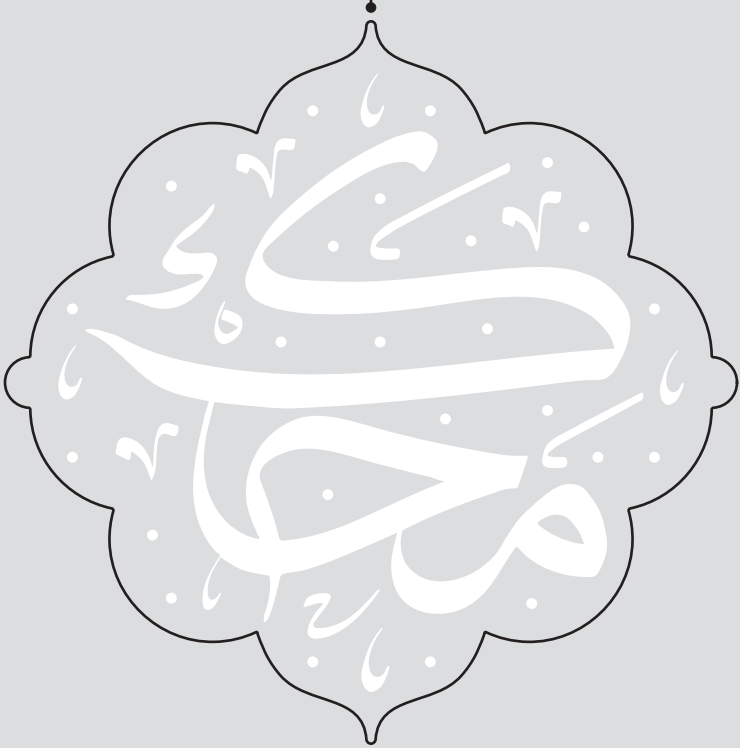
۱۴ رمضان المبارک ۱۴۴۲

۱. برگرفته از دعای شریفه منقول در: الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲: ابنُ اَبی عمیر عن مُحَمَّد بنِ عَطِيَّةَ عن اَبی عبدِ اللهِ عليه السلام في الدُّعَاءِ في شَهْرِ رَمَضَانَ في كُلِّ لَيْلَةٍ تَقُولُ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيمَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمومِ في الْأَمْرِ الْحَكِيمِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ الْمُكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ الْمُغْفُورِ ذُنُوبِهِمُ الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمْ وَأَنْ تَجْعَلَ في مَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمومِ في الْأَمْرِ الْحَكِيمِ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَأَنْ تُوسِّعَ عَلَيَّ في رِزْقِي وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تُسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي.



فصل اول

مباحث مقدماتی



لزوم دفاع از مکتب عرفانی فقاہتی شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم. چندی است کتابی با عنوان «سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی» منتشر شده است. در این کتاب که توسط دوتن از نویسندگان با نام‌های آقایان سید محمود هاشمی نسب و شیخ شعیب حدّادی نگاشته شده، نقدهایی به برخی آراء علامه طهرانی بیان شده است. محضر حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد علی تولائی رسیدیم تا نگاهی به محتوای این کتاب که در واقع نقدی بر آثار علامه حسینی طهرانی رحمته الله است، داشته باشیم.

استاد تولائی: بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام و ادب، ان شاء الله حسب توفیق در خدمت هستم. لازم است در ابتدای بحث به این نکته توجه کنیم که ما متوقف بر این کتاب نمی شویم و این مباحث، بهانه‌ای است که بیشتر با برداشش و خلوص و صفای علامه طهرانی آشنا شویم و تلاش کنیم معارفی را که در اندیشه ایشان موجود است ذکر کنیم. همچنین لازم است این نکته را عرض کنم که تبیین دیدگاه‌های مرحوم علامه طهرانی و پاسخ به شبهات مطرح شده درباره معظم له

که عمدتاً ناشی از بدفهمی آثار و نظریات عمیق ایشان است، به زعم بنده یک وظیفه دینی و یک رسالت فرهنگی است، نه صرفاً دفاع از یک شخص یا تبیین نظریات یک مجتهد صاحب نام؛ چراکه ایشان طلایه دار و پرچم دار مکتب عرفان شیعی فقاهتی نجف هستند و امروز از معدود افرادی محسوب می شوند که به تعبیر رهبر معظم انقلاب علاوه بر فقه اصغر و اجتهاد در علوم متعارف حوزوی و استنباط احکام از منابع دینی، به فقه اکبر که از مقوله شهود است نیز دست پیدا کرده بودند. حضرت علامه طهرانی یکی از ناب ترین اشخاصی است که تشنگان وادی عرفان و معنویت می توانند به دنبال ایشان بروند و از مطالب شان بهره ببرند؛ اگر ما با بدفهمی های خود و یا خدای نکرده اغراض غیر الهی، جامعه را از فیض معارف بزرگانی چون حضرت علامه طباطبائی، علامه طهرانی، علامه حسن زاده... محروم نماییم، باید خود را برای تبعات آن نیز آماده کنیم؛ گرایش های افراطی ای که امروزه به معنویت های کاذب عرفان های نوظهور وجود دارد، در معرفی نکردن اسلام ناب و چهره حقیقی عرفان خالص شیعی ریشه دارد؛ لذا دفاع از علامه طهرانی دفاع از شخص نیست، بلکه از منظری دفاع از مکتب عرفان شیعی فقاهتی است، که متن دین به حساب می آید.

از منظر دیگر، تبیین صحیح اندیشه های مرحوم علامه طهرانی رحمته الله علیه را باید یک حرکت انقلابی بنیادین در راستای اجرای منویات رهبر معظم انقلاب به حساب آورد؛ خداوند متعال توفیق داده و بنده تفصیل این مطلب را در کتاب عرفان امین ذکر کرده ام اما به اجمال باید عرض کرد که سال های سال است که رهبر معظم انقلاب مکتب عرفانی نجف

را به عنوان جریان «خاص الخاص» حوزه‌های علمیّه مطرح فرموده و این مکتب نورانی را الگویی برای تمام اقشار جامعه تبیین و معرفی می‌نمایند. ایشان می‌فرمایند:

«مهمترین مسئله در این باب، این است که ما در بین سلسله علمی فقہی و حکمی خودمان در حوزه‌های علمیّه - در این صراط مستقیم - یک گذرگاه و جریان خاص الخاص داریم که می‌تواند برای همه الگو باشد، هم برای علما الگو باشد - علمای بزرگ و کوچک - هم برای آحاد مردم و هم برای جوانها؛ می‌توانند واقعاً الگو باشند. اینها کسانی هستند که به پایبندی به ظواهر اکتفاء نکردند، در طریق معرفت و طریق سلوک و طریق توحید تلاش کردند مجاهدت کردند کار کردند، و به مقامات عالیہ رسیدند. و مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی رانه با طرق من‌درآوردی و تخیلی - مثل بعضی از سلسله‌ها و دکانهای تصوّف و عرفان و مانند اینها - بلکه صرفاً از طریق شرع مقدّس آن هم با خبرویت بالا، به دست آوردند.»^۱

همچنین ایشان در جمع دانشجویان و جوانان می‌فرمایند:

«استقرار عدالت، نفی تبعیض، نفی فاصله‌های طبقاتی؛ اینها جزو آرزوهای بزرگ است. اصلاً در قرآن، اقامه قسط را مسئله اصلی و هدف پیغمبران می‌داند: لِيَقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. ما [هم]

۱. بیانات رهبرانقلاب در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت آیه‌الله سید علی قاضی رحمته‌الله، مورخه ۱۳۹۱/۴/۲۶.

راه پیغمبران را می‌رویم دیگر، ما راه اسلام و راه پیغمبران را داریم می‌رویم. بنابراین قطعاً عدالت، یکی از برترین یا شاید بشود گفت برترین آرمان و ارزشی است که دنبالش بایستی باشیم. با لفاظی هم عدالت درست نمی‌شود. عدالت البته چیز سختی است؛ اجرای عدالت جزو سخت‌ترین کارها است. پیشرفت مادی و تمدنی به برکت علم و فناوری؛ این هم یکی از آرمانها است. یعنی کشور از عقب ماندگی باید نجات پیدا کند. یکی دیگر از آرمانها رشد اخلاقیهای معاشرتی [است]؛ معاشرت مردم، معاشرتهای اخلاقی باشد. رحم، انفاق، ایثار، کمک، تعاون و مانند اینها؛ رشد این خلقیاتی که مربوط به معاشرت انسانها با هم در جامعه است.

آماده‌سازی فضا برای رشد معنویت و رهایی از بردگی شهوت و غضب در انسانهای مستعد؛ این هم یکی از آن برترین آرزوها است که غالباً به این توجه نیست. باید فضا جوری بشود که انسانهای مستعد بتوانند در آن فضا حرکت کنند، امثال حاج میرزا علی‌آقای قاضی‌ها و علامه طباطبائی‌ها و شخصیت‌های برجسته این جوری به وجود بیایند؛ انسانهای والا و برتر که از این فضای مادی توانسته‌اند تعالی پیدا کنند و فراتر بروند؛ یعنی فضا بایستی برای این آماده بشود. البته همه ما استعداد یک چنین چیزی را نداریم اما در میان ما کسانی هستند که استعداد این حرکت را دارند، بخصوص در دوره جوانی»^۱

۱. بیانات رهبر انقلاب در دیدار جمعی از دانشجویان، مورخه ۱۳۹۷/۰۳/۰۷.

بنده گمان نمی‌کنم در تمام عالم، کاری انقلابی تراز تحقق برترین آرزوهای رهبرانقلاب وجود داشته باشد! اگر در دید رهبر معظم انقلاب، مکتب عرفانی نجف الگویی جامع جهت سلوک شرعی برای تمام اقشار جامعه است و اگر رسیدن افراد به افق معنوی مرحوم آیه الله قاضی و علامه طباطبائی رحمتهما الله یکی از برترین آرزوهای ایشان است، پس یقیناً تلاش برای معرفی مرحوم علامه طهرانی و تبیین دیدگاه این شخصیت کم نظیر حقیقتاً یک حرکت انقلابی بنیادین محسوب می‌شود. این دوستان مخالف عرفان هستند که باید پاسخ دهند اگر بخواهیم مکتب عرفانی نجف را تبیین کنیم یا مرحوم علامه طباطبائی و آیه الله قاضی را به عنوان الگوی سلوکی و معنوی معرفی نماییم، چه راهی پیش روی ما قرار دارد جز معدود آثار مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، شاگرد برجسته مرحوم آیه الله حاج ملاحسینقلی همدانی، و تألیفات ذی قیمت شماری از شاگردان علامه طباطبائی مثل مرحوم علامه طهرانی و آیه الله سعادت پرور و علامه حسن زاده و چند تن دیگر از بزرگان؟! اساساً با آثار متکلمین و بزرگان مکتب تفکیک و شیخیته و... می‌توان افراد را به سوی آیه الله قاضی شدن سوق داد؟! متأسفانه جریاناتی بوده‌اند که جز همراهی فیزیکی مختصر با انقلاب اسلامی، کارنامه درخشان دیگری در این عرصه ندارند، البته بحث ادعا کاملاً متفاوت است. در هر صورت، نباید تبیین دیدگاه‌های مرحوم علامه طهرانی را یک امر خرد و جزئی

۱. برواژه «الگوی سلوکی و معنوی» تأکید دارم زیرا حضرت علامه طباطبائی شاگردان متعددی تربیت نمودند و هر کدام حسب ظرفیت خود، بخشی از ویژگی‌های عرفانی، فلسفی، تفسیری و فقه الحدیثی و... حضرت علامه را بازتاب داده‌اند و کم بوده‌اند شاگردانی که نماینده کاملی جهت ظهور ابعاد مختلف علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه باشند.

دانست، بلکه باید به این امر مهم در قالب یک حرکت دینی، علمی و فرهنگی و انقلابی نظر داشت.

نکته دیگر اینکه، وقتی کسی در فضای علمی می‌خواهد کتابی را نقد کند باید حداقل‌های علمی را در نقد آن کتاب احراز کرده باشد. کتاب «سیری در اندیشه‌های علامه سید محمدحسین طهرانی» با کمال احترامی که برای مؤلفان محترم قائل هستیم، به دلایل متعددی که در نقد و بررسی مشخص خواهد شد، ارزش و اعتبار علمی ندارد. البته وقتی که در فضای جامعه سؤالی مطرح می‌شود ولو این سؤال، مخاطب چندانی نداشته باشد؛ رسالت حوزه‌های علمیه است که سؤالات را پاسخ دهند و در برابر شبهات بایستند.

در کتاب یادشده، در موارد متعددی بی‌تقوایی‌های علمی مانند تقطیع مطلب صورت گرفته است؛ یعنی صدر و ذیل مطلبی را حذف و تنها بخشی از مطلب را نقل کرده و از ذکر بخش اصلی مطلب به هر دلیلی، صرف نظر کرده‌اند. در نتیجه تحلیل نادرستی از مطالب نقل شده ارائه داده‌اند؛ مانند دیگر آثار مخالفان عرفان که عمدتاً از دقت بی‌بهره‌اند. علاوه بر این، نگارندگان کتاب در مواجهه با عبارات علامه طهرانی دقت کافی را مبذول نداشته‌اند که ان شاء الله در خلال مباحث، این نقایص را کاملاً بیان خواهیم کرد.

نگاهی به چینش کتاب

اگر قبل از ورود به کتاب، فهرست مطالب را نگاه کنید، کتاب در چهار بخش، به طرح آراء علامه طهرانی می‌پردازد. در بخش اول؛ آراء

سیاسی، بخش دوم؛ بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها، بخش سوم؛ آراء معارفی و بخش چهارم نیز نگاهی به کتاب نور مجرّد است که حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله، فرزند ارشد علامه طهرانی آن را به عنوان یادنامه ایشان در سه مجلد تألیف نمودند. حال وقتی کتابی با این چنینش عرضه می‌شود و اولین بحثی که در آن ارائه می‌شود نظر علامه طهرانی درباره رهبر معظم انقلاب است و مباحث پایه‌ای اندیشه حضرت علامه مثل توحید و ولایت و... که مقدمه فهم تمام اندیشه‌های ایشان هستند در رتبه‌های بعد مطرح می‌شود، آن هم با چینی غیر علمی؛ ممکن است اینگونه به ذهن متبادر شود که نگارندگان محترم بیش از تبیین و نقد آثار حضرت علامه طهرانی اهداف دیگری را در اولویت داشته‌اند.

نقدی بر علت اصلی تألیف کتاب

در مقدمه، علت اصلی تألیف این کتاب توسط دو مؤلف محترم، این‌گونه ذکر شده است که:

«ایشان از پایه‌گذاران تصوّف در حوزه علمیّه مشهد می‌باشند که

با تألیفات و آثار خود، عده‌ای از طلاب و دانشجویان علوم دینی

و گروهی از مردم عادی را جذب عقاید صوفیه نمود.»^۱

این ادعا باید بررسی شود. کسی که واژه صوفیه را این‌گونه به کار می‌برد، یا عامدانه به دنبال انگیزه‌هایی است، که ان شاء الله مؤلفان از این مسئله مبرا هستند؛ یا درباره سیر تطوّر واژه صوفیه در طول تاریخ،

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۷.

جاهل است. در ادامه خواهیم گفت، معنایی که از تصوّف به علامه طهرانی نسبت داده‌اند، خلاف انصاف است. برای توضیح این مطلب لازم است ابتدا معانی مرسوم و مستعمل واژه صوفیّه را بیان کنیم.

معانی مستعمل واژه صوفیّه

در طول تاریخ با دو معنای کاملاً متفاوت از تصوّف برخورد می‌کنیم: معنای اول، معنایی است که بسیار رایج است؛ متصوّف کسانی هستند که معتقدند صرف نماز خواندن و روزه گرفتن، دینداری را کامل نمی‌کند. نماز باید به واقع معراج مؤمن باشد و نمازی که ﴿تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ باشد نماز حقیقی است. اینکه انسان تنها به اعمال ظاهری اکتفا کند و صرفاً در وادی مُعَدَّرِیَّت و مُنْجَزِیَّت حرکت کند تا در پیشگاه خداوند عذر داشته باشد، تمام دینداری نیست. انبیاء ما را به سوی خداوند دعوت کردند بدین معنا که انسان از افق این عالم ظاهر و ماده رها شده و به سمت خداوند متعال حرکت کند و در نتیجه به مقامات عالیه و مرتبه‌ای برسد که سلمان رسید؛ همان جایی که گفته شد اگر ایمان ده درجه داشته باشد سلمان بر پله دهم ایستاده است.^۲

قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام این فضا را به خوبی ترسیم کرده‌اند که دینداری مقوله‌ای تشکیکی است. ایمان مراتبی دارد و مؤمنان باید

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بَمَنْزِلَةِ السَّلَامِ، يَصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ... وَكَانَ الْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبْوَدَّرَ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلَّمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ إِيْمَانٌ مَانَعْدُ نَرْدَبَانِي اسْتِ كِه ده پله دارد و پله‌های آن یکی پس از دیگری پیموده می‌شود... و مقدار در پله هشتم قرار دارد و ابودر در پله نهم و سلمان در پله دهم آن» (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۶۶).

تلاش کنند تا به عالی‌ترین حد و مرتبه آن دست یابند. کسانی که از افق دینداری عوامانه خارج شدند، احساس می‌کنند باید کار ویژه‌ای انجام دهند و آن، مجاهده و جهاد با نفس است. به این افراد در طول تاریخ، صوفی گفته شده است. لذا بزرگانی نظیر علامه مجلسی اول، شیخ بهایی، شهید اول و بسیاری دیگر از بزرگانی که از علمای جهان تشیع‌اند در این وادی به عنوان صوفی شناخته می‌شدند.^۱

وقتی این معنا از تصوّف به علمای بزرگ اطلاق می‌شود یعنی آن‌ها علاوه بر ظاهر دین، باطن دین را به مفهوم صحیح آن که در بحث‌های عرفانی مطرح می‌شود، درک کرده‌اند. آن‌ها به دینداری عوامانه که تنها در یک لایه باقی می‌ماند اکتفا نکرده‌اند و به دنبال کسب مقام‌های عالی‌ای هستند که اهل بیت علیهم‌السلام برای شیعیان خالص تعریف کرده‌اند. معنای دوم؛ اصطلاح دیگری است که در طول تاریخ سابقه داشته و چه بسا استفاده از این اصطلاح در چند دهه اخیر پررنگ‌تر شده است. در این اصطلاح تصوّف در مقابل عرفان حقیقی و ناب قرار می‌گیرد. واقعیت عینی فرقه‌هایی که امروزه به نام صوفی موجودند، فارغ از نقطه آغاز و چگونگی تشکیل آن‌ها، این است که دستشان آن چنان که باید از شریعت پر نیست. شاخصه اصلی آن‌ها این است که آن‌گونه که لازم است به سراغ دین نرفتند و چه در مسائل عرفانی و فلسفی و چه در مسائل احکام اسلامی، بسیاری از مسائل را از دین نگرفته‌اند. این فرقه‌ها در مسائل سلوکی نیز به دنبال روایات نرفته‌اند و به همین

۱. برای تحقیق بیشتر می‌توان به رساله فقهای حکیم اثر حضرت علامه طهرانی رحمته‌الله و دو کتاب: شهید عارف و تطهیر الشریعة عن حدیقة الشیعة مراجعه شود.

سبب، دچار انحراف شده‌اند. از همین رو، رهبر معظم انقلاب در بیانی برجستگی جریان عرفان فقه‌اشیعی نجف؛ یعنی جریانی که از آخوند ملاحسین قلی همدانی و آقا سید علی شوشتری تکون پیدا کرده، می‌فرماید که ویژگی آن‌ها این است که عرفان آن‌ها متخذ از دین است و مسائل من‌درآوردی در آن پیدا نمی‌شود.

صوفیه مذموم، صوفیه ممدوح

با این مقدمه، اکنون باید نویسندگانی که ادعا می‌کنند علامه طهرانی از مروّجان صوفیه است مشخص کنند مقصودشان از واژه صوفیه کدام است. آیا مراد ایشان، تصوّف شیخ بهایی، علامه محمدتقی مجلسی، شهید اول و بزرگانی از این قبیل است که در کتاب‌های سیره و تراجم بسیار پررنگ دیده می‌شود؟ البته این اتهامات در گذشته نیز بوده است. به عنوان مثال، در زمان مرحوم آیه‌الله حاج ملاحسین قلی همدانی خدمت زعیم وقت آیه‌الله شریانی می‌رسند و می‌گویند: «مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی صوفی هستند.» آیه‌الله شریانی بسیار صریح می‌فرماید: «ان شاء الله خداوند من را هم مثل حاج ملاحسین قلی، صوفی قرار دهد.»^۱

۱. مرحوم علامه طهرانی در کتاب مه‌رتابان مرقوم می‌فرماید: «علامه طباطبایی می‌گوید: گروهی، دسته‌جمعی توطئه کردند و روش عرفانی و الهی و توحیدی مرحوم آخوند (ملا حسین قلی همدانی) را به انتقاد گرفته و در یک عریضه‌ای به مرحوم شریانی در هنگامی که مرحوم شریانی ریاست مسلمانان را داشته و رئیس مطلق وقت شمرده می‌شده است نوشتند که ملاحسین‌قلی همدانی، روشی صوفیانه در پیش گرفته است. مرحوم شریانی نامه را مطالعه فرمود و قلم را برداشته زیرنامه نوشت: «کاش خداوند مرا مثل آخوند صوفی قرار دهد» با این جمله آن عالم بزرگ، کار تمام شد و دسیسه‌های آنان همه برباد رفت» (مه‌رتابان، ص ۱۴۰).

آیه الله قاضی دعا می کردند: «جعلک الله فقیها صوفیا» خدا تو را فقیه صوفی قرار بدهد؛ به این معنا که خداوند تو را اهل معنویت و باطن قرار دهد و تنها به خواندن چند خط کتاب علمی، دلخوش نباشی! زندگی مرحوم قاضی که بر کسی پوشیده نیست؛ همه افرادی که با ایشان اندکی انس داشته اند، تصریح دارند که مرحوم آیه الله قاضی در نهایت تقوا و شریعتمداری بودند. مطلب رهبر معظم انقلاب را هم به عنوان یک شاهد منصف و خبیر معاصر عرض کردم. این نوع تصوّفی که ایشان دعا می فرمایند، هیچ اشکالی ندارد و مسلماً به معنای تبرزین برداشتن و شارب گذاشتن نیست.

اگر مقصود مؤلفان این کتاب، معنای دوم از تصوّف است، طبیعتاً باید برای ادعای خود دلیل بیاورند؛ یعنی باید شاهدی در آثار یا زندگی مرحوم علامه طهرانی پیدا کنند که نشان دهد ایشان از حریم شریعت فاصله گرفته اند و بدعتی در دین ایجاد نموده و مسیری تربیتی برخلاف مسیر اهل بیت علیهم السلام ابداع کرده اند. کسی که آثار علامه طهرانی و آثار اساتید ایشان از جمله علامه طباطبایی و آیه الله قاضی را مشاهده کند، درمی یابد که تهمت تصوّف به ایشان و اساتید معظمشان، به معنای دوری از شریعت یا ایجاد بدعت در دین، بُهتانی بیش نیست و به صرف اشتراک بعضی از مباحث عرفانی با بعضی جریانات انحرافی، نمی توان همه را یکی دانست. یقیناً اسلام نیز با مسیحیت تحریف شده و یهودیت اشتراکاتی دارد ولی هیچ کس به این سبب، اسلام را یک دین تحریف شده نمی داند. اگر فرقه های صوفیه حرفی دارند که در مرام و مکتب آیه الله قاضی یافت می شود باید به آن ها تبریک گفت که در

معارفشان مطلب صحیح نیز وجود دارد. رهبر معظم انقلاب به عنوان یک اسلام‌شناس در جمع مردم شاهرود، می‌فرمایند:

«این شهر، شهر معلمان دین و اساتید اخلاق است. در قدیم شما بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی داشتید. این‌ها با آن فرقه‌های صوفیه منحرف فرق دارند، چرا که این‌ها معلم دین و استاد اخلاق حقیقی هستند.»^۱

وقتی شخصی مانند بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی که نزد بعضی از متشرعه نیز متهم‌اند، نسبتی با صوفیه منحرف ندارند و تصوّف به معنای مذموم شامل حال آن‌ها نمی‌شود، ما چگونه می‌توانیم مرحوم علامه طهرانی را با عنوان تصوّف قدح کنیم؟ لذا اگر تصوّفی که نویسندگان محترم به حضرت علامه طهرانی نسبت می‌دهند به معنای اول باشد، یقیناً ذمی برای حضرت علامه محسوب نمی‌شود و از افتخارات مؤمن است و اگر مقصود نویسندگان معنای دوم باشد، لازم است اثبات کنند که حضرت علامه منهج و سلوک خود را مبتنی بر شریعت تنظیم نفرموده‌اند؛ اما کسانی که ایشان را از نزدیک مشاهده کرده‌اند و حتی مخالفان ایشان، اذعان دارند که در زندگی ایشان هیچ نقطه حرام یا حتی مکروهی یافت نمی‌شود، آثار و تألیفات ایشان نیز که در واقع شرح فنی روایات و به نوعی یک تفسیر دقیق موضوعی به شمار

۱. «در زمان گذشته هم نام بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی را همه مسلمانان و مرتبّین با معارف اسلام - ولو غیرمسلمان - شنیده‌اند. البته امثال بایزید و ابوالحسن خرقانی را با این مدعیان صوفی‌گری نباید اشتباه کرد. آن‌ها داستان دیگری دارند و ماجرا و سخن دیگری است» (بیانات رهبر در دیدار مردم شاهرود، ۱۳۸۵).

می‌آید شاهد کاملی بر این مدعاست.

اگر هم اعتقاد به وحدت وجود، انسان کامل و دفاع از عرفایی مانند محیی‌الدین ابن عربی و ملا جلال‌الدین محمد رومی و عطار و... سبب می‌شود کسی صوفی به معنای مذموم آن باشد باید خیل کثیری از بزرگان مکتب حقه تشیع از شیخ بهائی و مجلسی اول تا مرحوم رهبر فقید انقلاب و رهبر معظم انقلاب و شهید مطهری و... را صوفی به معنای مذموم آن بدانیم! اگر مطالب علمی مرقوم شده در «دوره علوم و معارف اسلام» حضرت علامه طهرانی سبب شده است که نویسندگان کتاب، ایشان را صوفی با همان معنای معهود خود بدانند، خوب است سری هم به کتاب‌های «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه»، «سر الصلاة» و «دیوان امام» بزنند تا متوجه شوند که آن چه به نام تصوّف آن رارجم می‌کنند، چیزی جز اسلام ناب نیست.

نسبت برخی با انقلاب اسلامی مشخص است؛ زیرا از همان ابتدا هم بنای موافقت نداشته‌اند، این‌ها به کنار؛ خطاب من به برادرانی است که حقیقتاً انقلاب را باور دارند و برای بنیانگذار کبیر انقلاب و رهبر معظم انقلاب احترام قائلند؛ به شخصیتی مانند مرحوم علامه طهرانی تهمت صوفی‌گری آن هم به معنای مذموم می‌زنند که امین رهبر فقید انقلاب و مورد علاقه شدید رهبر معظم نظام است. علت را در کتاب جویا می‌شوید، پاسخ اعتقاد به وحدت وجود و ولایت انسان کامل و حجیت کشف و شهود در شرایط خاص و... است. بعد هم که صغرای بحث ثابت شد، می‌گویند که صوفیه چنین و چنان‌اند و فلان روایت در ذمشان آمده است و... حال اگر کسی بگوید تمام این اعتقادات را

رهبر فقید انقلاب و رهبر معظم انقلاب هم داشتند، چه پاسخی داریم؟ می‌توانیم واقعیت را کتمان کنیم و بگوییم این بزرگواران وحدت وجود و فناء فی الله را قبول نداشتند؟ هرکس اندکی با منظومه فکری این سروران آشنا باشد متوجه می‌شود که جایی برای انکار نیست. چه راهی برای دشمن بهتر از اینکه به کسانی مانند مرحوم علامه طهرانی و مرحوم علامه طباطبائی انگ تصوف بزند و زمینه را برای تهمت زدن به ارکان حقیقی و حقوقی این نظام فراهم کند و در نهایت پروژه ایجاد تفرقه میان شیعیان و تشویش اذهان متدینان نسبت به ولی فقیه را به موفقیت برساند. البته ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾.

ادعای ترویج تصوّف در میان طلاب مبتدی و مردم عوام

در بخش دوم مقدمه، جناب آقایان هاشمی نسب و حدّادی آورده‌اند که: «بعد از درگذشت وی، گروهی از مریدانشان با جدیّت، دیدگاه‌های ایشان را گسترش دادند و در حوزه کهن خراسان شعبه‌ای خاص با عنوان عرفان تأسیس کرده و جمعیت قابل توجهی از طلاب مبتدی و مردم عامی را در مسیر تصوّف قرار دادند.»^۱ در بخش اول معنای تصوّف را فرمودید و شاهد بودیم که مؤلفان محترم، هیچ توضیح علمی در این زمینه نداشتند. حال راجع به این عبارت که قرائت شد نیز توضیح بفرمایید.

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۸.

استاد تولائی: خلاصه کلام در قسمت اول این بود که وقتی می‌گویند علامه طهرانی از پایه‌گذاران تصوّف در حوزه علمیه مشهد است، دقیقاً چه معنایی را قصد کرده‌اند؟ آیا مراد آن چیزی است که امروز برخی از دراویش در اقصی نقاط ایران و بعضی فرقه‌ها در عراق و ترکیه و آفریقا و شبه قاره هند و غیره ترویج می‌کنند؟! یعنی حضرت علامه آن آداب و سنّنی را تبلیغ فرمودند که در دین نیست و ایشان این فرقه‌ها را به عنوان جزئی از دین تلقی کرده‌اند؟ یا سخنان و روش سیرو سلوکی شان، بر مبنای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و با روش اجتهادی است؟

بنده سخن رهبر معظم انقلاب را به عنوان گواه بر طریق تصوّف صحیح ذکر کردم؛ خصوصیت جریان آیه الله حاج ملاحسینقلی همدانی به شهادت بسیاری از بزرگان و متخصصان از جمله رهبری معظم این است که اجتهادات دینی داشتند و عرفان آن‌ها متّخذ از شریعت بوده و با مسائل من‌درآوردی آمیخته نشده است. در حقیقت این بزرگان بیان می‌کنند که نباید به مرتبه پایین دینداری اکتفا کرد. مطابق آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾^۱ باید ایمان خود را دائماً تجدید کنیم و به مراتب بالای آن، یعنی همان جایی که حضرت سلمان دست پیدا کرد برسیم. به بیان دیگر، باید از معرفت مفهومی خداوند متعال به معرفت شهودی دست پیدا کنیم. حاصل اینکه، چون لفظ تصوّف در جامعه امروز لفظی است که بر افرادی اطلاق می‌شود که در دین بدعت وارد کرده‌اند و مسیر آن‌ها متّخذ از دین نیست، رهن زدن شده و معنای خوبی را در ذهن مخاطب القاء نمی‌کند و مسلماً این معنای منفی

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

خلاف واقعیت زندگی و اندیشه شخصیت‌هایی مانند مرحوم علامه آیه‌الله حسینی طهرانی است.

مروجان تصوف صحیح

وقتی کسی می‌گوید علامه طهرانی از پایه‌گذاران تصوف در حوزه علمیه مشهد است باید مشخص کند نسبت علامه با جریان‌های دیگر چیست؟ اگر منظور این است که علامه طهرانی وحدت وجود را ترویج می‌کردند، باید گفت که اولین کسی که به صورت علنی و رسمی وحدت وجود را در کشور ترویج کرد رهبر فقید انقلاب علیه‌السلام بود. ایشان در رسانه رسمی و تلویزیون جمهوری اسلامی در دروس تفسیر سوره حمد، وحدت وجود را توضیح دادند و توحید را بر مبنای وحدت وجود بیان کردند.

اگر منظور این است که ایشان سیرو سلوک و مسیر مجاهده با نفس را ترویج کردند، در این جا نیز رهبر فقید انقلاب پیشگام‌اند. به عنوان مثال، حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان، که نه به عنوان مرید علامه طهرانی شناخته می‌شوند و نه در اختلاف‌های عرفان و تفکیک حضور دارند، به عنوان یکی از گزارشگران انقلاب که هیچ‌کس تابه حال ایشان را متهم به دروغ‌گویی نکرده است، نقل می‌کنند که: اوایل انقلاب به دلیل فعالیت‌های عرفانی گسترده امام، آن چنان میل جوان‌ها به سیرو سلوک و ریاضت‌های شرعی و ذکر و عبادت زیاد شد که بیم آن می‌رفت جوان‌ها در دام فرقه‌های مختلف انحرافی بیفتند. فلذا ایشان به نوشتن کتاب عرفان اسلامی در ۱۵ جلد اقدام کردند که شرح مصباح الشریعه است. این بدان معنا است که در آن زمان به برکت انقلاب اسلامی و

رهبر فقید انقلاب حرکتی عظیم در سلوک و مجاهدۀ نفس ایجاد شد. علامه کراراً در آثارشان به این اشاره دارند که ما به برکت این انقلاب و مجاهدت‌های آیة‌الله العظمی خمینی توانستیم این مطالب را نشر دهیم و این جوان‌ها، تشنه‌ی معنویت و عرفان شدند. با این تفاسیر، مشخص نیست از نظر نویسندگان کدام یک از این اقدام‌ها مذبوم است.

سابقۀ عرفان و حکمت در حوزه علمی خراسان

دو مؤلف بزرگوار در ادامه می‌فرمایند:

«بعد از درگذشت وی، گروهی از مریدانشان با جدیت، دیدگاه‌های ایشان را گسترش دادند و در حوزه کهن خراسان شعبه‌ای خاص با عنوان عرفان تأسیس کرده‌اند.»^۱

اگر کسی این عبارت را بخواند احساس می‌کند حوزه کهن خراسان به‌طور کامل با عرفان بیگانه بوده و دفعتاً گروهی پیدا شدند و عرفان را در این حوزه نشر دادند. طبیعتاً انسان باید در این مواقع به سراغ کسانی برود که تحقیق کرده و در این زمینه مستنداتی دارند. در این زمینه نیز از رهبر معظم انقلاب به‌عنوان کسی که حوزه خراسان را دیده و این حوزه مقدسه را به خوبی می‌شناسد مطلبی را نقل می‌کنم، ایشان می‌فرمایند: «همین مشهدی که شما مثال زدید و تعجب می‌کنید که مشهد طالب و مایل مسائل حکمی و فلسفی است، خب این مشهد یک روزی در کشور ما کانون حکمت بوده است. یعنی حکمای

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۸.

بزرگی در این شهر حضور داشتند؛ مثل مرحوم آقا بزرگ حکیم، پسرش آقا میرزا مهدی حکیم، یا مثل مرحوم شیخ اسدالله یزدی که عارف بود. این‌ها همه در مشهد بودند، مال دوره قبل از دوره اساتید ما هستند. یعنی پدر من، هم پیش مرحوم آقا بزرگ درس خوانده بود، هم پیش مرحوم آشیخ اسدالله یزدی. طبقه قبل از ما و اساتید ما، این‌ها را درک کرده بودند قبل از این‌ها، مرحوم آ میرزا حبیب - عارف و حکیم - در مشهد بوده. یا مرحوم حاج فاضل سبزواری الاصل سرخروی در مشهد در عین حال که ملا و مدرس فقه و اصول بود، لیکن اهل حکمت بود. بنابراین، مشهد مرکز اینجوری بوده. خب، دقت نکردند، توجه نکردند، یکباره از بین رفت؛ مشهد تبدیل شد به یک مرکز ضد حکمت. یعنی توجه نکنید، اینجوری می‌شود.»^۱

لذا به تعبیر رهبر معظم انقلاب اگر بازه تاریخی این حوزه را از میرزا مهدی اصفهانی به قبل نگاه کنیم می‌بینیم که مشهد مهد عرفان و حکمت نیز بوده است. این حکمت نیز تنها حکمت فلسفی نیست. وقتی رهبر می‌فرمایند فلانی حکیم و عارف بود یعنی شخصیت‌های عارف با روحیه عرفانی در مشهد حضور داشتند و حوزه کهن مشهد یک حوزه بیگانه از عرفان نبوده است. پس این‌گونه نیست که یک شعبه خاص به عنوان عرفان در مشهد تأسیس شده باشد.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

مقصود از تأسیس عرفان

منظور از تأسیس عرفان نیز در این کتاب مشخص نیست. آیا مثلاً مدرسه‌ای به نام عرفان احداث شده است؟ آن مقداری که بنده مطلع‌ام مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام در مشهد که منسوب به شاگردان حضرت علامه طهرانی است، در صدد بود مدرسه‌ای را به عنوان مدرسه تخصصی حکمت و عرفان اسلامی تأسیس کند و با اینکه دست اندرکاران، مجوزهای قانونی کار را هم داشتند، به علت مخالفت شماری از بزرگان تفکیکی مسلک شهر، ایشان موفق نشدند این مدرسه را تأسیس کنند و در نتیجه مدرسه مزبور، به مدرسه تخصصی فلسفه و کلام اسلامی تبدیل شد. اگر منظور این است که به برکت حضور مرحوم علامه طهرانی در مشهد در کنار عوامل دیگر، تحصیل و تدریس علوم حکمی و عرفانی رشد یافت و مسائل سلوکی و تهذیبی رونق بیشتری گرفت؛ این مطلب، مطلب حقی است اما یقیناً از حسنات مرحوم علامه طهرانی به شمار می‌رود نه از سیئات ایشان! نویسندگان سپس در ادامه بیان می‌کنند:

«و جمعیت قابل توجهی از طلاب مبتدی و مردم عامی را در مسیر

تصوّف قرار دادند.»^۱

درباره این نکته نیز باید توجه داشت سروران محترم احتمالاً با فضای شاگردان و ارادتمندان مرحوم علامه طهرانی رحمته‌الله علیهم آشنایی ندارند که البته تحصیل آشنایی کارچندان سختی نیست. ایشان می‌توانند با اندک تفحصی به دست آورند که دروس شاگردان طبقات اول حضرت

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۸.

عَلَّامه در مشهد، جزو نخبه پرورترین دروس است و آن‌هایی که در زمان حیات حضرت عَلَّامه با ایشان آشنا شدند امروز از افتخارات حوزه علمیّه خراسان به شمار می‌آیند. اتفاقاً این طلاب ممتاز و خوش فکر هستند که با این مکتب و این عزیزان آشنا شده و به این جریان که همان جریان اسلام ناب است دل بسته می‌شوند نه کسانی که به قول آقایان: «طلاب مبتدی!» هستند.

بسیاری از بزرگان مشهد اذعان دارند که طلاب مدارس علمیه‌ای که منتسب به عَلَّامه طهرانی‌اند از بهترین‌ها هستند. در امتحانات شفاهی و بررسی‌ها و تحقیق‌ها، همواره طلاب مدرسی مانند مدرسه علمیّه نور الرضا علیه السلام که توسط حضرت آیه الله حاج سیّد محمدصادق حسینی طهرانی رحمته الله علیه تأسیس شده است، از برترین‌ها هستند؛ حتی کسانی که به این جریان توهین می‌کنند و ناسزا می‌گویند و به عبارتی مخالفان هتاک هستند، اعتراف می‌کنند که در زمینه ولایت‌مداری، ادب و نزاکت و همچنین در زمینه پایبندی به شریعت، طلاب مدرسی مانند مدرسه نور الرضا علیه السلام از برجسته‌ترین و خوش فکرترین طلبه‌ها هستند. البته باید در نظر داشت که طلاب علاقه‌مند به حضرت عَلَّامه فقط در مشهد ساکن نبوده و در بسیاری از شهرهای ایران نیز شخصیت‌هایی به مرحوم عَلَّامه طهرانی ارادت دارند که افتخار شهر و منطقه خود به شمار می‌آیند. پس اگر این اهانت از سرناشنایی است بهتر است هرچه سریع‌تر شناخت صورت بگیرد و از علاقه‌مندان به حضرت عَلَّامه خصوصاً سربازان حقیقی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف عذرخواهی شود و اگر هم چنین حرفی از روی شناخت گفته شده است که کار بارها و بارها سخت‌تر می‌شود.



فصل دوم

نقد و بررسی

«بخش آراء سیاسی علامه»



آراء سیاسی علامه طهرانی

اگر اجازه بدهید نقد بخش اول کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی را که به آراء سیاسی ایشان اختصاص یافته شروع کنیم.

استاد تولائی: متأسفانه همان طور که عرض شد، کتاب از نظر فن تألیف، استحکام لازم را ندارد. هر انسانی، خصوصاً انسان‌های اندیشمند و به خصوص عالمان اسلامی اظهار نظرهای خود را بر مبنای مختلفی استوار می‌نمایند؛ مثلاً اسلام به ما یاد داده است نگاه‌های خود را در مسائل مختلف مبتنی بر اصل توحید قرار دهیم. به هر حال نمی‌توان انکار کرد که بعضی نظرات و نگاه‌ها نسبت به بعضی دیگر مبنایی ترو پایه‌ای تری به شمار می‌روند. طبیعتاً اگر بخواهیم اندیشه‌های یک نفر را بررسی کنیم به ناچار باید سراغ نظریات مبنایی وی برویم. تا وحدت وجود محیی‌الدین را درست نفهمیم، عرفان محیی‌الدینی برای ما قابل هضم نخواهد بود؛ اصالت وجود، حکم مبنای در مباحث حکمت متعالیه را دارد و برای فهم انتقادات میرزا مهدی اصفهانی به منطق و قیاس، باید ابتدا متوجه نظریات معرفت‌شناسی ایشان باشیم. طبیعتاً با هر نگاهی، چه موافق و چه مخالف اندیشه‌های مرحوم علامه طهرانی باشیم؛ به راحتی می‌توانیم دریابیم که اندیشه‌های ایشان

در زمینه‌های معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، توحید و معاد، پایه‌سایر مباحث ایشان است. خود ایشان نیز به همین امر التفات داشتند و تألیفات خود را به دودسته علوم و معارف تقسیم فرمودند. دسته معارف شامل دوره‌های اله‌شناسی، امام‌شناسی و معادشناسی است و حکم پایه و مقدمه دوره علوم است و دوره علوم نیز شامل ولایت فقیه در حکومت اسلام، نور ملکوت قرآن، روح مجرد و... است. پس چه برای تبیین و چه برای نقد اندیشه‌های علامه طهرانی، مباحث سیاسی به هیچ عنوان مدخل مناسبی نیست.

ما حتی اگر بخواهیم مسائل سیاسی ایشان را مطالعه کنیم، خصوص نظر ایشان درباره رهبر معظم انقلاب علیه السلام که در قسمت اول این بخش از کتاب قرار گرفته است، از نظر فنی نقطه شروع مناسبی نیست؛ در سایه نگاه ایشان به اساس حکومت در اسلام و مسئله ولایت فقیه است که می‌توانیم خیلی بهتر به جایگاه ولی فقیه در اندیشه ایشان پی ببریم. در این زمینه کتابی مانند «اندیشه سیاسی علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی» جناب حجة الاسلام والمسلمین ملائی چینش بسیار منطقی‌تری را اتخاذ کرده است. این کتاب علاوه بر اینکه بسیار ارزشمند است، به دلیل نظم منطقی و سطح علمی، جا دارد که مورد بررسی و بحث صاحبان فکر و اندیشه قرار بگیرد.

تقطیع سخنان علامه طهرانی

همان‌طور که عرض شد، اولین عنوانی که در فصل اول کتاب یاد شده، بررسی شده است، نظر علامه طهرانی درباره رهبر معظم انقلاب

است. البته در بین انبوهی از عبارات مکتوب و شفاهی که از حضرت علامه طهرانی در این زمینه نقل شده است، مؤلفان محترم کتاب به ذکر کمتر از یک صفحه اکتفا می‌کنند! برای وضوح بیشتر جفای علمی‌ای که در این مبحث انجام شده است، به متن عبارات کتاب سیری در آثار علامه طهرانی رجوع می‌کنیم. این کتاب، عبارتی را از کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام نقل می‌کند:

«بعد از رحلت آیه‌الله خمینی که عنوان رهبری به جناب آقای حاج سید علی خامنه‌ای سپرده‌اند؛ در اینجا هم بایستی ما وظیفه خودمان را بدانیم، چون بدون اشکال از این به بعد عنوان تقلید از عنوان حکومت جدا شد یعنی دیگر جناب آقای خامنه‌ای مرجع تقلید مردم نیستند، زیرا بدون شک در تقلید عنوان اعلیّت لازم است اما در حکومت هم اگر چه اعلیّت لازم است ولی چون به حسب جهاتی نتوانستند اعلیّت فقهی را با قدرت رهبری در یک فرد جمع کنند و شخصی از نقطه نظر استنباط مدارک فقهیه و دینیہ اعلم از همه، و از جهت قدرت رهبری مردم هم بهترین مردم و باکفایت‌ترین و بصیرت‌دارترین مردم امروز باشد پیدا کنند لذا تفکیک پیدا شد.»^۱

در این فرمایش، عبارت «بایستی ما وظیفه خودمان را بدانیم» به چه چیزی برمی‌گردد؟ متأسفانه در کتاب سیری در آثار علامه طهرانی به این قسمت از عبارت که می‌رسیم دیگر خبری از ادامه سخن علامه نیست.

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۱۰.

حال آنکه ایشان در ادامه مبحث در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام می‌فرمایند:

«از نقطه نظر اینکه عنوان بیعت با ایشان براساس رهبری بعد از آیه‌الله خمینی بوده است؛ اطاعت از ایشان هم در امور اجتماعی و سیاسی که لازمه رهبری است واجب می‌باشد و ایشان هم بحمدالله فردی است مجاهد و عامل و مدبر و متدین.»^۱

پس اینکه علامه طهرانی می‌فرمایند باید وظیفه خودمان را مشخص کنیم، بدین معنا نیست که باید معتقد باشیم که رهبر ما دیگر مرجع تقلید نیست؛ بلکه ایشان می‌فرمایند اگر رهبر در مسائل فردی مرجع تقلید نیستند اما حکم ایشان بر مراجع تقلید و مجتهدان در امور اجتماعی و سیاسی نافذ است! به بیان دیگر، وظیفه ما تبعیت از ایشان در امور اجتماعی و سیاسی است و حتی بر مراجع تقلید نیز این تبعیت لازم است. بله در احکام طهارات و نجاسات و نماز نباید از کسی که مرجع نیست تقلید کرد لکن ایشان در مسائل سیاسی اجتماعی، واجب التقلید هستند.

متأسفانه در این قسمت، بخشی از کتاب را انتخاب کردند که مخاطب احساس می‌کند نظر علامه طهرانی این است که رهبر معظم انقلاب اعلامیت ندارند و مرجع تقلید نیز نیستند اما چون در بین افراد موجود، بهتر از دیگران بودند؛ با اینکه اعلم محسوب نمی‌شدند، ناچار زعامت سیاسی از مرجعیت جدا شد. در توضیح باید بگوییم که از نظر

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۹۲.

تاریخی مسلم است که در آن دوران آیه الله گلپایگانی اعلم محسوب می شدند و کسی در اعلمیت ایشان شکی نداشت؛ حتی اگر مرحوم آیه الله خوئی را نیز در مظان اعلمیت بدانیم، باز هم به هیچ عنوان ایشان امکان رهبری نظام را نداشتند و مسئله از نظر واقع متعین در مرحوم آیه الله گلپایگانی بود. از طرف دیگر، مجلس خبرگان رهبری نیز در آن زمان مرجعیت را از رهبری سیاسی جدا کرده و این مسئله در قانون اساسی منعکس شد. در مجلس خبرگان شرط مرجعیت حذف شد و به صرف اجتهاد اکتفا نمودند. در نتیجه در ذهن هیچ کدام از خبرگان، رهبر معظم انقلاب به عنوان مرجع تقلید مطرح نبود و علامه طهرانی نیز اولین شخصی نبودند که چنین اظهار نظری کردند بلکه این نظر در ذهن تمام خبرگان و عموم مردم، وجود داشت.

اگر در چاپ جدید کتاب وظیفه فرد مسلمان در صفحه ۳۸۲، قبل و بعد از عبارتی را که در کتاب سیری در آثار علامه نقل شده مشاهده کنید، خواهید دید که نظر حقیقی علامه تا چه اندازه با تصویری که کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی به ما می دهد متفاوت است. به این نکته مهم و بدیهی هم باید اشاره کنم که وقتی می خواهیم نظر کسی را نقد کنیم، باید مجموعه سخنان او را در کنار هم ببینیم و در آن تدقیق کنیم. شرط انصاف نیست که بخشی از کلام را تقطیع کرده و ذهن مخاطب را منحرف سازیم. در واقع تحریف فقط این نیست که عین الفاظ یک عبارت را تغییر دهیم؛ بلکه اگر اندیشه یا عبارتی را به نحوی تقطیع کنیم که برداشتی متفاوت با محتوای متن اصلی در ذهن مخاطب ایجاد شود؛ باز هم ما دچار تحریف شده ایم. از

این قبیل تحریف‌ها در آثار مخالفان بی‌دقت عرفان و حکمت فراوان یافت می‌شود و متأسفانه دوستان منتقد ما از توجه به این حقیقت غافلند.

وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام از نگاه علامه

حال که این کتاب برخلاف نام خود، به تبیین اندیشه‌های حضرت علامه طهرانی رحمته‌الله‌علیه نپرداخته است، خوب است که ما بخشی از فرمایشات ایشان درباره اصل حکومت اسلامی، انقلاب اسلامی و رهبر معظم انقلاب را مرور کنیم. ایشان در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام می‌فرمایند:

«بارها من به دوستان و رفقا عرض کرده‌ام که این حکومت که شما می‌گویید فلان ضعف و فلان ضعف را دارد مسلماً بدانید که آیه الله خمینی که حالا حکومت را به دست گرفته است نمی‌تواند یک مُشت فرشته آسمانی بیاورد و مردم را اداره کنند. آخرین حکومت به دست خود ما باید اداره شود. ما که خودمان را می‌شناسیم که چه آدم‌های شارلاتانی هستیم. شما که از زید تنقید^۱ می‌کنید، از فلان و فلان بد می‌گویید، این خود ما هستیم. و این حکومت به دست خود ماست، و این خیانت‌هایی است که خودمان داریم به دست خودمان انجام می‌دهیم.»^۲

۱. انتقاد کردن.

۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۹۰.

در ادامه بیان می‌کنند که شما حق ندارید رهبر جامعه را به سبب مشکلات، ملامت کنید چرا که این انتخاب مردم است و هر وضعی که پیش آید نتیجهٔ انتخاب خود مردم است. ایشان سپس به بیان وظایف مردم در قبال جامعهٔ اسلامی می‌پردازند و این چنین می‌فرمایند:

«یکی اینکه کارهای خوب را تقویت کنیم، تعریف کنیم و بگوییم به چه نماز جمعه‌هایی برپا می‌شود؟ چه خطبه‌ها خوانده می‌شود؟ الان در تمام مملکت یک دکان شراب فروشی پیدا نمی‌شود، ما از بین منزل‌مان تا مسجد قائم که هفت - هشت دقیقه بیشتر راه نبود، چند تا شراب فروشی بود، ظهر که می‌خواستیم برویم برای مسجد،... این‌ها همه جلوی چشم ما بود. دیگر این‌ها هیچ‌کدام بحمدالله دیده نمی‌شود.»^۱

در ادامه ایشان می‌فرمایند:

«آیا این‌ها از مزایای حکومت اسلامی نیست؟ و علاوه بر این شما چه می‌خواهید؟ آیا دوست دارید دو مرتبه جلوی محمدرضا تا کمر خم بشوید؟ یا جلوی همان اشرف خانم که اول قاچاقچی دنیا بود؛ و صندوق‌های هروئین را خودش از مرز وارد می‌کرد تا کمر خم بشوید و دست بوسی کنید؟ این است؟ اگر این را می‌خواهید، مبارک‌تان باشد. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. اما اگر آن را نمی‌پسندید باید با این مشکلات بسازید، و شکی نیست که عزت با راحتی و خوش خوراکی و تنعم نمی‌سازد بلکه

۱. وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۹۰.

عزت به تحمل مشکلات و صبر و قناعت توأم است. ائمه ما، پیغمبر عظیم الشان ما این طور بوده‌اند و راه همین است. پس ما باید همیشه کارهای خوب و مثبت را تقویت کنیم.»^۱

در حقیقت نوع نگاه ایشان به حکومت اسلامی این است که حکومت، دو جنبه دارد. یقیناً محاسنی دارد و معایبی. محاسن را باید تقویت کنیم و مقابل چشم خود قرار دهیم؛ به عنوان مثال عزتی که جامعه اسلامی به دست آورده و همین که در برابر هری سروپایی کمر خم نمی‌کند، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگری نیست؛ یا این واقعیت را با هیچ چیزی نمی‌توان مقایسه کرد که احکام اسلام ولو با هزاران مشکل در جامعه اسلامی پیاده می‌شود. اما سختی‌هایی که جامعه در حال حاضر متحمل شده است از یک سو در مقایسه با سختی‌هایی که مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام تحمل می‌کردند مقدار بسیار ناچیزی است و از سوی دیگر، هرچه باشد، باز باید به عشق اسلام این سختی‌ها را تحمل کنیم. ایشان در ادامه، وظیفه ما در قبال بدی‌ها و معایب را نیز بیان می‌کنند و می‌فرمایند:

«اما وظیفه دیگر ما این است که: کارهای منفی و خرابی‌ها را هم اصلاح کنیم؛ اگر دیدم یک جای این دیوار یک آجرش کم شده است نباید بگویم حالا که این طور است ما هم بزینم یک آجر دیگرش را بشکنیم! [همه اختلاس می‌کنند ما هم اختلاس کنیم] نخیر این آجر را برمی‌داری و با این ملات می‌چسبانی! اگر

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، صص ۱۹۰-۱۹۱.

دیدید مثلاً یکی از مصادر امور یک کار خلافی کرد اگر ما بیاییم و در مجلس خودمان بنشینیم و از او بدگویی کنیم، این چه فایده دارد؟ بدگویی از او در نزد شما چه فایده دارد؟ اگر او کار زشتی کرده ما باید به خود او متصل بشویم، به هر قسمی که می‌توانیم، و به او بفهمانیم، و بگوییم که این کار شما غلط است، این کار را نکنید. بدون اینکه کسی هم مطلع بشود. این است راه اصلاح، نه بدگویی کردن در غیاب او، بدگویی جز خرابی و فساد، کاری نمی‌کند.»^۱

یعنی وظیفه ما در خوبی‌ها، تقویت و تمجید است و در بدی‌ها این است که یا خودمان اصلاح کنیم یا سراغ آن کسی برویم که می‌تواند مشکلات را اصلاح کند.

دیدگاه علامه طهرانی درباره تبعیت از ولی فقیه علامه طهرانی در ادامه می‌فرمایند:

«مثلاً اگر حاکم دستور داد که بروید برای جنگ، بر همه واجب است به جنگ بروند و به نحو و جو ب کفائی، یعنی به اندازه من به الکفایه باید به جنگ بروند، تا آنجایی که اعلام کنند دیگر محتاج نیستیم؛ کما اینکه ملاحظه می‌کردید که می‌گفتند ما دیگر محتاج نیستیم، حالا نیاید تا اطلاع ثانوی.»^۲

۱. همان.

۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، صص ۱۹۱-۱۹۲.

«اگر ولیّ فقیه بگوید که باید به جبهه‌ها برویم، این امر ولیّ فقیه باید اطاعت شود. حتی اگر نظر شخصی کسی، خلاف نظر ولیّ فقیه باشد. بارها می‌فرمودند که اگر آیه‌الله خمینی به من بگویند در خانه‌ات را گِل بگیر، من در خانه‌ام را گِل می‌گیرم و اگر بفرمایند بروید جنگ، من حتماً می‌روم جنگ و اگر آنجا به خاطر سنّم و این سستی‌ای که در سن هفتاد سالگی بر من عارض شده است نتوانستم اسلحه به دست بگیرم، برای رزمنده‌ها پیاز رنده می‌کنم.»

عین عبارات ایشان در کتاب وظیفه فرد مسلمان این چنین است:

«و بنده در همین مدت حیات آیه‌الله خمینی بارها به رفقا گفتم که: اگر ایشان بر خود من هم به عنوان وجوب تعیینی امر کنند که برو بجنگ! من می‌روم چرا؟ چون این جا نظر شخصی نبایستی اعمال بشود؛ نظر شخصی در اینکه آیا این جنگ صلاح هست یا نیست؟ کی شروع شده؟ کی باید تمام شود؟ کجا خوب بود صلح می‌شد؟ و امثال آن، این‌ها مسائل و نظرهایی است که برای انسان هست، و چه اشکالی دارد که برای همه هم باشد. اما در تصمیم‌گیری‌ها و موارد تقاطع انظار، انسان باید تابع باشد، عملاً اگر تخلف کند، [توجه بفرمایید، تخلف کند از فرمان ولیّ امر مسلمین] مجرم است و گناهکار.»^۱

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۹۲.

یعنی اگر نظر من چیز دیگری بود، حق ندارم به عنوان مثال در بی بی سی مستندی بسازم با این مضمون که باید در فلان موقعیت صلح کنیم و سپس آن را پخش کنم؛ بلکه اگر می توانم باید مستقیماً برای اصلاح، اقدام کنم و باید بر اساس روایت «النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ»^۱ ائمهٔ مسلمین را مورد نُصح و مشورت قرار دهم، اما اگر نتوانستم آن گاه باید سکوت پیشه کنم.

آشنایی علامه طهرانی با مقام معظم رهبری

ایشان در ادامه دربارهٔ روابط خود با حضرت آیه الله خامنه ای می فرمایند:

«بنده گرچه تا به حال ایشان را ملاقات نکرده ام [تا سال ۶۸ که رهبر معظم انقلاب به عنوان رهبر انقلاب انتخاب شدند] ولی یک روز که شهید مطهری آمده بودند به منزل ما، از ایشان سؤال کردم: چه افرادی در شورای انقلاب شرکت دارند؟ ایشان چند نفر را اسم بردند که یکی از آنها آقای خامنه ای بودند که در آن هنگام رهبری چندان بین مردم معروف نبودند [به خصوص که آیه الله خامنه ای بیشتر فعالیتشان در مشهد بوده و علامه در طهران بودند و طبیعی است آن مقدار شهره نباشند] بعد من از ایشان پرسیدم: آقای خامنه ای چطور آدمی است؟ گفتند: آدم

۱. ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ» (پیامبر فرمودند: سه چیز است که دل هیچ مسلمانی را در آن ها دغلی نباشد: پاکدلی در کردار برای خدا و خیراندیشی برای پیشوایان مسلمانان، و همراه بودن با جماعت مسلمانان). (الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ أمالی، شیخ مفید، ص ۱۸۶).

خوب و وزین و عاقل و مدبّر و آدم مجاهدی است و خلاصه آقای مطهّری از ایشان تعریف کرد. و در این هفت - هشت ساله که زمام امور به دست ایشان بوده است [اشاره به زمان ریاست جمهوری آیة الله خامنه‌ای] آنچه به گوش ما خورده خدمات خوبی بوده است، چه از نظر خطبه‌هایی که در نماز جمعه ایراد کرده‌اند و چه مسافرت‌هایی که به خارج داشته‌اند و چه ملاقات‌ها مصاحبه‌هایی که کرده‌اند و چه خدماتی که برای إعلاء اسلام و مسلمین انجام داده‌اند، خلاصه من حیث المجموع یک آدم جاافتاده و عاقل و دلسوزی است برای دین و در این کوران انقلاب امتحانات زیادی داده‌اند که نتایج خوبی داشته است و شاید هم بر همین اساس نمایندگان خبرگان ایشان را انتخاب کرده‌اند.»^۱

سپس در ادامه به سراغ نظریه خودشان در باب «بیعت خبرگان با یک شخص بر همه مردم حجّت است» می‌روند و آن را مطرح می‌کنند که در صفحه ۳۸۹ این کتاب در چاپ‌های جدید، در دسترس است. در جلد سوم کتاب نور مجرد نیز حضرت آیة الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی در تشریح نگاه والد معظمشان درباره رهبر معظم انقلاب علیه السلام می‌فرمایند:

«نسبت به شخص حضرت آیة الله خامنه‌ای نیز بسیار سفارش می‌نمودند. در ابتدای رهبری ایشان فرمودند: من ایشان را ندیده‌ام

۱. نور مجرد، ج ۳، ص ۲۴۰.

ولی تعریفشان را قدیم الایام از مرحوم آیه‌الله مطهری شنیده‌ام و در این مدت نیز که متصدی ریاست جمهوری بوده‌اند خدمات شایسته‌ای کرده‌اند و آثار جامعیت و توانایی و آگاهی و بصیرت در ایشان مشاهده می‌شود. و خبرگان نیز که ایشان را انتخاب نموده‌اند افرادی خبره، بصیر و متقی هستند و حتماً کسی را بهتر از ایشان و به جامعیت ایشان نیافته‌اند که ایشان را انتخاب کرده‌اند و نظر خبرگان برای همه حجّت است و از روزی که ایشان انتخاب شده‌اند تبعیت از ایشان همچون مرحوم آیه‌الله خمینی بر همه واجب است.»^۱

و همچنین در ادامه می‌فرمایند:

«بعد از مدتی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای که به مشهد مشرف شدند، از مرحوم علامه‌الد تقاضای ملاقاتی نمودند، ولی ملاقات محقق نشد و چندی بعد که آیه‌الله خامنه‌ای به تهران رفتند مرحوم والد خودشان در تهران به دیدار ایشان رفته و ملاقاتی با انس و الفت و صمیمیت فراوان برگزار شد و از آن پس رابطه‌ی میان طرفین مستحکم شده و مکرر دیدار داشتند و برخی از دیدارهایشان خصوصی بود و حقیر و اخوان نیز حضور نداشتیم.»^۲

۱. نور مجرد، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. نور مجرد، ج ۳، ص ۲۳۵.

سپس می‌فرمایند:

«بعد از این ملاقات‌ها ایشان بیشتر از آیه‌الله خامنه‌ای تمجید و تعریف می‌کردند و در محافل، ایشان را می‌ستودند و سفارش ایشان را به ما می‌نمودند. از تنهایی و غربت ایشان در میان دشمنان قسم خورده خارجی و داخلی و بار سنگینی که در زعامت و رهبری اسلام بر عهده دارند مطالبی بیان نموده و می‌فرمودند: شما همواره پشتیبان ایشان باشید و در دفاع و همراهی با ایشان کوتاهی نکنید و در مظان استجاب دعا و نیمه‌شب‌ها همیشه برای سلامتی و حفظ ایشان از خطرات ظاهری و باطنی دعا کنید تا در سایه عنایات الهیه و توجهات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الترفیع مصون و محفوظ و در اقامه احکام الهیه مؤید و منصور باشند.»^۱

و در ادامه می‌فرمایند:

«امروز عَلم اسلام در دست حضرت آیه‌الله خامنه‌ای است و تعظیم ایشان تعظیم اسلام و تضعیف ایشان تضعیف اسلام است و هر سخن و عملی که منجر به تضعیف ایشان شود حرام مسلم و معصیت کبیره است و گناهی است که بخشوده نمی‌شود مگر اینکه صاحب آن سخن و آن عمل، تدارک کرده و هر کس را که نسبت به ایشان بدبین نموده و حکومت اسلام را در چشم وی

تضعیف نموده اصلاح کند و تصور باطل او را تصحیح نماید.»^۱

اگر کسی به دنبال نظر علامه درباره رهبر معظم انقلاب است، باید در این آثار به دنبال آن بگردد و از دل این عبارات آن را بجوید و نقل چند خط از یک کتاب، همان طور که اشاره شد نوعی تحریف است.

نظر رهبر معظم انقلاب درباره علامه طهرانی

حال که به دیدگاه مرحوم علامه طهرانی درباره حضرت آیه الله خامنه ای اشاره کردیم، خوب است نظر رهبر معظم انقلاب درباره ایشان را نیز از نظر بگذرانیم. رهبر معظم انقلاب در دیداری که با شماری از مدیران و اساتید مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی داشته و خود حقیر نیز توفیق درک محضر معظم له را در آن دیدار داشتم فرمودند:

«راجع به آقا سید محمد حسین طهرانی (علامه طهرانی) عرض کنم ایشان جزء مبارزین و کهنه کارها و قدیمی های انقلاب بودند. ایشان در مشهد که مستقر شدند مقید بودند نماز جمعه را در سرما و گرما و باران و آفتاب، با سن بالای شان شرکت و نماز را پشت سرافرادی که از لحاظ علمی و معنوی قطعاً از ایشان پایین تر بودند اقامه کنند؛ ولی صرفاً به خاطر اینکه امام جمعه منصوب امام بودند این کار را می کردند. ما در طول سال ها، با ایشان جلسات مفصل داشتیم. سال آخر عمر ایشان، دوبار دیدار داشتیم. بار اول وقتی بود که ایشان با تمام آقازاده ها آمدند و یک

نوبت دیگر هم خودشان تنهایی تشریف آوردند و جلسه یک و نیم ساعته مفصلی داشتیم. ارتباط ما این طور صمیمی بود. بچه انقلابی‌هایی که نسبت به ایشان موضع‌گیری دارند اینها آدم‌های خوبی هستند، عناد هم ندارند، ولی نسبت به ایشان کم‌اطلاع هستند و جهل دارند و این نکات را نمی‌دانند.»^۱

همچنین معظم‌له در پیام تسلیت خود به مناسبت ارتحال مرحوم علامه طهرانی می‌نویسند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. حضرات محترم حجج اسلام، آقایان حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی و اخوان. خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسف و مصیبت‌زده شدم. ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای معنویّت و سلوک توأمّاً دارا بودند، و در کنار فقاهت فتنی و اجتهادی، به فقه الله الأكبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسّی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند. فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندان‌شان خسارتی دردناک و غمی هائل است. این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و والده محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان و نزدیکان

۱. دیدار رهبر معظم انقلاب با دست‌اندرکاران تدوین کتاب‌های معارفی «برترین آرزو» و اردوهای «هفت روز در بهشت» در سال ۱۳۹۸.

و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می‌گوییم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر با احبّه و اولیاء را مسألت می‌کنم. هَنِيئًا لَهُ مَا عَدَّهُ اللَّهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ. و سلام علیکم ورحمة الله. سید علی خامنه‌ای.»

بررسی رابطه علامه طهرانی با رهبر فقید انقلاب و بررسی موقعیت و جایگاه علمی علامه طهرانی

در صفحه ۱۵ کتاب سیری در آثار علامه طهرانی سه گزارش تاریخی آوردند و دو ایراد به این گزارشات وارد شده است. عنوان گزارش‌های تاریخی ایشان این است: «ادعای راهنمایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، ادعای نقش اساسی در شکل‌گیری قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، ادعای نجات جان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» که از جانب علامه طهرانی بیان شده است. ایرادهای وارد به این سه گزارش، این است که چگونه علامه طهرانی که در آن زمان ۳۸ ساله بودند، به رهبر کبیر انقلاب مشاوره داده و به ایشان توصیه کردند که: «شما از این به بعد این‌گونه اعلامیه بنویسید یا در مطالب خودتان به این شکل صحبت بفرمایید.» ایراد دیگر این است که علامه طهرانی ادعاهایی دارند که در اسناد انقلاب موجود نیست یا در تاریخ انقلاب اسلامی کسی این‌ها را مطرح نکرده و تنها از جانب ایشان مطرح شده است. لطفاً درباره این اشکالات توضیح بفرمایید.

استاد تولائی: همان طور که فرمودید مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، سه گزارش را با عنوان گزارش های تاریخی مطرح می کنند.

- ادعای راهنمایی رهبر کبیر انقلاب

- ادعای نقش اساسی در شکل گیری قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

- ادعای نجات جان بنیانگذار جمهوری اسلامی توسط علامه طهرانی.

در این بخش شاید نظر مؤلفان این بوده که می خواستند در آثار علامه طهرانی سیر کنند و قصد نقد نداشتند، کما اینکه عملکرد آن ها در بعضی موارد این چنین است. اما هر کس کتاب را اندکی توزق کند متوجه می شود که این نقل ها و نقدها کاملاً با سوگیری مشخصی صورت گرفته است؛ زیرا اگر کسی بخواهد تنها آراء سیاسی را نقل کند، متن کتاب را مشخص و با ذکر مقدمه و مؤخره آن را می آورد. اما ایراد اول این است که اشکال می کنند چگونه می توان پذیرفت رهبر کبیر انقلاب با وجود علمای برجسته در آن عصر، از علامه طهرانی کسب مشورت کرده و در یک جلسه، چهار مرتبه از ایشان کسب رأی و نظر می کنند؟ شأن رهبر فرزانه انقلاب برتر و بالاتر از آن است که این گونه عمل نمایند.

مخالفان عرفان در مقابل آیه الله العظمی خمینی رحمته الله علیه

قبل از پاسخ به این ایراد، لازم است موضوعی تاریخی را یادآوری کنیم. نقل است افرادی در حوزه، وقتی آقا سید مصطفی خمینی از کوزه ای آب می نوشیدند، آن کوزه را آب می کشیدند، چون رهبر فقید

انقلاب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فلسفه تدریس می‌کردند.^۱ این افراد آن چنان معاندانه و کینه‌توزانه با رهبر کبیر انقلاب تعامل کردند که حتی در زمان زعامت و رهبری ایشان، نامه نوشتند و دروس تفسیر سوره حمد ایشان را تعطیل کردند! و با چه جسارتی اعلام کردند که: «اگر بخواهید دروس تفسیر را ادامه دهید ما هم همراهی خود را با انقلاب قطع می‌کنیم.»

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پنج جلسه تفسیر از رهبر فقید انقلاب از تلویزیون پخش شد اما مخالفان عرفان حتی همین حد بیان معارف را تاب نیاوردند و اعلام کردند که با این سبک و سیاق نمی‌توانند ایشان را همراهی کنند؛ خود مرحوم آیه الله میرزا جواد تهرانی از همین مشهد نامه نوشتند و درس تفسیر را تعطیل کردند. جلسه پنجم تفسیر سوره حمد به این اختصاص یافت که چرا عده‌ای با عرفان و فلسفه مخالف هستند.^۲

۱. این مطلب را مرحوم رهبر فقید انقلاب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در پیامی که خطاب به روحانیون سراسر کشور صادر کردند، عنوان نمودند. ایشان در بخشی از این پیام دردمندانه، ضمن اشاره به کارشکنی‌های متحجران و مرتجعان، مسئله جدایی دین از سیاست و انحرافات در حوزه‌های علمیه را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: «در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه، خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن‌ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است... یادگرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه، فرزند خردسال، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹).

۲. مطالب بسیار ارزشمندی در درس تفسیر سوره حمد رهبر انقلاب بیان شده است. کسانی که درباره نسبت عرفان با انقلاب تحقیق می‌کنند و در این فضا سوالاتی در ذهن آن‌هاست و کسانی که می‌خواهند نسبت عرفان را با اسلام بهتر درک کنند یا تصور می‌کنند عقاید عرفانی و اندیشه عرفان و حکمت متعالیه، اندیشه‌ای مخالف اسلام است یا برایشان سوال شده است که چرا بعضی از علما و بزرگان با عرفان و فلسفه مخالفت کردند، جلسه پنجم را حتماً به صورت کامل مطالعه یا مشاهده کنند.

این جلسه به نوعی اندرز پدرانۀ رهبر سیاسی و معنوی امت به کسانی بود که هرچند در مقابل انقلاب نایستاده بودند، اما صرفاً همراهی فیزیکی و مکانیکی با انقلاب داشتند و روح توحیدی و تمدنی انقلاب اسلامی را که تبلور اندیشه‌های اصیل معمار کبیر انقلاب بود درک نکرده بودند. خوب است بخشی از فرمایشات پدرانۀ ایشان را در جلسه‌ی انتهایی تفسیر سوره حمد با هم مرور کنیم:

«قبل از اینکه دنباله آن مطلب را عرض کنم، مطلبی را باید عرض کنم که شاید هم مفید باشد و هم لازم؛ و آن این است که گاهی وقتها اختلافاتی که بین اهل نظر و اهل علم حاصل می‌شود، برای این است که زبانهای یکدیگر را درست نمی‌دانند. هر طایفه‌ای یک زبان خاصی دارند... عمده نظرم به این بود که این سوء تفاهم برداشته بشود، و این اختلافی که در مدرسه هست و بین اهل علم است، برداشته بشود؛ و جلوی معارف گرفته نشود. اسلام، فقط عبارت از احکام فرعیّه نیست؛ فرغند این‌ها، اساس، چیز دیگر است، نباید ما اصل را فدای فرع بکنیم؛ و بگوییم که اصل، از اساس بیخود است و اگر هم اصلی بگوییم، یک اصلی که خلاف واقع است بگوییم.

یکی از آقایان می‌گفت که ظاهراً مرحوم آقا شیخ محمد بهاری [یک وقتی که] اسم یک کسی آمد، گفت: «عادل کافری است.» گفتیم: «خوب، عادل است یعنی چه؟ کافر است یعنی چه؟» گفت: «اما عادل است، برای اینکه روی موازین عمل می‌کند؛ هیچ معصیت نمی‌کند؛ اما کافر است، برای اینکه آن خدایی که

او می‌پسندد، خدا نیست، آنکه او می‌پرستد اصلاً خدا نیست.» در روایات ما هم هست که لَعَلَّ که نَمَلَه خیال کند برای خدا دو تا شاخ است، این حُبِّ نفس است. معلوم می‌شود در نمله هم این هست... در هر صورت این سوءظن‌ها، و این جدا کردن [یک عده]، خودشان را از یک خیراتی، این موجب تأثر است که یک حوزه‌ای از یک خیراتی که هست، محروم بماند؛ حتی از فلسفه که یک امر عادی است، تا برسد به آن مسائل دیگر؛ و عمده این است که به مطلب یکدیگر نرسیده‌اند؛ چون نرسیده‌اند، این صحبتها پیش آمده؛ اگر برسند به مطلب یکدیگر، نزاعی در کار نیست. نه او این آقایی [را] که تکفیرش می‌کند، باریش و عمامه، خدا می‌داند، و نه این آقا [او را]. اگر بداند او چه می‌گوید، انکار نمی‌کند. این نمی‌داند او چه می‌گوید، انکار می‌کند. اگر بداند که گرفتاری او این است که تعبیرات [نارساست، نمی‌گوید که این] تعبیرات کفری است. پیش او این طوری است که این تعبیر به علیّت و معلولیّت و امثال آن، تعبیری است که غیر واقعیت است، واقعیت این نیست. اینکه در این چند روز، من چند دفعه عرض کردم، اسم جدا نیست از مسمی، اسم ظهور [مسمی است]، «علامت» هم - نه مثل علامتهایی که برای فرسخ می‌گذارند - نمی‌شود از او تعبیر کرد. «آیه» نزدیکتر است به واقعیت، [ولی] آن هم تعبیری است که از ضیق خناق است. اصلاً قرآن - همان طور که عرض کردم - مثل یک سفره‌ای است که هر کس، به اندازه خودش از آن استفاده باید بکند. مالِ یک

دسته نیست، مال همه است، مال همه مردم است. همه مردم باید از آن استفاده بکنند؛ هر کس به اندازه خودش، ادعیه هم همین طورند.

آن قدر معارف در ادعیه ائمه علیهم السلام هست و مردم را از آن دارند جدا می کنند، آن قدر معارف در ادعیه هست [که احصا نمی توان کرد]. لسان قرآن است ادعیه، شارح قرآن هستند [ائمه ما] راجع به آن مسائلی که دیگران دستشان به آن نمی رسد. مردم را نباید جدا کرد از دعا، نباید گفت: حالا که ما قرآن را می خواهیم بخوانیم، پس دعا را نباید خواند! خیر، مردم باید با دعا انس پیدا کنند، با خدا. آنهایی که انس به خدا دارند و دنیا پیش آنها این طور جلوه ندارد، کسانی هستند که برای خودشان ارزش [قائل] نیستند، برای خدا مشغول به کار می شوند. آنهایی که شمشیر زدند برای خدا، همانها هستند که همین ادعیه را می خواندند و همین حالات را داشتند؛ آنها [بودند که] شمشیر می زدند برای خدا. نباید مردم را از این برکاتی که هست جدا کرد. قرآن و دعا از هم جدا نیستند، همان طور که پیغمبر هم از قرآن جدا نیست. ما نباید بگوییم: قرآن را که ما داریم، دیگر به پیغمبر کاری نداریم! جدا نیستند اینها، هر دو یکی است. اینها باهمند... افتراقی در کار نیست. اگر بخواهیم حساب را جدا کنیم؛ قرآن علی حده باشد و ائمه علی حده باشند، و بگوییم که ما کاری به ادعیه نداریم و آتش سوزی کنیم، در آتش سوزی، کتاب دعا بسوزانیم، کتاب عرفا را بسوزانیم، این از باب این است که نمی دانند، بیچاره اند. وقتی انسان از حد

خودش پایش را بالاتر گذاشت، در اشتباه می افتد. این مقدمه بود برای همه مسائلی که بعدها هم اگر پیش بیاید و عمری باشد که اگر ما هم یک وقتی یک احتمال دادیم، نگوئید که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه آبادی رحمته الله علیه برای عده ای از کاسبها [که] می آمدند آنجا، مسائل را همان طوری که برای همه می گفت، برای آنها هم می گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخرین ها [که سنخیتی ندارند!]» گفت: بگذار این کفریات به گوششان بخورد!...»

ایشان در تعبیر دیگری می فرمایند که اگر وضعیت حوزه ها در مخالفت با فلسفه و علوم عقلی یا مطالب عالی عرفانی به همان شکل ادامه پیدا می کرد، وضعیتی مشابه حوزه های قرون وسطی به وجود می آمد.^۱ مشرب خود ایشان هم که کاملاً عرفانی است. آیه الله شیخ مهدی حائری یزدی نقل می کند:

«آقای خمینی خصوصاً و اختصاصاً در منزل خودشان به من درس می دادند و گاهی هم در مدرسه دارالشفاء؛ بنده یک دوره کامل منظومه به استثنای فلکیات منظومه را تنها پیش ایشان خواندم. فلکیات را ایشان گفتند که اباطیل است و فلکیات

۱. «تردید ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود.» (پیام منشور روحانیت، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹).

جدید با اینها قابل مقایسه نیست و تدریس نکردند. آقای خمینی می‌گفتند اسفار را خوانده‌اند، اما آن را با حاج میرزا خلیل کمراهی مباحثه کرده‌اند و لذا به نظر من، درس اسفار ایشان خیلی سنتی نبود تا بتوان گفت سلسله سند ایشان در تعلیم اسفار به صدرالمتألهین (مؤلف اسفار) می‌رسد. هر چه بود حدّت و جودت فهم خود ایشان بود که می‌توانست از عهده تدریس اسفار برآید، زیرا این خصوصیت اسفار است که سطح آن بسیار شیوا و روان است و ژرفای فوق‌العاده پیچیده و پیل افکن دارد. شاهد راستین آن حواشی بعضی مُحشّین اسفار است که نکات مخدوش و غیر وارد به متن کتاب بسیار دارد. ایشان علاقه‌ای به فلاسفه مشاء و منطق نداشت. درس اسفار ایشان بیشتر جاذبه عرفان داشت. عرفان را پیش آقای شاه‌آبادی به خوبی خوانده بودند و دائماً هم مشغول مطالعه کتب ابن عربی و غیره بودند. لذا به اسفار از نظر ابن عربی نگاه می‌کردند، نه از نظر ابن سینا و فارابی؛ به کلمات ابن سینا و فارابی که می‌رسیدند به کلی ناراحت می‌شدند و با توان سرشار عرفانی از تنگناهای فلسفه خارج می‌شدند. روزی که من ایرادی اظهار کردم، ایشان در جواب گفتند: «شما باید از این گونه سخنان ابن سینا استبرا شوید...»^۱

مطالب و تقریرات فلسفی و آثار دیگر ایشان موجود است. ایشان برخی مطالب عرفانی و سلوکی را نیز نزد مرحوم آیه‌الله شاه‌آبادی خوانده‌اند، که

۱. سلسله موی دوست، صص ۶۷ و ۶۸.

جسته و گریخته در آثارشان نقل شده است. شَم عرفانی ایشان بسیار بالاتر از بحث‌های فلسفی بود، هرچند در آن زمینه هم متبحر بودند؛ اما سبقه عرفانی ایشان، برجسته‌تر و پررنگ‌تر بود و از همین جهات هم با ایشان مخالفت‌های شدیدتری می‌شد. گزارش‌ها حکایت از این دارد که ایشان از جهات متعدد حقیقتاً تنها بودند که یکی از دلایل مهم و پررنگ آن، علاقه و تعلق ایشان به مباحث غلیظ عرفانی بود. علامه طهرانی در گزارش‌های خود نقل می‌کنند که ایشان دائماً از اینکه علما پشت ما را خالی می‌کنند، گلایه می‌کردند، تا جایی که مرحوم علامه طهرانی به ایشان می‌گویند: «شما حرکت کنید و معطل علما نباشید، علما پشت سر شما راه می‌افتند.»

به همین دلیل شخصیت‌های برجسته‌ای که پای کار انقلاب بودند، از نخبگان خوش‌فکر و پیشرو حوزه محسوب می‌شدند اما در زمره علمای طراز اول وقت حساب نمی‌شدند؛ افرادی مانند آیه‌الله منتظری و آیه‌الله شهید مطهری، آیه‌الله شهید بهشتی و رهبر معظم انقلاب و... که در آن دوران سن کمی داشتند، انقلاب را به پیش بردند و باقی افراد عمدتاً یا حمایتی نداشتند یا مخالفت صریح داشتند و یا کمک‌هایی در حیطه توانایی و تشخیص خود انجام می‌دادند؛ البته عده کمی نیز مانند حضرت علامه طباطبائی الزامات شکل‌گیری حکومت و تمدن بر مبنای اسلام را ملاحظه می‌فرمودند و به تولید علم و تربیت شاگرد مشغول بودند؛ اتفاقاً تمامی اشخاصی که به عنوان پیشروان نهضت انقلاب ذکر کردیم، از شاگردان حضرت علامه طباطبائی به شمار می‌آیند. حال نقل قول‌های مرحوم علامه طهرانی را در چنین فضایی

باید بررسی کنیم.

جایگاه علمی علامه طهرانی

علامه طهرانی در سن ۳۸ سالگی که زمان تقریبی نقل این خاطرات است، تقریباً هفت یا هشت سال در قم و همین مقدار نیز در نجف اشرف درس خوانده بودند. ایشان مدتی درس خارج آیة الله بروجردی را درک کرده و در زمرهٔ نخبگان قم درآمدند. همچنین در این دوره از شاگردان برجستهٔ علامه طباطبایی بودند و نه تنها در بُعد سلوکی که در بُعد علمی نیز در حلقهٔ اول شاگردان ایشان قرار گرفتند. علامه طهرانی علاوه بر علوم عقلی، دروس علوم نقلی را نیز بسیار متقن خواندند تا جایی که آقا شیخ مرتضی حائری، فرزند مؤسس حوزهٔ علمیهٔ قم، به فرزندان علامه طهرانی فرمودند: «حق این بود که زعامت حوزه در دستان پدر شما قرار می‌گرفت.»^۱ ایشان در قم آن چنان از خود صلابت علمی نشان دادند که شماری از اساتید ایشان، ایشان را مجتهد دانستند. به فرموده خود مرحوم علامه در کتاب شریف وظیفه فرد مسلمان:

«ما که در حوزه مقدسه علمیه قم مشغول کار شدیم خیلی خوب کار می‌کردیم؛ من در شبانه‌روز علاوه بر اوقاتی که درس می‌خواندم، ده ساعت تمام هم مطالعه می‌کردم. و اینکه من در قسمت‌های فنی هر ساله شاگرد اول بودم به جهت این نبود که در منزل درس بخوانم، بلکه همین قدر که از منزل می‌خواستم به مدرسه بروم

۱. «به یاد دارم در مجلسی که عده از علمای اعلام حضور داشتند و بنده نیز همراه والد معظم قدس الله نفسه الزکیه در آن محفل شرکت کرده بودم، حضرت آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری، به علمای مجلس رو کرده و فرمودند: حق این بود که اداره و مدیریت تدریس خارج حوزهٔ علمیه را آقای حاج سید محمد حسین به جای ما به عهده می‌گرفتند.» (نور مجرد، ج ۱، ص ۶۴).

یکی از کتب دروس را در راه مطالعه می‌کردم، و همیشه شاگرد اول می‌شدم؛ فقط من رسم فنی حساب فنی و ریاضیات را در منزل حل می‌کردم که آن هم نمی‌شد رسم را در بین راه کشید، و لکن در قم روزی ده ساعت مطالعه می‌کردم، و باز هم می‌گفتم: خدایا ای کاش به من یک وقت بیشتری می‌دادی و شبانه‌روز را قدری امتداد می‌دادی تا ما آنطور که میل داریم بتوانیم به کارها و نوشتجات و دروسمان برسیم. تا اینکه الحمد لله و له الشکر کارمان در قم تمام شد من هنگامی که از قم حرکت کردم برای نجف اشرف بعضی از اساتید ما نظر می‌دادند که من مجتهدم. بسیاری از دوستان به من نظر خاصی داشتند و پیوسته با این نظر با ما مواجه بودند. مرحوم آیه‌الله شیخ محمد صدوقی یزدی رحمة الله علیه که چه آدم شریف و خوبی بود، یک روز آمد حجره ما و گفت: من امروز فقط آمده‌ام این را به تو بگویم که جناب‌عالی مجبوری و موظفی و خلاصه متعهّدی از طرف پروردگار که به نجف بروی و حدّ اقل شش سال طهران نیائی. بسیاری از رفقا هم اصرار زیادی بر کارهای ما داشتند که بالاخره ما هم مشرف شدیم به نجف اشرف. و در نجف اشرف هم مجموع ماندمان هفت سال شد که در این مدّت بحث‌های ولایت فقیه و بحث‌های اجتهادی و مسائل گوناگون پیش آمد. و من رساله‌ای درباره وجوب عینی تعیینی نماز جمعه در نجف نوشتم که الآن موجود است. و بحث‌های ولایت فقیه و أمثال آن یک بحث‌هایی است مخصوص طلبه‌ها تا اینکه بالاخره برای ما خوب ملموس

و مشهود شد که خداوند برای عالم ولی و صاحب اختیاری معین نموده است و این دستگاہهای ظلم و جور به هیچ وجه من الوجوه دارای اعتبار نیست و سندیت ندارد و خداوند برای ما راهی تعیین نموده و منہاجی معین کرده است که ما باید خودمان را به آنها برسانیم.»^۱

اجازہ اجتہاد علامہ طہرانی

ایشان بعد از آنکه به نجف مشرف شدند درس آیة الله شاهرودی، آیة الله شیخ حسین حلّی و آیة الله خوئی را درک کردند و از مرحوم آیة الله حلّی هم اجازہ اجتہاد را دریافت کردند که متن اصلی آن در کتاب آیت نور ذکر شده است. آشنایان با مرحوم آقا شیخ حسین حلّی می دانند که ایشان در مسائل علمی ریزبین و دقیق و در بحث اجازہ اجتہاد بسیار سخت گیر بودند. تقریرات درس ایشان که به قلم علامہ طہرانی است در قالب کتاب خیارات چاپ شده است. آیة الله خوئی به عنوان یکی دیگر از اساتید ایشان، تمجیدها و تعریف هایی از ایشان دارند و می فرمایند: «اگر نجف بمانید بعد از من، دو نفر هم در اعلمیت توشک نمی کنند.»^۲ آیة الله سید احمد مددی که از اساتید مطرح درس خارج حوزه علمیه هستند، نقل می کنند که برخی از قدمای نجف، کسانی که حلقه های

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۵.

۲. «و نیز می فرمودند: هنگامی که تصمیم داشتم از نجف اشرف به تهران مراجعت کنم، مرحوم آیة الله خوئی به من فرمودند: «آقا سید محمد حسین! شما در نجف بمانید و به تهران نروید، اگر در این جا بمانید بعد از من لایخترت علیک اثنان.» یعنی حتی دو نفر از علما هم در مرجعیت شما اختلاف نمی کنند.» (روح مجرد، ج ۱، ص ۶۵).

اول درس آیه الله خوئی را دیده بودند تصریح داشتند براینکه علامه طهرانی با آیه الله سیستانی هم بحث بودند و علامه طهرانی در آن دوره از هم بحث خودشان اقوی بودند. آیه الله خوئی نیز درس خودشان را موقوف به حضور آیه الله سیستانی و علامه طهرانی نمودند.^۱ علامه طهرانی در مسائل حدیث نیز از محضر شیخ آقابزرگ طهرانی استفاده کردند و بارها فرمودند: «ما در بحث های رجالی و درایه و حدیثی هرچه داریم از آقابزرگ طهرانی داریم» و البته جایگاه آقابزرگ طهرانی نیز بر کسی پوشیده نیست.

مرحوم آقا بزرگ در بخش انتهایی اجازه روایت خود به مرحوم علامه طهرانی، به معرفی اجمالی مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیهما می پردازند که حاوی نکات بسیار قابل توجهی است. در این متن آمده است:

«... وَمِمَّنْ وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِلْاِقْتِدَاءِ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ، وَاقْتِفَاءِ هَذَا الْاَثَرِ الرَّاجِحِ، فَتَغَرَّبَ عَنْ وَطَنِهِ وَاهْلِيهِ، وَتَقَرَّبَ إِلَى اللهِ تَعَالَى بِالْهَجْرَةِ عَنْ مَسْكَنِهِ وَرَحْلِهِ، إِلَى جَوَارِ بَابِ الْعِلْمِ وَمَنَارِ التَّقَى مَوْلَى الْمَوَالِي وَابِي الْأَنْمَةِ الْأَجَلَّةِ- وَذَلِكَ بَعْدَ نُبُوغِهِ فِي الْعُلُومِ الْحَدِيثِيَّةِ فِي مَدَارِسِهَا، وَنَيْلِهِ شَهَادَاتِ الْأَسَاتِذَةِ وَالْمُعَلِّمِينَ- فَعَكَّفَ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ عِدَّةَ سَنِينَ، لِتَحْصِيلِ الْمَعَارِفِ وَعُلُومِ الدِّينِ، وَ

۱. «می فرمودند: زمانی که در نجف اشرف، خدمت مرحوم آیه الله خوئی درس خارج اصول می خواندیم، ایشان تصمیم داشتند یک درس خارج فقه نیز شروع کنند، ولی آن را مشروط کرده بودند به شرکت دو نفر از تلامذه خود و فرموده بودند: اگر دو نفر در این درس حاضر شوند درس را آغاز می کنم.» آن دو نفر یکی حضرت علامه والد رحمته الله بودند و دیگری حضرت آیه الله سیستانی رحمته الله. (نور مجرد، ج ۱، ص ۶۵).

جَدَّ فِي الطَّلَبِ حَتَّى وَجَدَ، وَاجْتَهَدَ فِي نَيْلِ الْمَطْلَبِ حَتَّى نَقَدَ،
 وَفَازَ بِسَعَادَتِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ، وَحَازَ مِنْهُمَا الْحِظَّ الْأَوْفَرَ الْأَكْمَلَ؛
 أَلَا وَهُوَ السَّيِّدُ السَّنْدُ، الْمُمَجَّدُ الْمُعْتَمَدُ، الْعَالِمُ الْفَاضِلُ التَّحْرِيرِيُّ،
 الْجَامِعُ بَيْنَ فَضِيلَتَيْ حُسْنِ التَّقْرِيرِ وَالتَّحْرِيرِ، الْفَائِضُ عَلَى سَائِرِ
 الْأَقْرَانِ، وَالْمُشَارُ إِلَيْهِ بِالْبَنَانِ، الْمُبْرَأُ مِنْ كُلِّ شَيْنٍ وَمَيْنٍ، مَوْلَانَا
 السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِ، بِنِ الْعَالِمِ الْجَلِيلِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ صَادِقِ بِنِ
 الْعَلَامَةِ السَّيِّدِ إِبْرَاهِيمِ بِنِ السَّيِّدِ عَلَى أَصْغَرِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ،
 زَيْدِ إِفْضَالِهِ، وَكَثْرَةِ الْعِلْمَاءِ وَأَبْنَائِهِمْ أَمْثَالِهِ؛ قَدْ تَرَجَّمْنَا جَدَّهُ
 فِي «التَّقْبَاءِ»، فَهُوَ سُلَالَةُ السِّيَادَةِ، وَنَتِيجَةُ الْفِقَاهَةِ. قَدْ جَمَعَ بَيْنَ
 شَرَفِ النَّسَبِ، وَالْفُضْلِ الْمَكْتَسَبِ، وَحَازَ مِنَ الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ،
 الْقَدِيمِ وَالْجَدِيدِ، وَالطَّارِفِ وَالتَّلِيدِ.

ثُمَّ تَأْتِي بِسِيرَةِ قَدَمَاءِ الْأَصْحَابِ فِي انْخِرَاطِ نَفْسِهِ فِي سِلْسِلَةِ
 الرُّوَاةِ عَنِ الْأَنْثَمَةِ الْمُعْصُومِينَ الْهُدَاةِ، وَلِحُسْنِ ظَنِّهِ بِهَذَا الْحَقِيرِ
 اسْتَجَازَنِي فِي الرُّوَايَةِ؛ وَبِمَا أَتَى وَجَدْتُهُ أَهْلَ ذَلِكَ بِلِ فَوْقَهُ
 اسْتَحْرَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبَادَرْتُ لِإِنْجَاحِ مَأْمُولِهِ، وَأَجَزْتُهُ أَنْ يَرُويَ
 عَنِّي عَنِ جَمِيعِ مَشَايِخِي مِنْ حُجَجِ الْإِسْلَامِ الَّذِينَ فَضَّلْتُ ذِكْرَ
 طُرُقِهِمْ وَرَوَايَاتِهِمْ فِي الْمَشْجَرَةِ الَّتِي سَمَّيْتُهَا «ضِيَاءَ الْمَفَازَاتِ فِي
 طُرُقِ مَشَايِخِ الْإِجَازَاتِ» وَنَاوَلْتُهُ النَّسْخَةَ حَتَّى اسْتَكْتَبَهَا لِنَفْسِهِ؛
 فَلْيُرُو دَامَتْ بَرَكَاتُهُ عَنِّي عَنْهُمْ بِجَمِيعِ طُرُقِهِمْ لِمَنْ شَاءَ وَأَحَبَّ.
 وَالرُّجَاءُ مِنْ مَكَارِمِهِ أَنْ لَا يَنْسَانِي فِي خَلَوَاتِهِ مِنَ الدَّعَاءِ. أَنْشَأْتُ
 ذَلِكَ بِلِسَانِي قَبْلَ سَنِينَ، وَحَزَّرْتُهُ بَيْنَانِي الْمُرْتَعِشَةَ فِي دَارِي فِي
 النَّجْفِ الْأَشْرَفِ فِي عِيدِ الْفِطْرِ سَنَةِ ١٣٧٥- وَأَنَا الْمَسِيءُ الْفَانِي

المسمی بمحمد محسن والمدعو باقا بزرک الطهرانی عفا الله عنه
وَعَفَّرْله وِلوالدیه، والحمد لله اُولاً وَاٰخِرًا.» (و از جمله کسانی
که خداوند تعالی به او توفیق اقتداء به سلف صالح و اقتفاء این
طریق راجح را عنایت فرمود، پس او از وطن و اهل خویش به دیار
غربت شتافت و بواسطه هجرت از محلّ سکنی و اقامت خود
به جوار باب علم و منار تقوی مولی الموالی و اَبوالاَئِمَّةِ الْأَجَلَّةِ
بسوی خدا تقَرَّب جست- که این هجرت بعد از نبوغ او در علوم
جدیده که در مدارس مربوطه تحصیل شده و بعد از دریافت
گواهینامه هائی از اساتید و معلّمان آن مدارس بوده است- و
چندین سال بجهت تحصیل معارف و علوم دین معتکف باب
مدینه علم گشت، و در مقام طلبِ جدّیت به خرج داد تا اینکه
بدست آورد، و برای رسیدن به مطلوب خویش سعی فراوان نمود
تا اینکه بهترین آنرا تحصیل کرد، و به سعادت علم و عمل فائز
شده و از این دو، حظّ و بهره او فرواکمل را حائزگشت؛ آری آگاه
باش که او سیّد سند، مورد تمجید و اعتماد، عالم فاضل حاذق و
ماهر، جامع بین دو فضیلتِ حسن تقریر و خطابت و حسن تحریر
و کتابت، کسی که بر اقران خود تفوّق یافته و مورد توجّه و انگشت
نمای همگان گردید، آنکه از هر عیب و کذبی مبرّاست؛ مولای ما
سیّد محمد حسین فرزند عالم جلیل سیّد محمد صادق فرزند
عَلّامه سیّد ابراهیم فرزند سیّد علی اصغر حسینی طهرانی که
افاضه فضلش زیاده و أمثال او در بین علماء و فرزندانشان بسیار
باد، و ما ترجمه جدّ او را در «نقباء البشر» آورده ایم.

او سلاله سیادت و نتیجه فقاہت است که بین شرف نسب و فضل مکتسب جمع نموده، و از علوم و معارف، قدیم و جدید و تازه و غیر تازه اش را حیازت نموده، سپس تأسی به سیره قدمای اصحاب کرده به اینکه خویش را در سلسله راویان از ائمه معصوم و هدایتگر قرار دهد؛ و بخاطر حسن ظنی که به حقیر دارد در نقل روایت از من طلب اجازه نمود، و از آنجا که من او را اهل این مقام بلکه بالاتر از آن یافتم، از خداوند طلب خیر کرده و به برآوردن خواسته او مبادرت نمودم و به او اجازه نقل روایت دادم تا از طریق من از همه مشایخ من که حجج اسلام هستند و من طرق آنان و روایاتشان را به تفصیل در شجره نامه ای که آنرا «ضیاء المفازات فی طرق مشایخ الإجازات» نامیده ام ذکر کرده ام نقل روایت نماید، و یک نسخه از آن کتاب را نیز به او دادم تا از آن استنساخ نماید؛ پس او دامت برکاته می تواند از من، از همه مشایخ من به جمیع طرقشان برای هر کس که بخواهد و دوست داشته باشد روایت نماید. و از مکارم او چنین امید است که مراد خلوات از دعا فراموش نکند. این اجازه را چند سال پیش بصورت شفاهی انشاء کرده و اینک آنرا با انگشتانی لرزان تحریر نمودم، در بیت خود در نجف اشرف، عید فطر سنه ۱۳۷۵- گنہکار فانی، مسمی به محمد محسن و مدعو به آقا بزرگ طهرانی که خداوند از او بگذرد و او پدر و مادرش را مورد مغفرت خود قرار دهد. و حمد مختص خداوند است در اوّل و آخر.^۱

۱. آیت نور، صص ۱۷۴-۱۷۷.

پس باید دقت داشته باشیم که ایشان در آن دوران یک انسان ۳۸ ساله عادی و معمولی نبودند، بلکه یک فقیه ۳۸ ساله بودند که دو مرکز مهم علمی جهان تشیع یعنی قم و نجف را دیده و در هر دو مرکز نیز خوش درخشیده‌اند و افرادی مانند آیه الله شیخ حسین حلی و آیه الله خوئی به علمیت و اجتهاد و موقعیت ممتاز ایشان تصریح کرده‌اند. درست است که علامه طهرانی در آن دوران تدریس دروسی مانند خارج فقه و اصول نداشتند، اما باید دقت کنیم که ایشان با یک سابقه درخشان علمی و یک عقبه مستحکم خانوادگی مجدداً به ایران مراجعت کردند؛ همان طور که مستحضرید ایشان فرزند آیه الله سید محمد صادق حسینی لاله زاری بودند که از چهار دانشمند و شخصیت علمی برتر تهران به شمار می‌رفتند. البته در نجف نیز پدر ایشان شناخته شده بودند و ایشان علاوه بر موقعیت خود، به واسطه نسب خانوادگی نیز مورد احترام و توجه بوده‌اند.

مشورت رهبر کبیر انقلاب با دیگران

البته بدون در نظر گرفتن تمام این نکات، باز هم این مطلب کاملاً بی‌اساس است که بگوییم اگر شخصیتی مانند مرحوم رهبر فقید انقلاب در آن دوران، بانزدیک شصت سال سن از انسان مجتهد خوش فکری چند بار سؤال کند: «ما چه کار کنیم؟» و نظر آن شخص را جویا شود، خلاف شأن خودش رفتار کرده است؛ بلکه این مطلب، آزادگی رهبر انقلاب را نشان می‌دهد. آیا انسان شصت ساله‌ای که درس خارج فقه و اصول دارد باید به همه بی‌اعتنایی کند؟ این واقعیت، شخصیت و حریت

رهبر انقلاب را مشخص می‌کند زیرا ایشان به فردی که احساس می‌کند حرف و نظری دارد گوش دل می‌سپارد؛ مگر رسول خدا ﷺ برخلاف این عمل می‌کردند؟ مگر سیره امیرالمؤمنین علیؑ غیر از این نوع رفتارها بود؟ لذا این رفتار رهبر فقید انقلاب کاملاً طبیعی است و به غیر از انسان‌های نامتعادل، کسی نیست که حرف حقی را بشنود و به آن توجه نکند. آیا اگر ایشان به سخن علامه طهرانی بی‌توجهی می‌کردند، مناسب شأن ایشان بود؟ این‌ها ابدأً منافی شائیت نیست و کاملاً طبیعی است که یک مجتهد شصت‌ساله از یک مجتهد سی یا چهل‌ساله مشورت بگیرد و حتی آن مشورت را عملی کند. مضافاً بر این‌که مشورت‌های مرحوم رهبر فقید انقلاب منحصر در ارتباط با مرحوم علامه طهرانی نیست؛ مرحوم شهید بهشتی دو سال از مرحوم علامه کوچک‌تر بودند و رهبر فقید انقلاب در موضوعاتی که بعضاً موضوعات حساسی هم بود، از ایشان مشورت می‌گرفتند. اتفاقاً ایشان هم، نه تدریس خارج فقه داشتند و نه خارج اصول. رهبر معظم انقلاب نیز بیشتر از ده سال از علامه طهرانی کوچک‌تر بودند و در زمان انقلاب هنوز به چهل‌سالگی نرسیده بودند، اما نقش ایشان به‌عنوان یکی از افراد اصلی نهضت و کسانی که مورد مشورت مرحوم رهبر فقید انقلاب قرار می‌گرفتند بر کسی پوشیده نیست، اتفاقاً معظم‌له نیز حتی تا سال‌ها پس از انقلاب به تدریس خارج فقه روی نیاوردند.

آیه‌الله منتظری حدود چهار سال از علامه بزرگ‌تر بودند و یکی از ارکان نهضت محسوب می‌شدند. نمونه‌هایی از این قبیل اصلاً کم نیست و اگر بخواهیم تک‌تک موارد را بشماریم یقیناً بحث به درازا کشیده می‌شود.

غرض اصلی اینکه مشورت مرحوم رهبر فقید انقلاب با یک مجتهد مسلم تقریباً چهل ساله، ابداً جای تعجب ندارد. اتفاقاً بار اصلی کمک به رهبر فقید انقلاب را جوانان خوش فکر تحصیل کرده بردوش می کشیدند. اگر بناست صرفاً حجم سیاهی کاغذها افزایش یافته و بر تعداد صفحات تألیف اضافه شود، این اشکالات نویسندگان کتاب وجهی پیدا می کند، و الا بعید می دانم خود این آقایان در خلوت خود برای این اشکالات واهی ارزشی قائل باشند. اگر صرفاً آثار مخالفان عرفان حلاجی شود، ممکن است در یک صفحه ده اشکال جدی وارد شود، اما انتقاد مخالفان مرحوم علامه به ایشان این است که: استبعاد دارد شما در سن جوانی مورد مشورت بنیانگذار کبیر انقلاب قرار بگیرید!

فعالیت های انقلابی علامه طهرانی در آینه اسناد

اما در بخش دوم اشکال؛ می فرمایند خاطرات ذکر شده از طرف علامه طهرانی در اسناد انقلاب موجود نیست. اگر کنکاش بیشتری کنیم، خواهیم دید رابطه مرحوم رهبر فقید انقلاب با علامه طهرانی بسیار فراتر از ارتباط یکی دو جلسه ای است و اتفاقاً اسناد، بر حضور جدی ایشان در جریانات پیش از انقلاب گواهی می دهد.

فعالیت های تشکیلاتی مخفی

علامه طهرانی در مسائل سیاسی به شهادت خودشان و همه کسانی که با ایشان ارتباط داشتند بسیار اهل کتمان بودند و به دلیل خطر ساواک و رخنه نحله های انحرافی، سعی می کردند فعالیت های انقلابی را پنهانی

پیش ببرند. هرچند که توده‌های مردم به میدان می‌آمدند و پرچم اسلام و انقلاب را برافراشته نگاه می‌داشتند؛ اما در سطح تصمیم‌سازی و مدیریت، کارها بر اساس کتمان و حفظ اطلاعات بود. این کتمان و مخفی‌کاری سبب می‌شد شخصیت‌هایی که برخلاف جریان انقلاب عمل می‌کردند نتوانند در جریان انقلابی رخنه کرده و انقلاب را دچار انحراف کنند. این عقیدهٔ ایشان بود و تا آخر عمر تأکید و تصریح داشتند که: «من بسیاری از فعالیت‌های انقلابی خود را مطرح نکردم و تمام آن چیزی که نقل شده یک ششم یا یک هفتم کارهایی است که انجام شده است.»

علامه طهرانی در خاطرات مبارزان انقلابی

اگر کسی در صفحات تاریخ شفاهی انقلاب جستجو کند قطعاً به نقش علامه طهرانی در فعالیت‌های انقلابی پی می‌برد. به عنوان مثال، در خاطرات آیه‌الله منتظری آمده است که ایشان می‌فرمایند: «در اوایل سال ۴۲ زمانی که شایعهٔ فرار شاه مطرح می‌شود بدون فوت وقت به منزل آیه‌الله خمینی می‌روم که کسب تکلیف کنم. آنجا سه نفر را دیدم، آیه‌الله امینی، آقا سید محمد حسین لاله‌زاری و یک نفر دیگر.» علامه طهرانی بسیار زودتر از یک شخصیت انقلابی مانند آقای منتظری در خانهٔ مرحوم رهبر فقید انقلاب حاضر می‌شوند.

مصاحبهٔ آقای رجبعلی طاهری

سایت رسمی مرکز اسناد انقلاب اسلامی مصاحبه‌ای از آقای رجبعلی طاهری منتشر کرده که در آن نکات مهمی دربارهٔ ارتباط

علاّمه طهرانی با مرحوم آیة الله العظمی خمینی مطرح شده است. «برشی از خاطرات رجبعلی طاهری، ماجرای تشکیلات مخفی علاّمه سید محمّد حسین طهرانی، ارتباط علاّمه حسینی طهرانی با نهضت اسلامی»، این تیتیر مصاحبه‌ای است که به مناسبت نهمین سالگرد ارتحال علاّمه طهرانی در سایت مرکز اسناد منتشر شده است. آقای رجبعلی طاهری از فعالان انقلاب و از شخصیت‌های پرتلاش و پرتحرک قبل از انقلاب بودند. ایشان در کتاب خاطرات خود با عنوان لبخندهای زمستانی که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است درباره فعالیت‌های سیاسی علاّمه طهرانی نیز مطالبی را بیان می‌کنند. آقای رجبعلی طاهری می‌نویسند:

«زمانی که فعالیت‌های مان را تحت رهبری امام متشکل کردیم با مسجد هدایت و آیة الله طالقانی و مطهری نیز در ارتباط بودیم. اما چون منزل بنده در دروازه دولت و نزدیک مسجد قائم بود همیشه برای نماز مغرب و عشاء به آنجا می‌رفتم و در آنجا بود که با علاّمه سید محمّد حسین حسینی طهرانی آشنا شدم. ایشان در سال ۴۱، یک سال قبل از قیام ۱۵ خرداد که نهضت روحانیون آغاز شده بود، منبرهایی در جهت این نهضت عظیم داشتند. وقتی این موضع‌گیری محکم ایشان را دیدم بیشتر جذب شدم. حدود سال‌های ۴۱ و ۴۲ بود که برای اولین بار ایشان شخصاً ما را به حضرت امام معرفی کرد.»^۱

۱. وبگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی کد خیر: ۵۲۳۰.

علامه طهرانی واسطهٔ ارتباط و آشنایی شخصیت‌های مختلف با آیه‌الله خمینی رحمۃ اللہ علیہ بودند. این ارتباط نیز قبل از سال‌های ۴۱ و ۴۲ وجود داشته است. آقای طاهری در جای دیگر می‌نویسند:

«در هر صورت، علامه طهرانی تشکیلات مخفی‌ای زیر نظر حضرت امام ایجاد کردند که اصل طرح از خود ایشان بود. ایشان نزد امام رفتند و گفته بودند: بایک سخنرانی که شما می‌کنید مردم مرتب به راه و نهضت شما علاقه‌مند می‌شوند، ما باید این‌ها را متشکل کنیم تا بتوانیم نهضت را ادامه دهیم. حضرت امام هم با این نظر موافقت می‌کنند. در واقع امام در سال ۴۲ به آن تشکیلات مخفی اجازه می‌دهند و علامه طهرانی عهده‌دار این مسئولیت می‌شوند. و همچنین اجازه قسَم هم به‌عنوان اینکه امام مرجع است و باید مبارزهٔ ایشان ادامه داشته باشد را می‌گیرند. بدین ترتیب افرادی را در گوشه و کنار جذب می‌کنند. لذا اولین بار که این قضیه را با من در میان گذاشت من هم قبول کردم.»^۱

این مصاحبه نشان می‌دهد این رابطهٔ یک جوان از زنجف برگشته نیست بلکه این فرد، یک بازوی فکری و اجرایی برای انقلاب اسلامی است.

سخنرانی آیه‌الله صدرالدین حائری در مجلس ترحیم علامه طهرانی آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری یکی از کسانی هستند که قبل از انقلاب با تشکیلات علامه طهرانی در ارتباط بودند و زیر نظر علامه

طهرانی فعالیت سیاسی می‌کردند. ایشان در مجلس ختم علامه طهرانی در شیراز، بعد از اتمام سخنرانی، تریبون را در دست می‌گیرند و این مطالب را بیان می‌فرمایند:

«علتی ندیدم در این جلسه صحبت کنم، اما احساس می‌کنم باری سنگین بر دوشم نهاده شده است، خواستم یک چند جمله‌ای درباره سوابق این مرد بزرگ مرحوم علامه طهرانی عرض کنم. واقعاً نسبت به این جریان متاثر و متأسف شدم. این ضایعه بزرگ.»^۱

ایشان احساس می‌کنند که حجم مهمی از مطالب درباره فعالیت‌های علامه طهرانی وجود دارد که بیان نشده و آن را بار سنگینی بر دوش خودشان احساس می‌کنند. این در حالی است که ایشان قَسَم‌هایی خوردند که نباید بسیاری مطالب را بگویند. در ادامه می‌فرمایند:

«یک اجمالی از برنامه‌های این مرد تا حدی که در ارتباط با ایشان بودم، [را عرض می‌کنم البته] فضائل ایشان در ابعاد مختلفی است. من نسبت به بُعد سیاسی اش می‌خواهم صحبت کنم، نسبت به خدمات اجتماعی این مرد بزرگ، نسبت به سوابق انقلابی این مرد، می‌خواهم تذکراتی بدهم، غیر مسائل علمی ایشان مسئله اجتهاد ایشان، این‌ها یک مسائلی است که... اینکه می‌خواهم تذکر بدهم نسبت به مسائل اجتماعی ایشان

۱. وبگاه عرفان و حکمت، مقاله نقش علامه طهرانی در پایه‌گذاری نهضت انقلاب؛ در بیان مرحوم آیه الله حاج شیخ صدرالدین حائری.

است، این مرد، مردی بود تیزبین نسبت به مسائل. مردی بود تشکیلاتی و اشراف به مسائل سیاسی داشت، گوینده‌ای بود توانا، نویسنده‌ای بوده از هر جهت شایسته. در مسئله انقلاب بعد از جریان ۱۵ خرداد و آن هجرت روحانیت به تهران، در ارتباط دستگیری حضرت امام، در آن اجتماع قریب یک صد نفر از علمای شهرستان‌ها از شمال تا جنوب ایران جمع شدند، در این جلسه‌ای که غالباً اکابر علما بودند، مسائل روز مطرح شد، مسائل مبارزاتی مطرح شد، مشکلات مبارزه مطرح شد، در این جلسه‌ها، روحانیت احساس کرد که باید یک برنامه‌های تقویتی تشکیلاتی سری داشته باشد، اجمالاً اتفاق پیدا کرد به نواقصی که در مسائل سیاسی داشت. در این جلسات تصمیم گرفتند برای بررسی این مسائل برنامه‌هایی داشته باشند.»^۱

نقش علامه طهرانی در جلوگیری از نفوذ گروهک‌های انحرافی در انقلاب آقای صدرالدین حائری شیرازی در ادامه، مشکلات آن روز را توضیح می‌دهند و می‌فرمایند:

«ما مشکلی که آن روز داشتیم و روشن نبود در مسائل مبارزات، مسئله‌ی رخنه‌گروهک‌ها بود، چون برنامه مبارزات داشت وسعت پیدا می‌کرد اما دروازه‌ای نداشت، هرکسی هرجا لوائی برمی‌داشت. نکته مهم این جاست، مرحوم امام برای جلوگیری از رخنه‌گروهک‌ها، آمد برای مسائل مبارزه، مسئول گذاشت

که هر فردی می خواهد وارد مسائل مبارزه شود باید از این طریق بیاید... مرحوم امام رحمته الله، مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آسید محمد حسین طهرانی را برگزید برای این کار. کلیه افرادی که می خواستند در زمینه مبارزات همکاری کنند باید روی این ها کار بشود و روی این ها بررسی شود. بعد، این ها را معرفی می کردند به ایشان و در مرحله آخر، حلف دست ایشان بود که به خدمت ایشان قسم می خوردند، قسم می خوردند در سرحد شهادت. قسم دست ایشان بود.»^۱

حجة الاسلام والمسلمین فرزانه که از انقلابی های قدیمی و امام جمعه موقت مشهد هستند، در دیدار که خود حقیر با ایشان داشتم فرمودند:

«ما در فضای مشهد گروهک های انحرافی را نمی شناختیم. جریان مجاهدین را نمی شناختیم. اما رهبر معظم انقلاب در همان سال ها تذکر می دادند که حواستان باید به این ها باشد؛ مسئله نفوذ آن ها به جریانات انقلابی جدی بود و هیچ علامت خاصی هم نداشتند که شناخته شوند.»

گزارش آقای طاهری با گزارش آقای حائری هم خوانی دارد. شهید سید عبدالحسین دستغیب با آن مقام و مرتبه در بحث های انقلابی، نزد ایشان قسم خوردند؛ چنان که آیه الله حائری شیرازی ادامه می دهند:

«مرحوم شهید دستغیب خدمت ایشان رسید و قسم خورد. بنده خدمت ایشان، خدمت این مرد بزرگ، قسم خوردم. الان در همین جلسه چهره‌هایی را می‌بینم که خدمت ایشان قسم خوردند. و برنامه تشکیلات سری را بنایش را ایشان گذاشت که برنامه پنج نفر، پنج نفر بود. حالا مسائلی بود که کلیه افراد هر کدامشان حق داشتند با چهار نفر با خودشان پنج نفر با یک فرد رابط، ارتباط داشته باشند. این تشکیلات، [که زیر نظر علامه طهرانی بود] در مدت کمی، گسترش پیدا کرد در سرتاسر کشور، هروقت مرحوم امام تصمیمی می‌گرفت، نظری داشت، با ایشان مشورت می‌کرد. مشاور امام، ایشان بود. کلیه برنامه‌های اطلاعیه‌ها، نظرها، به وسیله افراد این‌ها در اقل زمان، منتشر می‌شد. این افراد در سرتاسر کشور بودند. ممکن بود در خارج هم باشند. کلیه مسائل مبارزه تحت نظر ایشان اداره می‌شد. و با این برنامه جلوگیری از رخنه گروهک‌ها در این انقلاب شد.»^۱

مصاحبه حجة الاسلام والمسلمین سید حسن معین شیرازی

در مصاحبه یکی دیگر از مسئولان مرکز اسناد انقلاب، حجة الاسلام والمسلمین سید حسن معین شیرازی، نقل شده است:

«امام خمینی رحمته الله علیه فرمودند: ما نیرو نداریم برای انقلاب، علامه طهرانی در جواب می‌گویند من بازوی جمع‌آوری نیرو برای شما می‌شوم، من بازو برای شما جمع می‌کنم. برای اولین بار ایشان،

شخصاً ما را به حضرت امام معرفی کردند و نامه‌ای برای ایشان نوشت و من خدمت حضرت امام رفتم.»
ارتباط به‌گونه‌ای است که نامه‌نگاری دارند و مشخص است این نامه از طرف چه کسی است. زیرا اگر از طرف شخص مورد وثوقی باشد اطمینان به قبول و پذیرش دارند. زیرمجموعه تشکیلات علامه سید محمدحسین طهرانی، آیه‌الله صدرالدین حائری شیرازی بود و از جمله کسانی که در تهران هستند می‌توان به حاج آقای معینی شیرازی که نماینده عقیدتی هستند و همچنین به پسرایشان رضایی که در قم روحانی است و مهندس مصلحی اشاره کرد.^۱

آقا سید حسن معین می‌گویند:

«من نزد مرحوم علامه طهرانی شرح انموذج که جزو اولین کتاب‌های طلبگی در جامع المقدمات است را می‌خواندم. ایشان در ضمن آن، کتاب‌های دیگری هم به من می‌دادند مثل غروب اندلس. این کتاب می‌گوید که چگونه جامعه اسلامی به انحراف می‌رود و مسیحی‌ها می‌آیند بر آن تسلط پیدا می‌کنند. این کتاب‌ها را می‌دادند به من و تأکید می‌کردند که باید حکومت پهلوی برکنار شود. از همان موقع برنامه‌ریزی می‌کنند برای اینکه حکومت پهلوی باید به کنار برود.»

۱. فایل صوتی و متن پیاده شده این مصاحبه موجود است.

گروه‌های مخفی پنج‌نفره

ایشان پنج نفر را نام برده و فرمودند که علامه طهرانی برحسب گرفتن شهادت، تشکیلات را پنج‌نفر، پنج‌نفر سامان می‌دادند. هر تشکیلات سردسته‌ای داشت که از آن افراد می‌توان به علامه جعفری، شهید مطهری و شهید دستغیب اشاره کرد. تنها یک نفر از گروه‌های پنج‌نفره، یک نفر دیگر از گروه پنج‌نفره دیگر را می‌شناخت؛ یعنی در بین این گروه پنج‌نفره، جز یک نفر، بقیه اعضای گروه‌ها یکدیگر را نمی‌شناختند. تنها سرگروه، سرگروه بعدی را می‌شناخت و از اعضای گروه‌های دیگر بی‌خبر بودند. ساعت رفت و آمد و نشست و برخاست گروه‌ها به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که ابداً یک گروه از گروه دیگر مطلع نشود. تا این میزان مخفی‌کاری در کار تشکیلاتی وجود داشت.

تحلیف اعضای گروه‌های مخفی

به گروه‌ها و تشکیلات مخفی که علامه طهرانی دایر کرده بودند، تشکیلات «تحلیفاتی» یعنی تشکیلات مبتنی بر قسم می‌گفتند. از افراد قسم می‌گرفتند که مطالب مطرح شده در گروه‌ها منتشر نشود. بعد از رحلت علامه طهرانی بسیاری سعی کردند تا این اعضا را بیابند و فعالیت‌های سیاسی علامه را از آن‌ها بپرسند اما تقریباً همه به دلیل آن قسم‌ها امتناع کردند؛ حتی شهید آیه‌الله دستغیب فرمودند: «من در زندان بسیار شکنجه می‌شدم و هر دفعه می‌آمدم که بگویم چگونه فعالیت می‌کنیم، آقا سید محمدحسین با آن قرآن در دستش جلوی چشم من می‌آمد و من جرأت نمی‌کردم مطالب را نقل کنم.»

در مجموع مصاحبه‌های آقای معین و مطالب ایشان در مرکز اسناد، گزارش‌های آقای صدرالدین حائری و گزارش آقای طاهری و اسناد و مصاحبه‌هایی که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است، نشان می‌دهد علامه طهرانی از همان دوران جوانی فعالیت انقلابی داشتند و در دوران حضورشان در عراق، دربارهٔ جامعهٔ مسلمین مفسلاً با علامه عسکری به بحث و گفت‌گویی پرداختند. ایشان وقتی در ایران می‌بینند شخصیت معمار کبیر انقلاب رحمۃ اللہ علیہ شخصیتی است که می‌تواند آرمان اسلام را محقق کند با تمام توان در جریان انقلاب حضور پیدا می‌کنند. علاوه بر این، گزارش افرادی که در این فضا هستند با همدیگر هم پوشانی دارد. البته همهٔ آن‌ها قطره‌ای از فعالیت‌های علامه طهرانی است. در نتیجه، این حرف، بسیار سخیف است که کسی بگوید چرا رهبر انقلاب با یک جوان ۳۸ ساله گفت‌وگو کردند! چرا که ایشان در آن زمان یک مجتهد خوش فهم و خوش ذوق و مورد تأیید علمای برجسته بودند. علامه طهرانی در فضای مبارزهٔ انقلابی وارد شدند، سخنرانی و گفت‌وگو کردند و نه تنها به رهبر فقید انقلاب مشورت می‌دادند بلکه بسیاری از امور انقلاب نیز به دست ایشان سپرده شده بود.

نظر علامه طهرانی دربارهٔ استفاده از لفظ «امام» برای بنیانگذار انقلاب

در صفحهٔ ۲۱ این کتاب نیز نویسندگان به این مسئله ایراد گرفته‌اند که چرا علامه طهرانی از لفظ «امام» برای رهبر فقید انقلاب استفاده نکردند و از این کار پرهیز داشتند. توضیحی در این باره بفرمایید.

استاد تولائی: نویسندگان این کتاب در اشکال استفاده نکردن علامه طهرانی از لفظ امام، به قسمتی از جلد هجدهم کتاب امام شناسی علامه طهرانی استناد کردند. این برکسی پوشیده نیست که علامه طهرانی نه از زمان تألیف جلد ۱۸ کتاب امام شناسی بلکه از سال ۱۳۵۶ که آقای حسن روحانی لفظ امام را برای رهبر فقید انقلاب به کار بردند، با این مسئله مخالفت داشتند و مخالفت خودشان را در جمع ابراز می کردند. نکته اساسی این است که منشأ مخالفت ایشان با استعمال لفظ امام برای غیر معصوم چه بوده است؟

نگاه فقهی به استفاده از لفظ امام

اولاً به هیچ وجه ایشان قصد بی احترامی و تضعیف جایگاه ولی امر مسلمین را نداشتند. ایشان در یکی از فرمایش های خود می فرمایند:

«حقیر نه برای عدم تواضع به مقام منیع ایشان (آیه الله خمینی) بلکه به جهت حفظ آداب مکتب و مذهب، تا به حال در مجالس و محافل به حضرت ایشان امام نگفته ام.»

در نتیجه بحث تضعیف جایگاه ولی امر مسلمین مطرح نیست بلکه این نگاهی فقهی است. بهتر بود نویسندگان کتاب سیری در آثار علامه طهرانی به کتاب نور مجرّد نیز مراجعه می کردند. در کتاب نور مجرّد آمده:

«یک بار در محضر ایشان (علامه طهرانی) سخن از تعبیر نمودن بنیانگذار و رهبر فقید انقلاب مرحوم حضرت آیه الله خمینی

(اعلی الله مقامه) بالفظ امام پیش آمد. ایشان فرمود این تعبیر صحیح نیست. یکی از حضار عرض کرد: این تعبیر برای تجلیل از مقام و زحمات جان‌گاهی است که ایشان در به‌ثمررساندن انقلاب اسلامی متحمل شدند، علامه طهرانی می‌فرماید: ایشان آن قدر فضایل دارند که اگر تا قیامت از فضائل ایشان برای مردم بگویند و تجلیل به عمل آورند تمام نمی‌شود و لازم نیست برای تجلیل از ایشان از لفظی که در عرف شیعه مختص معصوم است و تابه‌حال در زبان فارسی در میان شیعه بر غیر معصوم اطلاق نشده استفاده کنند.^۱

مرحوم علامه طهرانی به شاگردان خود متذکر می‌شدند که شخصیتی که شما از او صحبت می‌کنید به قدری فضایل دارد که قابل شمارش نیست؛ کسانی که با حضرت علامه طهرانی و روحیات ایشان آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که ایشان اهل تعارف نبوده و این قبیل تعبیرات ایشان از روی تسامح نیست. ایشان در همین تعبیری که خواندیم می‌فرمایند: آن قدر رهبر معظم فقید انقلاب جایگاه دارند که اگر تا روز قیامت فضایل ایشان شمرده شود هنوز جا دارد، اگر لفظ امام گفته نمی‌شود نه به سبب انکار فضایل ایشان بلکه به دلیل مسئله فقهی است و من فقهاً و اجتهاداً به این رسیده‌ام که نباید لفظ امام برای غیر معصوم به کار برود. در یک مسئله، زمانی که بحث فقهی شد، یعنی یک اختلاف علمی است و قاعدهٔ مباحث علمی این است که با

جنگال‌های سیاسی آمیخته نشود.

مرحوم آیه‌الله شیخ مرتضی حائری نیز قائل به استعمال لفظ امام برای غیر معصوم نبودند. شما تعابیر شخصیت‌های کاملاً انقلابی مثل مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله را در نظر بگیرید که در ارادتشان به رهبر فقید انقلاب علیه‌السلام هیچ شکی نیست؛ ایشان کراً در تعابیر خود از لفظ «آقای خمینی» استفاده می‌کردند. مرحوم علامه از باب آدابی که برای ذکراهل علم ضروری می‌دانستند حتی مخالفان خود را که وجاهت علمی داشتند با تعبیر آیه‌الله خطاب می‌فرمودند، تعابیرشان در باب مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی نیز که کاملاً گویای یک علاقه قلبی و احترام و قدردانی فراوان است. پس اول از همه باید روشن شود اگر ایشان می‌فرمایند استعمال لفظ امام برای غیر معصوم جایز نیست، تنها و تنها یک نکته فقهی را در نظر دارند. یعنی بر اساس ضوابط شرعی به این نتیجه رسیدند که جایز نیست لفظ امام بر غیر معصوم اطلاق شود و طبیعتاً چون ایشان مجتهد هستند باید به این نظر عمل کنند و الا مرتکب خلاف شرع گردیده‌اند.

مقصود از لفظ «امام»

نکته بعدی اینکه گاهی به کسی می‌گوییم امام جماعت یا امام مدرسه و او را مقید به یک مکان و فعل می‌کنیم. این مقدار مشخص و واضح است که هیچ اشکالی ندارد؛ اما زمانی می‌گوییم «امام» و این لفظ را مطلق و بدون قید ذکر می‌کنیم، آنچه متبادر می‌شود، امام الکُلّ، پیشرو، پیشوا و راهبر همه است. چه کسانی که اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم را

جایز می‌دانند و چه کسانی که این اطلاق را جایز نمی‌دانند؛ هیچ‌کدام این معنا را برای مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی به کار نمی‌برند. کسی ایشان را امام کُلّی عالم نمی‌داند بلکه این معنا و لفظ را همه به اتفاق بر امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف صادق می‌دانند؛ یعنی نه استفاده نکردن مرحوم علامه طهرانی از لفظ امام برای مرحوم رهبر فقید انقلاب از روی بی‌احترامی است و نه استعمال لفظ امام توسط سایر سروران، به این دلالت می‌کند که به اعتقاد ایشان مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی به مقام عصمت و... رسیده‌اند. گمانم تصدیق این دو نکته چندان سخت نباشد.

حال باید ببینیم استفاده از لفظ امام برای بنیانگذار انقلاب چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آن عزیزی که نظرشان این است که این لفظ باید استفاده شود، منظورشان از امام، پیشرو و رهبر جامعه است. چه بسا در همین فضا، این سؤال را بشود مطرح کرد که با این حساب، آیا لفظ امام و این واژه امتیاز محسوب می‌شود؟ به این معنا مگر ناپلئون، امام فرانسوی‌ها نبود؟ مگر لنین و استالین پیشوا و امام جامعه خود نبودند؟ اگر امام به معنای پیشوا و پیشرو و جلودار است و منظور از آن، رهبر و قائد سیاسی و اجتماعی است، لنین و استالین و ناپلئون و بسیاری از رهبران سیاسی کافر و مشرک دنیا نیز همین ویژگی را داشتند. آیا شأن رهبر فقید انقلاب این است که هم ردیف آن‌ها قرار گیرند؟ آیا باید عنوانی را برایشان اطلاق کنیم که بر لنین و استالین هم استفاده می‌شد؟ عرضم این نیست که با این نگاه، حتماً استفاده از لفظ امام اشتباه و غلط می‌شود، منظور این است که اگر این‌گونه به مسئله نگاه کنیم دیگر نگاه فقهی و اجتهادی فقیهی مانند مرحوم علامه طهرانی،

مخالفت با بنیانگذار کبیر انقلاب تلقی نمی‌شود و در همین فضا است که پیشنهاد جایگزین، مرحوم علامه طهرانی خود را بهتر نشان می‌دهد.

پیشنهاد واژه «نائب الامام» جایگزین لفظ امام

علامه طهرانی واژه دیگری را پیشنهاد می‌دهند و آن واژه «نائب الامام» است. ایشان می‌فرمایند: «شما به رهبر فقید انقلاب "نائب الامام، آیه الله خمینی" بگویید.» این واژه قرار است جایگاه اصلی ولایت فقیه را در حکومت اسلامی مشخص کند. ولی فقیه در نگاه و منطق ما، جانشین امام زمان است. ما به سخن ولی امر مسلمین گوش می‌دهیم چون در عصر غیبت گوش دادن به فرمان ایشان همان تبعیت از امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ السَّمَوَاتِ است. رضایت امام زمان در این است که او امر نائب عام او انجام شود. در نگاه شیعه، زمانی که غیبت صغری آغاز شد، تا مدتی نواب اربعه، نایبان خاص امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ السَّمَوَاتِ بودند. حضرت به صورت خصوصی این افراد را مشخص کردند، اما بعد از عصر غیبت صغری و در غیبت کبری، دیگر نایب خاص نداریم و با شرایط خاصی که در بحث اجتهاد، تقلید، قضا و کتاب‌های مختلف فقهی مطرح شده، فقها و مجتهدین، نایبان عام حضرت هستند.

به برکت انقلاب اسلامی و مجاهدت‌های فقهی رهبر فقید انقلاب، عنوان ولایت فقیه نیز به فقه به صورت جدی اضافه شد. در آنجا بحث می‌کنند که نحوه حکومت فقها چگونه است. ایشان کاملاً معتقدند که ولی فقیه، نائب عام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ السَّمَوَاتِ هستند. تمام زیبایی حکومت اسلامی در این است که می‌خواهیم فرمان امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ السَّمَوَاتِ را در جامعه

پیاده کنیم و الا فرق ما با کشورهای کفر و استعمارگر چیست؟ اگر قرار بود تابع خودمان باشیم، با دموکراسی غربی که جز تجمع وحشی‌گری و أهواء مردم هیچ چیز دیگری ندارد، چه تفاوتی داشتیم؟ منطق اسلام منطقی است که دل به ولایت داده و دل به ولایت دادن را در عصر غیبت کبری در این می‌بیند که به فرمان ولیّ فقیه عمل کند و از او تبعیت کند. با این نگاه، اگر لفظ «نائب الامام» یا لفظ مشابه آن، به کار می‌رفت هندسه حکومتی و فضای فکری شیعه، به درستی در اذهان نقش می‌بست؛ ربط امت با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بهتر مشخص می‌شد و ارتباط ولیّ فقیه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به درستی خود را نشان می‌داد.^۱

بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی از منظر علامه طهرانی

در بحث گذشته اشاره کردید که در کتاب سیری در آثار علامه، اشکال علامه به استفاده از لفظ امام را آوردند ولی نظر علامه طهرانی درباره رهبر فقید انقلاب را ذکر نکردند. نظر علامه طهرانی راجع به رهبر فقید انقلاب را نیز بیان بفرمایید تا مخاطبان با دیدگاه ایشان آشنا شوند.

استاد تولائی: اگر بخواهیم واقعاً در آثار علامه طهرانی رحمته الله علیه سیر کنیم و جانب انصاف را رعایت کرده و در اصول فهم متن تدقیق کنیم،

۱. لازم به ذکر است استاد مکرم، حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی دامت توفیقاته در تشریح نگاه حضرت علامه طهرانی رحمته الله علیه در این زمینه مقاله مبسوطی دارند که در پایگاه عرفان و حکمت منتشر شده و مطالعه و تأمل در محتوای آن برای اهل علم بسیار مغتنم است.

نیازمندیم نگاه ایشان به رهبر فقید انقلاب را نیز بدانیم. اساساً وجهی ندارد که در تبیین دیدگاه سیاسی ایشان، نگاه معظم له به حضرت آیه الله خامنه ای علیه السلام مدنظر قرار گیرد اما خبر از دیدگاه ایشان نسبت به رهبر فقید انقلاب علیه السلام نباشد! از خلال کتاب نور مجرد که گزارشی صادقانه و کامل از زندگی، اندیشه ها و معارف مرحوم علامه است و کتبی مانند وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام که بیانات صریح خود حضرت علامه است، نگاه ایشان به بنیان گذار کبیر انقلاب کاملاً مشخص است و البته در جای جای آثار ایشان موارد مشابهی را می توان یافت. یکی از نمونه های بارز آن، خطبه ای است که علامه طهرانی در عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری در مسجد قائم تهران در اولین سال پیروزی انقلاب ایراد کردند. این خطبه مفصل و بسیار پربار و زیبا در صفحه ۴۱۹ به بعد کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام آمده است. اصل خطبه بسیار مفصل است و طبیعتاً قرائت آن طول می کشد، ایشان در صفحه ۴۳۳ کتاب می فرمایند:

«ای مردم! بدانید که شما در روزگار سختی زندگی می کردید که از هر جهت ظلمت مادیت و فشار و ظلم متعدیان به هوای نفس و شهوت و سودجویی بر شما حکومت می کرد. [ایشان آیاتی از قرآن را خواندند و تفسیر آن آیات را در این خطبه مطرح و بر شرایط قبل از انقلاب تطبیق می کنند] و شما اذلاً یعنی ذلیلان در دست افرادی بودید که بر شما مسلط شده بودند، مستضعفانی بودید در تحت سیطره مستکبران که جان و مال و عرض و ناموس و اختیار شما را ربوده بودند و هیچ کاری نمی توانستید در برابر آن ها انجام دهید.

به همت عالی و اراده استوار و متین و ثبات قدم و تصمیم راسخ این زعیم عالی قدر، خدا شما را نجات داد و از گرداب‌های بلا و غمرات سهمگین، لُجّه‌های تاریک این دریای ژرف و طوفانی رهانید شما را از رِقِّ عبودیت به مقام عزت و استقلال رسانید.»

همچنین در چند بند بعد می‌فرمایند:

«بنابر این، حقی که این رهبر عالی قدر بر شما دارد اگر تا روز قیامت به سپاس و شکرانه‌اش برخیزید از عهده برنیامده‌اید؛ چون شما همه مردمان مرده‌ای بودید، او زنده کرد. ملت قیام کرد؟ ملت زحمت کشید؟ [این سؤالات را به صورت استفهام انکاری می‌پرسند] این‌ها همه حرف است. جزاراده و عزم قویم ایشان هیچ‌کس کار نکرد؛ به دلیل اینکه ملت همیشه بوده است ولی تا روح در ملت پیدا نشد جان نگرفت، حرکت نکرد. شما که همان مردم دوره قاجار بودید. تفاوت شما این بود که آیه‌الله خمینی به این جامعه اضافه شد و همه شما حرکت کردید. ملت مانند قبرستانی بود مرده و فرسوده و یأس زده، باید یک نَفَس عیسی آن را زنده کند، به جنبش درآورد. ملت مانند این چراغ‌هایی است که در این مسجدند، اما همه خاموش و سرد، تا جریان برق نباشد این‌ها روشن نمی‌شوند گرم نمی‌شوند، جلوه‌گری ندارند. ملت مانند صِفر است، صِفر یعنی هیچ، صفر یعنی مرده و بی‌خاصیت؛ اما اگر یک عدد «یک» به او اضافه شود زنده می‌شود، قدر و قیمت پیدا می‌کند.»

بعد ادامه می دهند:

«باید یک عدد «یک» به آحاد صفرهای مَلّت اضافه شود تا نتیجه بی نهایت گردد؛ یعنی هزارتا صفر، ده هزارتا صفر، صد هزارتا صفر، تا صفرند هیچند؛ اما چون عدد در جلوییش در آمد به قدری بزرگ می شود که هیچ ریاضی دانی نمی تواند بزرگی چنین عددی را در قوه ذهن خود تصوّر و تخیّل کند. این مَلّت همان مَلّت بود، البته قابلیت و استعداد داشت؛ نور وجود و اراده رهبر در او تابید، این قابلیت ها را از کُمون و خفا بیرون آورد. همان طور که این چراغ های خاموش دارای قابلیت است، دارای شرایط است که می تواند در اثر عبور ذرات الکترونی نورافشانی کند؛ وگرنه از بستن چراغ های شکسته و خراب و فرسوده به تیار جریان الکتریک شهر هیچ سودی حاصل نخواهد شد، هیچ نوری پدیدار نخواهد شد. زعیم شما آمد شما را بیدار کرد، حس شما را زنده کرد، شما را متنّبه و متوجه ساخت که شما انسانید، شما مسلمانید، شما شاگردان مکتب امیرالمؤمنین و سیدالشهداء هستید، شما از قرآن کریم پیروی می کنید.»

ایشان در ادامه خطبه، آیاتی از قرآن کریم درباره عزّت و استقلال مسلمین قرائت می فرمایند و ادامه می دهند:

«این قرآن در دست مَلّت بود، این آیات را هم می خواند؛ اما نمی فهمید، معنایش را ادراک نمی کرد، روح و جان آیات را مسّ ننموده و لمس ننموده بود. آن زعیم گرامی و رجل الهی که به

مشارع سنت و آبشخوار احکام دسترسی دارد انسان را بیدار می‌کند، نقاط ضعف را نشان می‌دهد و جلوی ضعف و ذلت را می‌گیرد. گرچه او در تمام سخنانش می‌گوید: ملت قیام کرد، و درست هم گفته است؛ اما ای عزیزان! ملت چیست؟ آن بزرگواری اوست که می‌گوید: ملت قیام کرد، من کاری نکردم. سران عالم اگر یک هزارم زحماتی را که این مرد متحمل شده است تحمل می‌کردند کوس فرعونیت و انانیت و استکبارشان به ثریا و عتیوق می‌رسید ولی او از کرامت و ادب نفس خویش، خود را خالی می‌بیند می‌گوید: من کاری نکرده‌ام، من بنده هستم، خدا کرده است، مردمند که به توفیق خدا کار کردند؛ یعنی حق را نباید فراموش کرد، تمام این قدرت و عظمت از ناحیه ذات مقلس اوست؛ سُبْحَانَهُ هُوَ اللهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ.»

همچنین در ادامه می‌فرمایند:

«اگر خواستید مجلس دعا و توسل برای رفع گرفتاری‌های شخصی فراهم آورید، اول برای به ثمر رسیدن نهضت اسلام و برقراری حکومت عدل اسلام و صحت و سلامت مزاج و آرامش فکرو طول عمر این رهبر که به شما حق حیات دارد دعا کنید، سپس برای مقاصد شخصی؛ این است شکرانه‌اش.»^۱

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ضمیمه شماره ۲: خطبه عید فطر ۱۳۹۹ هجری قمری، صص ۴۳۳ تا ۴۳۸.

حدیث مجدد دین^۱ و تطبیق آن با رهبر کبیر انقلاب

عَلَّامَه طهرانی در این خطبه به روایتی که البته در مَصادر اهل سنت خیلی پررنگ تراست اشاره می‌کنند و به نوعی این حدیث نبوی را بر رهبر فقید انقلاب تطبیق می‌دهند. ایشان طبق این روایت، امام باقر علیه السلام را احیاکننده سده دوم می‌دانند و بعضی دیگر از مصادیق این روایت را نیز بیان می‌کنند و می‌گویند: «الان در آستانه اتمام قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری قمری هستیم و مجدّد این قرن را باید آیه الله خمینی بدانیم.»

حقاً مراجعه به اصل خطبه ایشان بسیار سودمند است. بهتر است در اینجا به یک نکته بسیار مهم نیز اشاره شود؛ ممکن است در ذهن بعضی از دوستان انقلابی این چنین جا افتاده باشد که انقلابی بودن به معنای این است که نباید نظری برخلاف نظر ولیّ فقیه داشت. این مطلب هم درست است و هم غلط. این مسئله در مقام اجرای دستورات ولیّ فقیه و در مقام عمل، حرف صحیحی است. عَلَّامَه طهرانی همان طور که دیدیم درباره رهبر معظم انقلاب فرمودند: «با اینکه ایشان در سال ۶۸ که به رهبری می‌رسند مرجع تقلید هم نبودند و در باور علمای وقت، اعلم هم نبودند اما امروز در عرصه های سیاسی و اجتماعی اگر حرفی بزنند بر مراجع تقلید حرف ایشان لازم الاتباع است.» یعنی در ساحت عمل، یک حرف باید پیاده شود و آن، سخن ولیّ فقیه و رهبر جامعه است. این

۱. پیامبر اکرم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يَجِدُ لَهَا دِينَهَا؛ خداوند برای این امت در سر هر صد سال کسی را مبعوث می‌کند تا دین این امت را تازه کند.» (سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۷۸).

از مسلمات فلسفه سیاسی علامه طهرانی است.

اختلاف دیدگاه با ولی فقیه

اما اینکه شخص انقلابی در ساحت نظر نباید هیچ انتقادی داشته باشد، از هیچ کدام از معانی انقلابی گری برداشت نمی شود. در برهه ای، رهبر معظم انقلاب در تبیین حدود و ثغور مسئله ولایت مطلقه فقیه بارهبر فقید انقلاب اختلاف نظرهایی داشتند. این اختلاف نظرها به هیچ وجه کسی را از دایره ولایت فقیه و تبعیت از ولایت خارج نمی کند. رهبر معظم انقلاب بر کرسی های آزاداندیشی تأکید دارند و افراد مختلف را تشویق می کنند که نظرات خودشان را مطرح کنند و مباحث حکومت اسلامی در درس های خارج فقه طرح شود. ایشان هیچ گاه نگفتند که درس خارج حکومت اسلامی را با توجه به منویات من برگزار کنید بلکه توصیه دارند در یک فضای کاملاً آزاد علمی این موضوعات بیان شود؛ حتی حضرت آقا به کسانی توصیه فرمودند در قم تدریس مسئله حکومت اسلامی و نظام سیاسی اسلام را برقرار کنید که به حسب ظاهر در طیف اساتید انقلابی حوزه علمیه قم به شمار نمی آیند. البته بنده به دلیل شناخت ناکافی نمی توانم قضاوتی داشته باشم ولی بسیاری از طلاب ولایی و انقلابی قم با این افراد، درست یا غلط، زاویه دارند.

وقتی نگاه حضرت آیه الله خامنه ای این است که در اصلی ترین و حیاتی ترین مسئله سیاسی، یعنی اصل و شیوه حکومت دینی، باید اجتهاد کرد و حرف جدید زد و اظهار نظر کرد؛ و طبیعتاً ممکن است در چندین موضع، نتیجه ای حاصل شود که خلاف دیدگاه معمار کبیر

انقلاب و رهبر معظم انقلاب باشد، پس در سایر عرصه‌های کشور نیز راه برای اظهار نظر و اجتهاد متخصصان کاملاً باز است.

اگر قرار باشد داشتن اختلاف نظر با رهبر به معنای ولایتمدار نبودن باشد، تمام مراجع تقلید از دامنه ولایتمداری خارج می‌شوند چون در رساله توضیح المسائل آن‌ها، فتوایی خلاف فتوای رهبر معظم انقلاب وجود دارد. هیچ‌کس معتقد نیست که تمام علما باید جلسات درس مکاسب خود را تعطیل کنند و تقریرات خارج غنای رهبر معظم انقلاب را بخوانند. مطمئناً رهبر معظم انقلاب اولین کسی هستند که با این مسئله مخالفت می‌کنند. پس این جنبه از سخن که تبعیت عملی از ولی فقیه لازم است، حرف کاملاً درستی است و خود حضرت علامه طهرانی نیز جزو کسانی بودند که بیشترین تأکید را بر این نکته داشتند که در مقام عمل تنها باید یک حرف باشد و آن کلام ولی فقیه است؛ اما اینکه انتظار داشته باشیم دیگران، تمام نظرهایشان مطابق با ولی فقیه باشد و اختلاف نظری وجود نداشته باشد، انتظار غلطی است. با این نوع نگاه، تقریباً همه اهل علم و فضل از دامنه اعتقاد به ولایت فقیه خارج می‌شوند و به نوعی اجتهاد پروری حوزه‌های علمی بی‌معنا می‌شود.

مقامات معنوی عرفا

اشاره‌ای به نظر علامه طهرانی درباره مقامات و فضائل رهبر فقید انقلاب کردید. اما ایراد دیگری که در کتاب سیری در آثار علامه آمده این است که چرا علامه طهرانی استفاده لفظ امام برای رهبر انقلاب را نمی‌پذیرند اما درباره خودشان می‌گویند:

«تسلط من بر نفوس، مثل تسلط امیرالمؤمنین علیه السلام است و از خیر و شر نفوس مطلع و آگاهم... من در خودم صفات امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینم.»^۱ لطفاً درباره این مطلب نیز توضیحی بفرمایید.

پاسخ به ایراد برابری مقام علامه با مقام امیرالمؤمنین علیه السلام
 استاد تولائی: بله! چنین اشکالی را در کتاب مطرح کرده اند که علامه طهرانی از طرفی لفظ امام را برای رهبر فقید انقلاب شایسته نمی دانند اما از طرف دیگر می گویند ما در خودمان صفات امیرالمؤمنین علیه السلام را احساس می کنیم.

روایات اهل بیت علیهم السلام منشأ عرفان اسلامی

یکی از انتقادات تکراری مخالفان، به اهل حکمت و عرفان این بوده که «شما دست خودتان را از روایات کوتاه کردید و در خانه فیلسوفان یونان سکنی گرفتید، شاگردی امام صادق علیه السلام را رها کردید و به منزل عارفان افلاطونی و ارسطویی مسلک رفتید!» هرکس با کمی جستجو در آثار عرفا درمی یابد که این حرف خلاف واقع و ناشی از بی اطلاعی است. بماند که نظریاتی وجود دارد که ارسطو و افلاطون را نبی می داند یا در حدیث مفضل تعاریفی از ارسطو می بینیم، یا درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که اگر شخص حکیمی را می دیدند می فرمودند فلانی ارسطوی این امت است، اینها بحث مجزایی را

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۱۹.

می‌طلبد که در حال حاضر نه نفیاً و نه اثباتاً به این مسئله وارد نمی‌شوم. سخن فعلاً در این است که ارسطو و افلاطون چه نبی الهی باشند، چه تئوریسین شرک تمدنی، کما اینکه بعضی چنین ادعاهایی هم دارند، به عنوان مبدأ و منشأ عرفان و حکمت ناب اسلامی محسوب نمی‌شوند. البته اصل تأثیرگذاری که مطلب کاملاً جدایی است و از محل بحث ما نیز خارج است.

بزرگان ما نظیر مرحوم آیه الله العظمی خمینی، علامه طباطبائی و شهید مطهری رضوان الله علیهم اجمعین، بیانات مفصلی درباره منشأ عرفان اسلامی دارند که در آثارشان می‌توان به تفصیل این مطالب را یافت و حقیر هم سعی کرده‌ام گوشه‌ای از این نظرات را در کتاب عرفان امین منعکس کنم و علاقه‌مندان می‌توانند به آن‌جا مراجعه کنند. اجمالاً اشاره به این فرمایش کتاب آداب الصلاة کافی است:

«هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هردین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبی ختمی و اهل بیت او علیهم‌السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس، ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب

معرفة الربوبية و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. بالجمله، فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی اطلاعی برکتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم الشان اسلامی، صدر المتألهین علیه السلام، و استاد عظیم الشان محقق داماد علیه السلام، و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی علیه السلام، و تلمیذ عظیم الشان فیض، عارف جلیل ایمانی، قاضی سعید قمی علیه السلام - و نیز از بی اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین سلام الله علیهم است، پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته اند.»^۱

به هر حال تفصیل مطلب را باید در جای دیگری جست اما واقعیت این است که عرفان اسلامی از متن دین به دست آمده و بخش زیادی از روایات ما، به واسطه اهل عرفان فهم شده است؛ عالم برجسته‌ای مانند مرحوم مجلسی اول تصریح کردند که روایاتی مانند حدیث خلق اسماء به واسطه معارف مرحوم محیی الدین فهمیده می‌شود. اولین کسی که کتاب شریف اصول کافی را شرح نمود، مرحوم صدر المتألهین شیرازی است و سایر شارحین این کتاب حدیثی گرانقدر بر سرفره مرحوم ملاحظه را ننشسته‌اند، تا جایی که جامع معقول و منقول، علامه شعرانی رضوان الله علیه در تعلیقه خود بر شرح کافی مرحوم مازندرانی، هنگامی که به آخرین روایت شرح شده توسط مرحوم صدر المتألهین می‌رسند، می‌فرمایند:

«هذا الحديث آخر ما وفق لشرحه صدر المتألهين الشيرازي قدس سرّه من اصول الكافي وقد أبدع في هذا الشرح وبيّن أن ما ورد في كلام الأئمة عليهم السّلام من التوحيد ومسائل الأصول، مباحث برهانية لا أدلة خطابية إقناعية للعوام كما يختلج في أذهان كثير من الناس.... للصدر فضل على ما جاء بعده من الشراح فكل ما أتوا به مأخوذ منه أما لفظاً ومعنى وأما معنى فقط وأما اقتباساً وتنبهاً من مطالعة ما شرحه لما يقرب منها ولم يتفق لأحد منهم بعد هذا الحديث الذي انتهى إليه شرح تحقيقي نظير ما سبق منهم في شرح الأحاديث السابقة. اللهم ألا ذكر وقائع تاريخية أو تفاسير لفظية أو نقل شيء بالمناسبة، وإن اتفق لبعضهم كصاحب الوافي فهو أيضاً مأخوذ منه في موضع آخر لأحاطته بكتب صدر المتألهين وضبط مطالبه أكثر من غيره، و قد نقل عنه المجلسي في مرآة العقول والبحار كثيراً بعنوان بعض المحققين وبعض الأفاضل وربما نقل ولم ينسبه إليه لتغييره بعض الفاظه كما سبق أنموذج منه ونقل عنه الشارح في هذا الكتاب كثيراً معتمداً...»^۱

في الجملة جای انکار ندارد که اهل حکمت و عرفان بارها و بارها بیشتر از سایر دانشمندان اسلامی به تفقه در آیات و روایات معارفی پرداخته اند. این مخالفان عرفان هستند که یا با احادیث آشنایی نداشته اند یا آن چنان سطحی از کنار غرر معارف اهل بیت علیهم السلام عبور

۱. شرح اصول کافی، ملامحمد صالح مازندرانی، با تعلیقات مرحوم علامه شعرانی، ج ۵، ص ۱۶۹.

کرده‌اند که هیچ‌کدام از مطالب عمیق حضرات معصومین در باب توحید، ولایت، معاد و... را به شایستگی لمس نکرده‌اند!

کسب صفات امیرالمؤمنین علیه السلام توسط هر مؤمن خالص

با ذکر این مقدمه باید توجه داشت که از مسلمات روایات شیعی است که هر مؤمن کامل و شیعه حقیقی و خالصی می‌تواند صفات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خود ببیند. کتاب شریف کافی از مهم‌ترین کتاب‌های روایی شیعه است. علاوه بر اخباری‌ها، شماری از اصولیون و فقها مانند مرحوم نائینی هم نظرشان این است که این کتاب نیازی به بررسی سندی ندارد؛ نمی‌خواهم این نظر را تأیید کنم، فقط می‌خواهم جایگاه مهم این کتاب را یادآور شوم. در ابتدای کتاب کافی «کتاب العقل و الجهل» است که در روایت چهاردهم این حدیث آمده است^۱:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرْتُمْ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلْتُ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ

۱. رهبر فقید انقلاب این روایت را تحت عنوان «شرح حدیث جنود عقل و جهل» شرح کردند.

أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبِلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ
لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجُهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ
مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجُهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلَقَ مِثْلِي خَلَقْتَهُ
وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا
أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي
قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ
مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَهُوَ زِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ
وَهُوَ زِيرُ الْجُهْلِ وَالْإِيمَانِ وَضِدَّهُ الْكُفْرُ- وَالتَّصَدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودَ وَ
الرَّجَاءَ وَضِدَّهُ الْقُنُوطَ وَالْعَدْلَ وَضِدَّهُ الْجُورَ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ الشُّخْطَ وَ
الشُّكْرَ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ وَالظَّمْعَ وَضِدَّهُ الْيَأْسَ وَالتَّوَكُّلَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ
وَالرَّافَةَ وَضِدَهَا الْقَسْوَةَ وَالرَّمَمَةَ وَضِدَهَا الْغَضَبَ وَالْعِلْمَ وَضِدَّهُ
الْجُهْلَ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْحُمُقَ وَالْعِقْمَةَ وَضِدَهَا التَّمَثُّكَ وَالرُّهْدَ وَضِدَّهُ
الرَّغْبَةَ وَالرِّفْقَ وَضِدَّهُ الْحَزْنَ وَالرَّهْبَةَ وَضِدَّهُ الْجُرْأَةَ وَالتَّوَّاضُعَ وَضِدَّهُ
الْكِبْرَ وَالتُّؤَدَةَ وَضِدَهَا التَّسْرِعَ وَالْحِلْمَ وَضِدَهَا السَّفَهَ- وَالصَّمْتُ
وَضِدَّهُ الْهَذَرَ وَالْإِسْتِسْلَامَ وَضِدَّهُ الْإِسْتِكْبَارَ وَالتَّسْلِيمَ وَضِدَّهُ الشَّنْكَ
وَالصَّبْرَ وَضِدَّهُ الْجَزَعَ وَالصَّفْحَ وَضِدَّهُ الْإِنْتِقَامَ وَالْغِنَى وَضِدَّهُ الْفَقْرَ
وَالتَّذْكَرُ وَضِدَّهُ السَّهْوَ وَالْحِفْظَ وَضِدَّهُ التَّسْيَانَ وَالتَّعَطُّفَ وَضِدَّهُ
الْقَطِيعَةَ وَالْقُنُوعَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ وَالْمُؤَاسَاةَ وَضِدَهَا الْمُنْعَ وَالْمُؤَدَّةَ وَ
ضِدَهَا الْعَدَاوَةَ وَالْوَفَاءَ وَضِدَّهُ الْغُدْرَ وَالطَّاعَةَ وَضِدَهَا الْمُعْصِيَةَ وَ
الْخُصُوعَ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ وَالسَّلَامَةَ وَضِدَهَا الْبَلَاءَ وَالْحُبَّ وَضِدَّهُ
الْبُغْضَ وَالصِّدْقَ وَضِدَّهُ الْكَذِبَ وَالْحَقَّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ وَالْأَمَانَةَ وَ
ضِدَهَا الْحِيَانَةَ وَالْإِخْلَاصَ وَضِدَّهُ الشُّؤْبَ وَالشَّهَامَةَ وَضِدَهَا الْبِلَادَةَ

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْعَبَاوَةُ وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَالْمُدَارَاةُ وَضِدُّهَا
 الْمُنْكَاشَفَةُ وَسَلَامَةُ الْعَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُنْمَاكِرَةُ وَالْكَثْمَانُ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ
 وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْإِفْطَارُ وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ
 التُّكُولُ وَالْحُجُجُ وَضِدُّهُ نَبَذُ الْمِيثَاقِ وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ التَّمِيمَةُ وَبُرُّ
 الْوَالِدِينَ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ
 الْمُنْكَرُ وَالسَّتْرُ وَضِدُّهُ التَّبْرِيحُ وَالتَّقِيَةُ وَضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَالْإِنْصَافُ
 وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ وَالتَّهَيُّتُ وَضِدُّهَا الْبَغْيُ وَالتَّظَافَةُ وَضِدُّهَا التَّقَدَّرُ
 الْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ وَالْفَقْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ
 وَالتَّسْهُولَةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَالبَّرَكَةُ وَضِدُّهَا الْمُحَقُّ وَالْعَافِيَةُ وَ
 ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَالْقَوَامُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَاتِرَةُ وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهُوَاءُ وَالْوَقَارُ
 وَضِدُّهُ الْحِنْفَةُ وَالتَّسْعَادَةُ وَضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْإِضْرَارُ
 الْإِسْتِغْفَارُ وَضِدُّهُ الْإِعْتِرَارُ وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهَاقُوتُ وَالدُّعَاءُ وَضِدُّهُ
 الْإِسْتِنْكَافُ وَالتَّشَاظُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ وَالْفَرَحُ وَضِدُّهُ الْحَزَنُ وَالْأَلْفَةُ
 وَضِدُّهَا الْفُرْقَةُ وَالتَّسَخُّافُ وَضِدُّهُ الْبُهْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا
 مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
 لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُومُنْ أَنْ يَكُونَ
 فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَبُنُقُ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ
 يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يَذْرُكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ
 الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ
 مَرْضَاتِهِ.»^١

سماعه بن مهران می‌گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم و گروهی از شیعیان خدمت آن حضرت حضور داشتند. بحث عقل و جهل پیش آمد. امام صادق علیه السلام فرمودند: عقل و سپاه عقل را بشناسید و جهل و سپاه جهل، کافی است برای هدایت شما، سماعه می‌گوید: خدمت حضرت عرض کردم، من چیزی رانمی‌دانم جز آن چیزی که شما به ما یاد دادید. فقال ابو عبد الله علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ، از اینجا به بعد حضرت عقل را توضیح می‌دهند که عقل مخلوق اول خداوند است و جهل از مراتب پایین خلقت خلق شده است و بعد می‌فرمایند: خداوند برای عقل ۷۵ سرباز قرار داد که این‌ها جنود عقل شدند. از آن طرف جهل احساس حسادت کرد. گفت خدایا من قرار است همیشه با عقل بجنگم، او جنود داشته باشد من نداشته باشم؟ برای من هم سپاه قرار بده. خداوند در مقابل هر سربازی که برای عقل بود برای جهل هم سربازی قرار داد.

حضرت سربازهای عقل و جهل را برمی‌شمردند. در ادامه می‌فرمایند: وَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا، خصالی که از جنود عقل اند جمع نمی‌شوند، الْأَ فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ، الْأَ در پیامبر، وصی پیامبر و مؤمنی که خداوند قلبش را امتحان کرده است.». عبارت «مؤمن امتحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ»، در ادبیات روایی ما در بسیاری مواقع همان «انسان کامل» عرفانی است. یقیناً مصداق این عبارت، امیرالمؤمنین علیه السلام نیست زیرا ایشان وصی نبی است. حضرت می‌فرمایند تمام این صفات در کسی جمع نمی‌شود الا در پیامبر و وصی پیامبر و مؤمنی که خداوند قلبش را مورد امتحان قرار داده باشد؛ یعنی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی هستند که می‌توانند تمام این خصال را در خودشان جمع کنند

و صفاتشان با رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ در صفات و خلقیات و به تعبیر حدیث شریف، در جنود عقل همسان شوند.

در ادامه روایت آمده است: **وَ اَمَّا سَائِرُ ذَٰلِكَ مِنْ مَّوَالِنَا فَاِنَّ اَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ اَنْ يَكُوْنَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُوْدِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَيَنْتَقِي مِنْ جُنُوْدِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَٰلِكَ يَكُوْنُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْاَوْصِيَاءِ**، باقی شیعیان و موالی ما، بخشی از این صفات را دارند، بعضی جنود عقل در آن هاست و بعضی جنود جهل در درون آن هاست. وظیفه آن‌ها این است که جنود عقل را در خودشان کامل کنند تا آنجایی که از جنود جهل، پاک شوند، اگر این کار را کردند در آن مقام عالی قرار می‌گیرند و مع الانبیاء و الاوصیاء، هم درجه اولیاء و اوصیاء می‌شوند؛ یعنی نه تنها این جایگاه اختصاص به علامه طهرانی ندارد بلکه تمام شیعیان خالص می‌توانند و باید به این مقام برسند.

قرابت عرفان و معارف اهل بیت علیهم السلام

مخالفان عرفان معتقدند که باید از محضر اهل بیت علیهم السلام و روایات بهره گرفت، در حالی که روایات اهل بیت علیهم السلام را به اذعان اکثر علما، افرادی مانند شیخ بهایی، میرداماد و مجلسی اول گسترش دادند. بحار الانوار اثر مهمی بود که «روایت» را زنده کرد. این کتاب‌ها امتداد حرکت حدیثی مجلسی اول است. بزرگان عرفان غرق در روایات اند و چه بسا به آن‌ها نسبت اخباری هم می‌دهند. مرحوم مجلسی اول می‌فرماید: «من کتاب فوائد مدنیة ملا امین استرآبادی، مؤسس اخباری‌گری را خواندم و بسیاری از مطالب آن را تلقی به قبول کردم» اما ایشان کاملاً در فضای عرفان قرار

دارند. آن‌هایی که در فضای روایات غور کرده‌اند بیش از همه با محتوای عرفان هماهنگ بودند زیرا محتوای روایات را با محتوای عرفان خالص محیی‌الدین عربی مطابق می‌بینند. شخصیت‌های برجسته اجتهاد و فقاہت ما در اعصار اخیر نیز یا رسماً در سلک اهل عرفان بوده‌اند یا به نوعی منتسب به این جریان هستند. شیخ انصاری که استاد تمام فقهای ما محسوب می‌شود و شانه به شانه شیخ طوسی عنوان «شیخ» را در حوزه‌های علمی یدک می‌کشد و عظمت فقهی ایشان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، از شاگردان اخلاقی و سلوکی مرحوم آیه‌الله سید علی آقای شوشتری بوده‌اند که مؤسس مکتب عرفانی نجف هستند. طبق نقل افرادی مانند مرحوم آخوند خراسانی، خود مرحوم شوشتری هم در فقاہت چیزی از شیخ انصاری کم نداشته‌اند. مقام فقاہتی شخصیت‌هایی مانند مرحوم حاج ملاحسینقلی همدانی و آقا سید احمد کربلائی و مرحوم آیه‌الله قاضی و مرحوم رهبر فقید انقلاب و رهبر معظم انقلاب هم بر کسی پوشیده نیست. تقریباً می‌بینیم هر چقدر جامعیت علمی افراد بیشتر بوده، به همان اندازه عرفان را راحت‌تر پذیرفته‌اند؛ البته لازم به ذکر است که ما در صدد ارائه یک قاعده کلی نیستیم.

ارادت علامه طهرانی به اهل بیت علیهم‌السلام

کسانی که به استناد فرمایش مرحوم علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ، گمان می‌کند ایشان خود را هم تراز امیرالمؤمنین علیہ‌السلام قرار داده و به نوعی شأن امامت را پایین آورده‌اند، مستندشان کتاب شریف نور مجرد است. این گروه اگر متن کتاب را درست مطالعه می‌کردند، این اشکال اساساً

برایشان پیش نمی‌آمد. مؤلف کتاب نور مجرد، حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی علیه السلام در صفحه ۳۳۲ جلد اول این کتاب می‌فرماید:

«در سفر اخیر حقیر به سوریه، یک روز به مناسبت از ایشان پرسیدم: درجه و مقام قرب جناب محیی الدین عربی که او را شیخ العرفاء می‌دانند و أعظم از أهل عرفان به علو قدر و عظمت مقام او اعتراف دارند، بالاتر است یا بانو حضرت رقیه علیها السلام? ناگهان ایشان متغیر و برافروخته شده و فرمودند: «آقا! اینها اصلاً قابل مقایسه با یکدیگر نبوده و دو مقوله جدا از هم هستند. حضرت رقیه علیها السلام از اولاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده و نفس پاک و طاهر او حکایت از نفس نفیس حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام دارد، و داخل در بیت آن حضرت می‌باشد، ولی اینها (محیی الدین و دیگر عرفاء) خارج از آن بیت بوده و خود را با عمل و مجاهده بدان بیت رسانده‌اند؛ و هرگز نمی‌شود آنان را با هم مقایسه کرد، چون از یک سنخ نمی‌باشند.»^۱

منطق علامه طهرانی در بیان جایگاه اهل بیت علیهم السلام این است. مؤلف محترم در ادامه می‌فرماید:

«علامه والد با اینکه در اواخر عمر شریف خود مکرر می‌فرمودند: کار من در این عالم دیگر تمام است، و برای رفتن کاملاً آماده‌ام و هیچ حال انتظاری ندارم! - که این کلمات به وضوح حکایت از

آن داشت که ایشان به فعلیت تأمه رسیده و نور توحید حضرت حق تمام زوایای وجودیشان را در برگرفته و اثری از تعین و غبار وجود مجازی بجای نمانده و به معنای واقعی کلمه، مظهر اسم جامع الله شده‌اند - با این حال اجازه نمی‌دادند برای ایشان در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام جلال و شوکتی درست شود؛ بلکه کمال ادب را رعایت نموده و خود را عبد و به مثابه غلام ائمه هدی علیهم‌السلام می‌دانستند. در این باب حکایات فراوانی هست که حال ایشان را به خوبی ترسیم می‌کند؛ از جمله اینکه: روزی در منزل ایشان در خدمتشان بودیم که در خانه به صدا درآمد. حقیر پشت در رفته و دیدم آقائی آمده و می‌گوید: خدمت حضرت آقا عرض کنید: به این نشانی که دیروز یک حبه قند مرحمت فرمودید و به برکت آن بیمار ما که مدت‌ها از ابتلا به مرض سرطان رنج می‌برد شفا پیدا کرد، لطف کنید و جهت استشفای بیمار دیگری که به همین درد مبتلاست حبه قند دیگری عنایت کنید! برگشتم و موضوع را خدمت ایشان عرض کردم. ایشان با عصبانیت فرمودند: بروند خدمت امام رضا علیه‌السلام. مگر در مقابل آن حضرت دکان باز کرده‌ایم؟! بنده که شفا نمی‌دهم؛ بروند خدمت امام رضا علیه‌السلام و از ایشان طلب شفا کنند.»^۱

خود معظم‌له در کتاب شریف امام‌شناسی، از مقایسه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام با جناب سلمان محمدی برآشفته شده و می‌نگارند:

«صاحب فصل الخطاب، کتاب مضرّ و بدون ارزش علمی و مخالف با آراء اساطین مذهب مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ الطائفة الحقة المحقّقه و أمثالهم، صاحب همان کتاب احوال سلمان فارسی است که در آنجا به اثبات افضلیتش بر قمر بنی هاشم قلم فرسائی نموده است. آخر کسی نبود که بدین مردمان بدون تعقّب بگوید: چه کسی شما را در موقف إخلاص و خلوص و ولایت و شرف و امامت، و جرح و تعدیل، و بهشت و جهنّم نشانده است تا وظیفه خود بدانید که مقام قمر بنی هاشم را که هزاران نفر مثل سلمان باید کفشداری و خاک رویی صحن و درگاه او را بنمایند، از مقام سلمان پائین تر بدانید؟! «فصل الخطاب» کتابی است از نقطه نظر علمای شیعه بدون اعتبار؛ و نظریات شخص منحرف از طریق است که پس از وی چه اعتراضاتی از دنیای اسلام و تشیع به او شد و او در جواب فرومانده بود.»^۱

متن اشکالی که به مرحوم علامه طهرانی داشتند، در صفحه ۳۲۹ جلد اول کتاب نور مجرد آمده اما در همان کتاب و دقیقاً در صفحه بعدی مؤلف تصریح می کند که در نگاه علامه طهرانی، نسبت تمام عرفا با امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت قطره به دریاست؛ در این کتاب آمده است: «بیان یک نکته و توجه به آن در اینجا بسیار مهم است که تصوّر نشود اولیای الهی با ابراز این نوع مطالب در مقام مقایسه خود با اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین

برآمده و نسبت به مقامات اختصاصی آن ذوات مقدّسه ادّعی مشارکت نموده‌اند. اگر معرفت صحیح به مقام ائمه علیهم‌السلام برای کسی حاصل شود، خواهد دانست که عظمت و علوّ درجه ائمه طاهرین بسیار بیشتر و بالاتر از آن است که احدی بتواند در حریم کمالات اختصاصی ایشان وارد شود. عده‌ای از مخالفین راه عرفان و توحید، از آنجا که مقام ائمه علیهم‌السلام را در کمالات خاصی، همچون تصرّف در عالم اجسام و نفوس و اخبارات غیبی و إحاطه علمی به عوالم و أمثال اینها، محدود نموده و به بیشتر از آن راه نبرده‌اند، به محض اینکه آن امور به غیر حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت داده شود، آشفته گشته و اعتراض می‌کنند، ولی حقّ این است که تمایز حقیقت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت علیهم‌السلام، از شیعیان و موالیان در أمثال این جهات نیست.

تصرّف در امور کائنات و اخبار از مغیبات مربوط به قدمهای اوّل سلوک الی الله است و از آن پس تا پایان سفر اوّل در بین همه سالکین مشترک است، و چنانکه گذشت در عالم ولایت و فناء نیز تمایز و تعدّدی وجود ندارد. و پس از عالم فناء گرچه همه نفوس محیط به علم اوّل و آخر می‌گردند ولی سعه و نورانیت و إطلاق ایشان مختلف است و در این مرحله است که همه اولیاء خدا در مقابل انوار قاهره آن حضرات خاضع و خاشع هستند. سعه نفسانی آنان در مقایسه با آن بزرگواران به مثابه قطره‌ای است

۱. این تعبیر، در روایات متعدّدی درباره حضرت سلمان رضوان الله علیه وارد شده است که:

«أدرک العلم الأوّل و الآخر، یا علمَ علمِ الأوّل و الآخر.»

در مقابل دریا. صدور اینگونه جملات از اولیای الهی برای آنست که به دیگران بفهمانند: انسان با اطاعت مطلقه از رسول خدا و ائمه طاهرين عليه السلام و استتضائه از انوار مقدسه ایشان که با دوری از هوی و سرکوب نمودن نفس اماره و دل‌کندن از هرچه غیر خداست ممکن می‌شود، می‌تواند در سایه ولایت ایشان مراحل قرب راطی کرده و حجب ظلمانی و نورانی را پشت سر نهاده و در حرم امن الهی وارد گردد و مصداق شیعه و پیرو حقیقی و واقعی امیرالمؤمنین عليه السلام گردد. و این درجات، درجات اختصاصی حضرات معصومین نیست؛ بلکه اولاً و بالذات متعلق به ایشان بوده و به برکت و وساطت ایشان دیگران نیز می‌توانند در مسیر بندگی خدا حرکت کرده و به آن مقامات عالیه نائل گردند.»^۱

با تأمل در این مطالب به راحتی می‌توان فهمید که تسلط مرحوم علامه طهرانی بر نفوس یا مشابهت صفات ایشان به حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به این معنا نیست که مقام ایشان و امیرالمؤمنین در یک مرتبه است. مگر امیرالمؤمنین عليه السلام و رسول خدا صلى الله عليه وآله هم مقام بودند؟ در روایت جنود عقل و جهل آنچه مسلم است این است که خصال در آن‌ها جمع است و صفت‌های مشترکی دارند و آن صفات را در همدیگر احساس می‌کنند. مگر مقام سیدالشهدا عليه السلام و رسول خدا صلى الله عليه وآله یکی است؟ حضرت سیدالشهدا عليه السلام تصریح کرده‌اند: «أخي خيرٌ مني، أمتي خيرٌ مني، أبي خيرٌ مني»^۲.

۱. نور مجرد، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۴۲۰، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۹.

اصلاً کسی خودش را با رسول خدا ﷺ مقایسه نمی‌کرد، منتها ایشان وصی پیامبر بودند و در صفاتی مانند حلم و شجاعت و کرامت و نیز در همهٔ ۷۵ صفتی که در متن روایت نقل شده است مشترک بودند و مانند رسول خدا ﷺ بر همهٔ نفوس تسلط داشتند، کما اینکه بنا بر روایات، سلمان فارسی رضی الله عنه نیز چنین بوده است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «حسینٌ مِنِّي وأنا من حسين»^۱، «حسنٌ مِنِّي وأنا منه»^۲، «علیٌّ مِنِّي وأنا من العلی»^۳، ولی می‌دانیم که همهٔ حضرات با یکدیگر اختلاف مقام دارند. در اینجا تنها در صد بیان این نکته هستیم که «احساس صفات یا تسلط در نفوس، به معنای هم‌رتبگی و هم‌شأنی و هم‌مقامی نیست.» به عنوان مثال، در روایتی که سابقاً عرض شد، ائمه عجل الله فرجاتهم، جناب سلمان را در درجهٔ دهم ایمان می‌دانستند، یعنی بالاترین درجهٔ ایمان که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن درجه هستند؛ منتها هزاران سلمان باید خاکروب آستان فرزند غیر امام امیرالمؤمنین علیه السلام باشند. با این حال سلمان در پلهٔ دهم ایمان، مأوم است و امیرالمؤمنین علیه السلام در پلهٔ دهم ایمان، امام.

۱. قال رسول الله ﷺ: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ؛ حسين از من است و من از حسين هستم. خدا دوست دارد کسی را که حسين دوست بدارد. حسين نوه‌ای از نوه‌ها [یم] است»، (الإرشاد، شيخ مفيد، ج ۲، ص ۱۲۷).

۲. رسول الله ﷺ: «حَسَنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ؛ حسن از من است و من از اویم، هر که او را دوست بدارد خداوند دوستش دارد، حسن و حسين دو سبط از اسباط هستند»، (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۰۶).

۳. قال رسول الله ﷺ: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ؛ رسول الله ﷺ فرمود: علي از من است و من از علي ام و كاري را كه برعهده من است يا وامي را كه بر ذمه من است جز خود من يا علي نمی‌گذارد و آدا نمی‌کند»، (این حدیث را ترمذی در صحیح، ابن ماجه در صحیح، ابن حنبل در مسند، کنز العمال و محب طبری در الرياض النضرة نقل کرده‌اند).

حصول مقامات معنوی در گرو محبت به حضرات معصومین علیهم السلام در کنار مطالب فوق، باید این نکته را هم در نظر داشت که رسیدن به صفات ائمه علیهم السلام، در سایه محبت ایشان و به برکت وجود شریف ایشان حاصل می شود. این یکی از مطالب عرشی قرآن و عترت است که محبت، الحاق می آورد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُضَيِّقَ وَدُكَّ لِعِغْرَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرَ مَعَهُمْ»^۱ و «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَتَرَى فِي رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمًا لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.»^۲

محبت، سبب طلوع صفات محبوب در محبت می شود، هرچقدر این محبت بیشتر باشد، صفات محبوب در محبت بیشتر طلوع کرده و محبت، صفات محبوب را بیشتر در خود می یابد. حضرت علامه طهرانی قدس الله نفسه الزکیه این مطلب عمیق را چنین به نگارش در آورده اند: «محبت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حسب افراد و شرائط دیگر مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعالیت آن در نفس محبت نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس محبت اثر بیشتری داشته

۱. غررالحکم، ص ۲۰۴، روایت ۴۰۱۵.

۲. عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۲۷۹.

باشد، به همان درجه این قوه کشش و جاذبه در مُحبّ شدیدتر خواهد بود و تعلق نفس مُحبّ به محبوب بیشتر خواهد شد و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علت این جاذبه و کشش روحی نفس مُحبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در مُحبّ منعکس خواهد شد، تا به سرحدّی که اگر جاذبه بین دو نفس به اندازه‌ای باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئی آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متصل و یا متحد شده است که هر دو دارای نفس واحدی شده‌اند.

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در مُحبّ طلوع می‌کند؛ چون بنا به فرض این آثار، آثار محبوب است؛ و بنا بر رابطه محبت و جاذبه روحی محبت، نفس محبوب در کارگاه وجودی مُحبّ حکم فرما می‌شود و بجای نفس او آمر و ناهی خواهد بود؛ و در این صورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس مُحبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریع‌ترین راه اتصال به ارواح طیبیه است. بسیار دیده شده است که عاشقی متّصف به اوصاف محبوب شده است گرچه از اختیار او خارج بوده است، یا در هنگام مرض و ابتلاء معشوق، او نیز مریض و مبتلی گردیده است در حالی که اصلاً از مرض و ابتلاء معشوق خبری نداشته است. بسیاری از علوم و ادراکات محبوب خود به خود در نفس مُحبّ پیدا می‌شود. مُحبّ بدون رابطه مادی و حسّی از امور محبوب اطلاع پیدا می‌کند و با او در پنهانی گفت و شنود دارد و از

گزارشات و جریانات او موبه موبه خبردار می‌گردد. و از این بالاتر صفات محبوب در حبیب طلوع می‌کند؛ ممکن است شخصی مبتلی به صفات رذیله مانند حسد، بخل، حُبّ مال و شَرّه و غیره باشد، و چون عشق به معشوقی ورزیده که در او صفت ایثار و گذشت و عفت بوده است، او نیز خواه ناخواه متّصف به عفت و ایثار شده است. عشق به بی‌حیا عاشق با کمی حیا را بی‌حیا گرداند و عشق به باحیا عاشق بی‌حیا را باحیا کند. محبّت به شخص مال‌دوست شخص مُنفق را حریص و محبّت به منفق شخص حریص را منفق گرداند. عشق به عالم و دانشمندی خاص، علوم و ادراکات او را بطور اجمال، و بالاتر آنکه بطور تفصیل در نفس عاشق جلوه‌گر کند و محبّت شدید به بعضی از طوائف جهّال مانند بعضی از طبقات نسوان، دانشمندان ورزیده را کودن و جاهل گرداند. باری، اثر عشق و محبّت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحی مُحبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و کم و بیش برای خود افرادی که دچار محبّت شده‌اند واضح و روشن است. چون این مقدمه واضح شد می‌گوئیم که: اگر کسی محبّت به شخص ستمگر و ظالمی داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولی خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا می‌شود و اگر کسی محبّت به شخص عادل و منظم و مستقیمی داشته باشد که طهارت و تقوی در روح او مُهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود

به خود دارای صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.»^۱

کاملاً مشخص است که اگر کسی در نهایت محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، صفات حضرت را نیز در خود احساس خواهد کرد و البته این کمال یا کمالات به برکت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است و شأن حضرت را پایین نمی آورد، بلکه مُحبّ امیرالمؤمنین را به برکت حضرت تا عرش بالا می برد. رزقنا الله و ایاکم.

تومپندار که مجنون سرخود مجنون گشت

از سمک تا به سهایش کشش لیلابرد

به ذره گر نظر لطف بوتراب

به آسمان رود و کار آفتاب کند^۲

اضافه کردن قید «أضعف»

نویسندگان کتاب سیری در آثار علامه طهرانی اعتراضی هم به اضافه کردن قید «أضعف» دارند و می نویسند: «مریدان آقای طهرانی عبارت کتاب را در چاپ های بعدی تغییر دادند و قید اضعف را

۱. رساله مودت، صص ۳۶ تا ۳۸.

۲. مرحوم علامه طهرانی رحمته الله می فرمایند: والدة حقیر در زمان کودکی گوش راست مرا سوراخ کرده و در آن حلقه ای عبور داده بودند به نام حلقه خیدری، و مرا هم غلام خیدری می خواندند. یعنی این طفل، غلام حلقه به گوش حیدر است. و تا این زمان گوش راست من سوراخ است، و دیگر قابل التیام نیست. زیرا کسی که نطفه اش و شیرش با ولایت حیدر بسته شده است، و گوشش را به نام و مهر حیدر سوراخ کرده و حلقه گذرانده اند، کجا می تواند ظاهراً و باطناً سزا و علناً از غلامی خود دست بردارد؟ (روح مجرد، ص ۷۸)

اضافه کردند.» سؤال این است که آیا مسائل دیگر که مقصود علامه را می‌رساند نیز حذف شده است؟ آیا عبارت‌های صفحه ۳۳۰ کتاب نور مجرد که به آن اشاره شد نیز در چاپ‌های بعدی اضافه شده است؟ علامه می‌فرماید همه اولیاء در یک جا متحد و متصلند اما در عالم کثرت، هر کدام سعهٔ مختلفی دارند و نسبت آن‌ها به رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت قطره است در مقابل دریا. ایشان در این عبارت مفهوم اضعف یا خفیف‌تر را با بلندترین بیان، مطرح می‌فرمایند و حقیقتاً اگر کسی متن کتاب را درست از نظر بگذراند یا با الفبای اندیشهٔ مرحوم علامه طهرانی آشنا باشد، کاملاً متوجه می‌شود که نیازی به ذکر قید اضعف نیست. پس این قید در حقیقت چیزی به مطلب، اضافه یا کم نکرده است، بلکه این قید ذکر شده است تا سوء برداشت‌های عزیزانی مانند مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه طهرانی دفع شود. این را هم باید به عنوان غیرت دینی مؤلف کتاب شریف نور مجرد به حساب آورد که حتی بر نمی‌تابند که معنایی‌ای از مطالبشان استشمام شود که کسی گمان کند، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرتشان تفاوتی ندارند.

چرایی بیان مطالب عرفانی توسط علامه طهرانی

در این جا خوب است به ایراد دیگری هم اشاره کنیم. هرچند این اشکال در کتاب سیری در آثار علامه طهرانی نیامده، اما جسته و گریخته مطرح شده و ممکن است در ذهن بعضی از مخاطبان بزرگوار هم مطرح شود. اشکال این است که ممکن است بعضی بگویند تمام مطالب سخنان علامه طهرانی درست است و هیچ شکی دربارهٔ

مقامات ایشان نداریم اما چرا چنین مطالبی را علناً بیان کردند؟ جواب مشخص است، در شریعت نیامده است که نفوه^۱ در این معانی و بیان نعمت‌هایی که خداوند به انسان داده است، قبح ذاتی دارد. ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۲، اگر قبح ذاتی داشت رسول خدا ﷺ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مقامات و کمالات خود را مطرح نمی‌کردند؛ اگر امام عملی انجام می‌دهد، نشانه این است که آن عمل ذاتاً قبیح نیست. حال اگر عملی مثل این مورد، ذاتاً قبیح نباشد باید به دنبال ملاک باشیم که در کجا حسن و در کجا قبیح است.

به نظر می‌رسد برای کشف حسن و قبح این مطالب باید به نیت گوینده مراجعه نماییم؛ اگر نیت الهی باشد و گوینده به دنبال این باشد که نشان دهد می‌توان با تبعیت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و مملوک کردن قلب از محبت حضرتشان، به مقامات بالایی رسید؛ اگر نیت، امری شبیه این باشد، گفتن بسیاری از کمالات نه تنها بد نیست که بعضاً واجب هم می‌شود؛ اما اگر نیت این باشد که شخص انانیت خود را تقویت کرده و در برابر خداوند متعال و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اظهار وجود کند، نفوه به این معانی از بدترین اغلاط است. کسانی که مرحوم علامه طهرانی را از نزدیک دیده‌اند شهادت می‌دهند که ایشان هیچ‌گونه انانیتی نداشته و تماماً دلال خداوند متعال بوده‌اند. آثار ایشان و گزارش‌های تاریخی هم این معنا را به شدیدترین وجه تأیید می‌کند؛ به‌طور مثال در کتاب مه‌رتابان آورده‌اند:

۱. سخن گفتن، لب به سخن باز کردن.

۲. سوره ضحی، آیه ۱۱.

«در تابستان سنه ۱۳۹۳ (هجریه قمریه) که مشرف بودیم و آیه الله میلانی و حضرت علامه آیه الله طباطبائی هردو حیات داشتند، و ما منزلی را در منتهی الیه بازارچه حاج آقا جان در کوچه حمام برق اجاره کرده بودیم و معمولاً از صحن بزرگ همیشه به حرم مطهر مشرف می شدیم. یک روز که در ساعت دو به ظهر مانده مشرف به حرم شدم و حال بسیار خوبی داشتم و سپس برای نماز ظهر به مسجد گوهرشاد آمده و با چند نفر از رفقا بطور فردی نماز ظهر را خواندم، همین که خواستم از در مسجد به طرف بازار که متصل به صحن بزرگ بود و یگانه راه ما بود خارج شوم، در مسجد را که متصل به کفشداری بود بوسیدم. و چون نماز ظهر جماعت ها در مسجد گوهرشاد به پایان رسیده و مردم مشغول خارج شدن بودند چنان ازدحام و جمعیتی از مسجد بیرون می آمد که راه را تنگ کرده بود. در آن وقت که در را بوسیدم ناگاه صدائی به گوش من خورد که شخصی به من می گوید: آقا چوب که بوسیدن ندارد! من نفهمیدم در اثر این صدا به من چه حالی دست داد، عیناً مانند جرقه ای که بر دل بزند و انسان را بیهوش کند از خود بیخود شدم و گفتم: چرا بوسیدن ندارد؟ چرا بوسیدن ندارد؟! چوب حرم بوسیدن دارد، چوب کفشداری حرم بوسیدن دارد، کفش زوّار حرم بوسیدن دارد، خاک پای زوّار حرم بوسیدن دارد. و این گفتار را با فریاد بلند می گفتم و ناگاه خودم را در میان جمعیت به زمین انداختم و گرد و غبار کفشها و خاک روی زمین را بر صورت می مالیدم و می گفتم: ببین! این طور بوسیدن دارد. و پیوسته این

کار را می‌کردم. و سپس برخاستم و سوی منزل روان شدم. آن مرد گوینده گفت: آقا من حرفی که زده‌ام! من جسارتی که نکرده‌ام! گفتم: چه می‌خواستی بگوئی؟! و چه دیگری خواستی بکنی؟! این چوب نیست، این چوب کفشداری حرم است. اینجا بارگاه حضرت علی بن موسی الرضاست، اینجا مطاف فرشتگان است، اینجا محلّ سجده حوریان و مقربان و پیامبران است، اینجا عرش رحمن است، اینجا چه و اینجا چه و اینجا چه است. گفت: آقا من مسلمانم، من شیعه‌ام، من اهل خمس و زکاتم، امروز صبح وجوه شرعیه خود را به حضرت آیه‌الله میلانی داده‌ام. گفتم: خمس سرت را بخورد! امام محتاج به این فضولات اموال شما نیست! آنچه دادید برای خودتان مبارک باشد. امام از شما ادب می‌خواهد. چرا مؤذّب نیستید؟ سوگند به خدا دست بر نمی‌دارم تا با دست خودم در روز قیامت تو را به رو در آتش افکنم! در این حال یکی از دامادان ما (شوهر خواهر) به نام آقا سید محمود نور بخش جلو آمدند و گفتند: من این مرد را می‌شناسم، از مؤمنان است، و از ارادتمندان مرحوم والد شما بوده است. گفتم: هر که می‌خواهد باشد، شیطان بواسطه ترک ادب به دوزخ افتاد! در این حال من مشغول حرکت به سوی منزل بوده و در بازار روانه بودم و این مرد هم دنبال ما افتاده بود و می‌گفت: آقا مرا ببخشید! شما را به خدا مرا ببخشید! تا رسیدیم به داخل صحن بزرگ؛ من گفتم: من که هستم که ترا ببخشم؟ من هیچ نیستم. شما جسارت به من نکردید، شما جسارت به امام رضا نمودید و این قابل

بخشش نیست. بزرگان از علماء ما: علامه‌ها، شیخ طوسی‌ها، خواجه نصیرها، شیخ مفیدها، ملاً صدراها همگی آستان بوس این درگاهند و شرفشان در این است که سربر این آستان نهاده‌اند، و شما می‌گوئید چوب که بوسیدن ندارد! گفت: غلط کردم، توبه کردم، دیگر چنین غلطی نمی‌کنم! گفتم: من هم از تو در دل خودم بقدر ذره‌ای کدورت ندارم! اگر توبه واقعی کرده‌ای درهای آسمان به روی تو باز است. و در این حال مردم در صحن بزرگ از هر سوبه جانب ما روان شده بودند و من به منزل آمدم.»^۱

کسی که چنین حالی دارد و چنین ارادت‌هایی به تواتر از ایشان نقل شده، قطعاً تهمت «دیدن خود در برابر ائمه علیهم‌السلام» در حق ایشان روا نیست!

خلاصه بحث

با اندک دقت در مطالب به عرض رسیده، به سادگی می‌توان دریافت که نه استفاده نکردن مرحوم علامه از لفظ امام برای رهبر فقید انقلاب علیه‌السلام دال بر این معنا است که ایشان احترام معمار کبیر انقلاب را رعایت نکرده‌اند یا زحمات ایشان برای اسلام را نادیده گرفته‌اند و نه بیان ایشان درباره احساس صفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا تسلط در نفوس به این معناست که ایشان خود را هم‌رتبه با حضرت امیر علیه‌السلام می‌دانند.

مروری کوتاه بر نقدهای علامه طهرانی به پیش‌نویس قانون

اساسی

در صفحه ۲۳ کتاب بخشی با عنوان «قسمتی از نقدها به پیش‌نویس قانون اساسی» تنظیم شده است. نکته جالب اینجاست که مؤلفان محترم در این بخش هیچ نقدی به آثار مرحوم علامه طهرانی نداشته‌اند و صرفاً چند مورد از نقدهای ایشان به پیش‌نویس قانون اساسی را بدون هیچ اظهارنظری آورده‌اند. اگر این قسمت هم نیاز به توضیحی دارد لطفاً بفرمایید.

استاد تولائی: همان‌طور که اشاره شد، توفیقی است که به بهانه انتشار این کتاب بر سفره آثار علامه طهرانی بنشینیم و مقداری که فهم بنده اجازه می‌دهد اندیشه‌های ایشان را بررسی کنیم. در انتهای بخش آراء سیاسی علامه طهرانی، عنوان «قسمتی از اعتراضات به پیش‌نویس قانون اساسی» آمده است، اما نمی‌توان فهمید که این قسمت دقیقاً به چه چیزی ایراد وارد کرده است، زیرا تنها سه قسمت از نقدهای علامه طهرانی به پیش‌نویس قانون اساسی ذکر شده است و در صدر و ذیل آن هیچ مطلبی در رد یا تأیید نیامده است. اشکال دیگر به این نحو انتقاد این است که چرا تنها بخشی از انتقادات علامه را آورده‌اند؟ علامه به طور مفصل پیش‌نویس قانون اساسی را نقد کرده‌اند ولی در این کتاب تنها به سه قسمت اشاره شده است. اگر قرار است که اندیشه ایشان تبیین شود باید حداقل، رئوس مطالبی را که ایشان درباره پیش‌نویس قانون اساسی

مطرح فرمودند ذکر می‌شد؛ نه اینکه تنها سه قسمتی را در کتاب بیاورند که یک مسئله واحد را بیان می‌کند.

اگر هدف نقد است که این کار نیز لوازمی دارد. نقد باید علمی و منصفانه باشد. کسی قائل به عصمت مطلق علامه طهرانی نیست، کسی نمی‌گوید آثار ایشان مطلقاً خطا ندارد. در بخشی از مسائل ممکن است ایرادهای علمی وارد باشد منتها انتظار می‌رود نقد منصفانه باشد. اگر بنای نویسندگان کتاب بر نقد بود باید مطلبی را در صدر یا ذیل این قسمت بیان می‌کردند تا مخاطب متوجه شود که نویسنده دقیقاً به چه چیزی اشکال وارد می‌کند. اگر به اینکه علامه طهرانی به پیش نویس قانون اساسی انتقاد داشتند نقد وارد می‌کنند؛ باید گفت این موضوع، خواست رهبر فقید انقلاب بوده است. وقتی پیش نویس قانون اساسی نوشته شد از علمای اعلام و بزرگان در شهرهای مختلف درخواست کردند انتقادات خود را به پیش نویس قانون اساسی بیان کنند. علامه طهرانی نظریه همان دعوت ولی فقیه این انتقادات را به نگارش درآوردند. اگر محتوای انتقادات علامه طهرانی را مورد اشکال می‌دانند و نفس این مطالب را اشتباه و دارای ایراد می‌دانند باید بفرمایند که کدام قسمت خدشه دار است.

نقدهای علامه طهرانی به پیش نویس قانون اساسی، سندی قابل اطمینان برای شناخت اندیشه‌های سیاسی و پی بردن به فلسفه سیاسی و عمق بصیرت ایشان است. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»، مؤمن

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ مؤمن با نور خداوند می‌نگرد و حقایق را می‌بیند»، (بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۴).

به وسیله نور الهی نگاه می‌کند. در واقع حضرت می‌فرماید از فتانت مؤمن بر حذر باشید زیرا به حوادث با نور الهی نظر می‌کند؛ و علامه طهرانی در نقدهای خود بر پیش‌نویس قانون اساسی نشان می‌دهند که فرقان در دست ایشان بوده و با نور الهی به مسائل نگاه می‌کنند. ایشان بر مطالبی دست می‌گذارند که اکنون پس از ۴۲ سال از انقلاب اسلامی روزبه‌روز حقایق این مسائل بیشتر روشن شده و عموم متدینان و بسیاری از شخصیت‌های صاحب‌نظر در عرصه سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که اگر عمده نقدهای علامه طهرانی بر پیش‌نویس قانون اساسی اعمال می‌شد، انقلاب اسلامی با شتاب بیشتری در مسیر رشد و سعادت قرار می‌گرفت و بسیاری از آفت‌هایی که در این چند دهه با آن مواجه بودیم گریبان‌گیر کشور نمی‌شد.

نقدهای علامه طهرانی به پیش‌نویس قانون اساسی

یعنی می‌فرمایید علامه نقدهای بیشتری به پیش‌نویس داشتند و این بزرگواران تنها همین سه مورد را آورده‌اند؟

استاد تولائی؛ در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام و جلد سوم کتاب نور مجرد، نقدهای علامه به پیش‌نویس قانون اساسی به طور مفصل آمده است. در مجموع نقدهای بسیار مفصلی است و نکات بسیار خوبی دارد و نشان می‌دهد که یک اسلام‌شناس مجتهد و غیور وارد این مباحث شده و انتقاداتی را مطرح کرده است. سه قسمتی که جناب آقایان هاشمی نسب و حدّادی در صفحات ۲۳

و ۲۴ کتاب سیری در آثار علامه نقل کرده‌اند درباره نقش ولایت فقیه در حکومت اسلامی است. محور و ستون خیمه حکومت اسلام در نظر علامه طهرانی، ولی فقیه است، اگر رئیس جمهوری و قوای دیگری مانند قوه قضائیه و قوه مقننه وجود دارد تماماً در ذیل ولی فقیه تعریف می‌شوند، نه به عنوان قوایی در عرض رهبری. نباید قوه مجریه بدون نظر رهبری فعالیت کند، نباید قوه مقننه بدون نظر رهبری قانون تدوین کند و همچنین قوه قضائیه نیز بدون نظر رهبری نباید حکم صادر کند.

نظر علامه طهرانی همان طور که از این دو صفحه برمی‌آید و ایشان در آثار دیگر نیز تأکید کرده‌اند این است که رئیس قوه مجریه یا باید شخص ولی فقیه باشد یا شخصی که منصوب ایشان است و ولی فقیه باید کاملاً بر افعال رئیس جمهور نظارت داشته باشد. رأی مردم حکم مشورت را پیدا می‌کند، گزینه‌ای را پیشنهاد می‌دهند و باید دست ولی فقیه در پذیرفتن پیشنهاد مردم باز باشد. همان طور که ادله ولایت فقیه، نیابت فقیه را در دوره غیبت کبری به عنوان نائب عام حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف و زمامدار امور مسلمین اثبات می‌کند همان ادله نیز اثبات می‌کند تمام امور باید به دست او باشد نه اینکه شخصی در مقابل ولی فقیه، مستقلاً فعالیت و مدیریت کند. به تعبیر دیگر، نباید مردم شخصی را بر ولی فقیه تحمیل کنند. این نقطه تفاوت مردم سالاری در حکومت اسلامی با دموکراسی در فضای غربی است. اگر قرار است همان شیوه و فعالیت سیاسی غرب پیاده شود و رأی مردم، برخلاف نظر ولی فقیه چیزی را تحمیل کند طبیعتاً ادله ولایت فقیه مانع آن می‌شود. استاد بزرگوار حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالحمید واسطی رحمته الله علیه

مقاله‌ای به درخواست سایت khamenei.ir به نگارش در آورده‌اند که در تشریح دیدگاه سیاسی مرحوم علامه طهرانی بسیار شایان توجه است. برای مزید اطلاع، متن مقاله را مطالعه می‌کنیم:

«مرحوم آیه‌الله محمدحسین حسینی طهرانی در باب نوع حکومت اسلامی و چگونگی ساختار نظام حاکم دارای نگرشی خاص و بدیع بودند که با صورت حاکمه امروز متفاوت است و در کل می‌توان گفت که با نظریات قرن بیستمی تفاوت جوهری دارد. آن چه که در زیر می‌آید، مختصری در باب حکومت و چگونگی ساختار آن در نگاه ایشان است. مرحوم علامه رحمته‌الله علیه در تبیین مدلی که براساس نظریه «ولایت فقیه» با شاخص اختصاص این مقام به «عالم بالله و بامرالله» دارند، این‌گونه آورده‌اند: «فلسفه توحیدی اسلامی متخذ از آیات قرآن کریم و سنت نبوی، روح حکومت و ولایت بر مردم را منحصر به عالم‌ترین و جامع‌ترین و منزه‌ترین افراد می‌شناسد. در این صورت، افراد ائمت به رهبری چنین پیشوایی راستین که هم دارای دلی روشن و آگاه و مغزی متفکر و عزمی راسخ است و هم از خود گذشته و به‌کلیت پیوسته است، از بهترین مواهب الهیه استفاده کرده و تمام قوا و استعدادها را ذاتی خود را به منصفه ظهور و بروز می‌رسانند. در این فلسفه، حکم و قانون و قضاء از بالا (یعنی از مقام توحید و طهارت که مقام وحدت و جامعیت ولی امر است) به پایین تدریجاً گسترش پیدا می‌کند، و تمام اقشار طبقات را فرا می‌گیرد؛ ولی در فلسفه‌های مادی، یا در قوانین غربی که از روح توحید اسلامی بهره‌ای

ندارند، مراکز تصمیم‌گیری از کثرت شروع می‌شود، یعنی افکار مردم گرچه در نهایت ضعیف باشند، فقط به ملاحظه اکثریت، حق تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری در امور و حاکمیت خود را دارند. در این فلسفه‌ها حکومت بر اساس انتخاب بوده و کیفیت آن به مشروطه سلطنتی، یا به جمهوری، یا به بعضی از انحاء دیگر، تقسیم می‌شود، بنابراین جمهوری بدین طرز رأی‌گیری و انتخاب اکثریت، نظیر مشروطه از قالب‌های غربی است؛ و با روح اسلام سازگار نیست. در «جمهوری اسلامی» باید تمام ضوابط حکومت اسلام مراعات شود و نام جمهوریت چیزی بر محتوای دولت و حکومت نیفزاید و حق حاکمیت به فقیه عادل که بر اوضاع زمان آگاه و از مصالح ملت مسلمان اطلاع دارد و قلبش متصل به ملکوت است، سپرده شود. در حکومت بر اساس مدل «ولایت فقیه»، رئیس جمهور باید همان فقیه جامع‌الشرایط باشد و اوست که قوای سه‌گانه مقننه و قضاییه و مجریه در وجود او ادغام شده و از او به مصادر امور و حکام ترشح می‌کند. تفکیک مقام رهبری از ریاست جمهوری عملاً التزام به تفکیک روحانیت از سیاست است. در منطق اسلام حاکم شرع مطاع ریاست مطلقه بر ائمت دارد. سپردن ریاست جمهوری را به افرادی که دارای چنین مقامی نباشند، اعطای قدرت به دست غیرواجدین این مقام است؛ و اشتباهاتی که صورت می‌گیرد، از عدد بیرون و با هزار ضابطه و قانون این قدرت عنان‌گسیخته را نمی‌توان مهار کرد. انتخابات برای تعیین رهبر که همان

ریاست جمهوری است، باید به صورت تشکیل شورای خبرگان انجام شود و در این صورت، مدت آن محدود به چهار سال (که آن نیز معیار غربی است) نخواهد بود، بلکه تا هنگامی که از مقام اُفقیت و اعلیّت و اُروعیت و اُبصریت برخوردار است؛ باید در رأس ریاست جمهوری باقی بماند و عزل او نصب دیگری را در وقتی که فاقد شرایط گردد یا از دنیا برود، باز به وسیله شورای خبرگان که خبرویت در فن داشته و از مزایای کمال اخلاقی و عدالت برخوردارند، صورت خواهد گرفت.»

براساس مبنای فوق، مرحوم مؤلف رحمته الله علیه نتیجه گرفته است که: «قوای اعمال حاکمیت که عبارتند از قوه مقننه و قوه قضاییه و قوه مجریه، در وجود ولی فقیه ادغام شده و قابل تفکیک نیستند و تفکیک قوا براساس مدل دموکراسی رایج، غلط است. در مدل «ولایت فقیه»، ولی فقیه به نظر خود افرادی را برای قوه مجریه و قوه قضاییه منصوب می نماید و مجلس شورای ملی که برای مشورت در مصالح و امور مملکتی است، نتیجه مشورت را در اختیار ولی فقیه قرار می دهد تا او تصمیم بگیرد و قانون بگذارد.» تصویر عملیاتی از مدل حاکمیت براساس این تفسیر از «ولایت فقیه» بدین گونه است:

سنگ بنای آغازین

مردم متخصص، قاعده هرم حکومت هستند، زیرا «رأی» در صورتی دارای ارزش است که براساس علم و تجربه نسبت به موضوعی باشد که رأی گیری برای آن انجام می شود. بنابراین افرادی

از مردم که بآیین و فقهت سرو کار دارند، در تمام شهرها، از میان خود خبرگانی را که توانایی تشخیص صلاحیت‌های علمی و عملی لازم برای یک رهبر را دارند، انتخاب می‌کنند (انتخابات تخصصی صنفی) و مجلس خبرگان تشکیل می‌شود.

حلقه اول

مجلس خبرگان، رهبری را به‌عنوان «ولی فقیه» معرفی می‌کند (نصب نمی‌کند، بلکه کشف و معرفی می‌کند) و مردم حق بیعت کردن یا بیعت نکردن با او را دارند.

نقش عموم مردم در شکل‌گیری حکومت

بنابراین با رأی‌گیری عمومی از کلیه افراد بالغ اعم از مرد و زن به صورت «آری و نه» نسبت به پذیرش ولایت فقیهی که از طرف مجلس خبرگان معرفی شده است، در صورت احراز اکثریت نسبی، فقیه معرفی شده علاوه بر مشروعیت، دارای مقبولیت شده (مبسوط الید می‌شود) و شرعاً حکمش بر همه نافذ است.

حیطه اختیارات

حیطه اختیارات این «ولی فقیه» نه فقط رتق و فتق اختلافات و مشکلات اجرایی مردم (ولایت مُقیده)، بلکه حق قانون‌گذاری در چهارچوب شرع و حق عزل و نصب و تصرف و تغییر در کلیه امور فردی و اجتماعی جامعه است. (ولایت مطلقه)

فرآیند نظارت بر رهبری

مجلس خبرگان نظارت مستمر بر عملکرد «ولی فقیه» دارد و با بررسی عملکردهای او، بقاء صفات و شاخص‌های لازم برای

رهبری را دائماً رصد می‌کند و در صورت عدم احراز موارد لازم، حکم به عدم بقاء صلاحیت او برای رهبری می‌دهد.
ساختار حاکمیت

الف. رؤسای قوا: در این مدل از حکومت، فقیه جامع‌الشرایط پس از بیعت مردم، معاونینی را برای اداره امور اجرایی مملکت و اداره امور قضایی و اداره امور قانون‌گذاری نصب می‌کند. (رییس قوه مجریه و قوه قضاییه و قوه مقننه، معاونین او و منصوب از جانب او هستند، نه قدرت‌های موازی او و منتخب از جانب دیگران).

ب. مجلس شورا: مجلس براساس کمیسیون‌های تخصصی شکل می‌گیرد و کمیسیون‌های تخصصی براساس انتخابات تخصصی صنفی شکل می‌گیرند، یعنی کلیه مردم براساس تجربه و تخصصی که به آن مشغول هستند، نماینده خود در آن صنف را معرفی می‌کنند. پس از این‌که انجمن تخصصی صنفی شهری شکل گرفت، این انجمن نماینده یا نمایندگان خود را برای شرکت در انجمن تخصصی صنفی ملی معرفی می‌کنند؛ این انجمن تخصصی صنفی ملی، کمیسیون مربوطه مجلس شورا را به وجود می‌آورد. براساس این مدل، کلیه مردم در ارائه مشورت به ولی فقیه فعال هستند و فعالیت‌های مجلس فعالیت‌های کارشناسانه است. پس از تصویب اولیه یک قانون، ولی فقیه صحت و سقم آن را بررسی کرده و در صورت انطباق با شرع و سیاست‌های کلی و مصلحت نظام، آن قانون را تنفیذ می‌کند. (ولی فقیه می‌تواند این عملیات را به فرد یا گروه منصوب از جانب او محول کند)»

تجربه ناکارآمدی نهادهای سیاسی

تجربه عینی نیز همین را نشان می‌دهد، غیر از دو یا سه سال ابتدای انقلاب که شرایط خاصی حاکم بود، بعد از ماجرای بنی صدر و شهادت شهید رجایی که چند ماهی بیشتر ریاست جمهوری را در دست نداشتند، مقام معظم رهبری، رئیس جمهور کشور شدند که کاملاً هم راستا با ولیّ امر مسلمین عمل کردند. در آن زمان هر مشکلی که مشاهده می‌شد به دلیل وجود نهادی به نام «نخست‌وزیری» بود که در مقابل ریاست جمهوری عمل می‌کرد و آن را به مقامی نیمه تشریفاتی بدل می‌ساخت. بعدها نخست‌وزیری از قانون اساسی حذف شد و رهبر معظم انقلاب زعامت امور مسلمین را به عهده گرفتند. در هشت سال دولت سازندگی، فضای اقتصادی و فرهنگی جامعه با منویات ولیّ فقیه فاصله گرفت. طرح استعماری کاهش جمعیت که رهبر معظم انقلاب با این طرح مخالف بودند در همان دوران کلید خورد و کار به جایی رسید که رهبر امروز می‌فرماید: «من در رابطه با جمعیت عمیقاً دغدغه دارم.» ایشان تعابیر بسیار تأثیرگذاری در زمینه کاهش جمعیت دارند. پایه این طرح غلط عمدتاً در دوره سازندگی گذاشته شد. اقتصاد لیبرالی که بر کشور حاکم شد، تفکری که فقیرها را فقیرتر و ثروتمندان را در جامعه ثروتمندتر کرد و اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی شکل گرفت. این مسائل همه از برکات دولت سازندگی بود!

در هشت سال دولت اصلاحات نیز فضای جامعه کاملاً برخلاف نظر ولیّ فقیه اداره می‌شد. چه در مذاکرات هسته‌ای چه در بُعد فرهنگی و تعظیم شعائر اسلامی روز به روز انحرافات در جمهوری اسلامی ایجاد شد.

بسیاری از معضلات منتسب به همان دوران است و بسیاری از کارهای غلط در دولت اصلاحات انجام شد. در دولت آقای احمدی نژاد، چند سال اول ایشان تا حدودی تابع ولایت فقیه بود و خود را ذیل رهبر معظم انقلاب تعریف می کرد اما در اواخر دولت اول خود، در مقابل ولی فقیه ایستاد و برای خود شخصیتی قائل شد و کشور را با نظر خود اداره کرد و به همین جهت در دولت دوم ایشان مشکلات اقتصادی و فرهنگی بسیاری گریبان گیر کشور شد.

در همین هفت سالی که از دولت اعتدال می گذرد نیز تقابل دولت با ولی فقیه مشخص است، کما اینکه معظم له نارضایتی خود را در شماری از مسائل اعلام کردند. در این چهل سالی که از انقلاب می گذرد، هر کجا رشد و توسعه ای رخ داده و خدمتی به مردم شده آنجایی است که مستقیماً زیر نظر ولی فقیه بوده است اما هر جا که از نظر ولی فقیه فاصله گرفتند و شخصی انتخاب شده است که طبق نظر و رأی خود عمل کرده خسارت و ضرر به کشور تحمیل شده است.

درباره قوه مقننه نیز علامه طهرانی معتقد بودند صرف نظارت شورای نگهبان، کمکی به اسلامی سازی کامل قوانین نمی کند. در قوه مقننه افراد مختلفی انتخاب می شوند که معلوم نیست شناخت آن ها از دین مقدس اسلام و از مکتب حقه جعفری به چه میزان است. آن ها قوانینی را تصویب می کنند و شورای نگهبان نیز بر حسب وظیفه و رسالت قانونی خود عدم تطابق یا تطابق آن را با قانون و شریعت احراز می کند. با این مقدار آن روند اسلامی مطلوب به دست نمی آید. قانون گذار باید اسلام شناس باشد و متخصصان دیگر باید مشورت بدهند و بازوی ولی فقیه باشند.

﴿وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱، امام معصوم؛ و ولی فقیه به تبعیت از امام معصوم، با بسیاری مشورت می‌کنند اما در نهایت امام معصوم و در حال حاضر ولی فقیه باید تصمیم‌گیرنده باشند. ولی فقیه است که باید مطابق منویات الهی امور را پیش ببرد. حال اگر کسی به این نظر علامه طهرانی رحمته الله علیه اعتراض دارد بگوید انتقاد من به این قسمت یا به آن قسمت است و الا اصل این مطلب نگاهی است که گذر زمان نشان داده است آسیب‌های نظام در این چهل سال اخیر از ناحیه همین اشکال بوده است.

همراهی دیگران با نظر علامه طهرانی

البته این نگاه سیاسی در کلیت خود اختصاصی به حضرت علامه طهرانی ندارد، بزرگان دیگری مانند مرحوم آیه الله مصباح یزدی نیز چنین نظراتی دارند. ایشان در تاریخ ۲۰/۹/۱۳۸۴ در موسسه پژوهشی امام خمینی، در جمع محققان راجع به شیوه حکمرانی ولایت فقیه در زمان غیبت بحثی را مطرح می‌کنند. بخش‌هایی از این بحث فقهی این است:

«اما اگر قبول کردیم که مسئله ولایت فقیه انتصابی است یعنی ولی فقیه منصوب به نصب عام است؛ یعنی ملاک اعتبار و مشروعیت به خدای متعال می‌رسد، فقیه واجد شرایط، اختیار جان و مال مسلمان‌ها را دارد البته در مقام عمل بدون مقبولیت مردمی احکام آن قابل اجرا نیست. فرض کنید که ما کشف

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

کردیم که از سوی امام زمان آقای فلانی مصداق آن نصب عام است اما مردم نمی‌شناسند، عملاً چیزی تحقق پیدا نمی‌کند طبق نظریه انتصاب اگر او دستور داد پارلمان تشکیل شود و مردم نمایندگان مجلس را تعیین کنند، به حرف او این کار اعتبار پیدا می‌کند آن‌ها قانون تصویب می‌کنند اعتبار این قانون به حرف ولی فقیه است اعتبار این قانون به حرف اوست که می‌گوید این مجلس رسمیت دارد و یا این دولت اطاعتش واجب است، این از همان ولایت الهی نشئت گرفته و متفرع بر حکومت اوست به نظر ما تمام مقرراتی که در کشور جمهوری اسلامی اجرا می‌شود همه اعتبارش به امر ولایت فقیه و امضای اوست. اگر بدانیم در جایی در یک مورد راضی نیست هیچ اعتباری ندارد. گاهی مورد خاصی را تعیین و گاهی هم نهادی را تصویب می‌کند. اینکه امام قانون اساسی را تصویب کرد این یعنی من دستور می‌دهم این‌گونه عمل کنید و اعتبار پیدا می‌کند چون او امضا کرده است اگر امضا نکرده بود هیچ اثری نداشت حتی اگر همه مردم هم رأی می‌دادند هیچ اعتبار قانونی و شرعی نداشت همان‌طور که خودش فرمود. بر اساس نظریه نصب، اعتبار قانون اساسی از امضای او سرچشمه می‌گیرد اما طبق نظریه انتخاب، توجیه اعتبار قوانین تصرفات مشکل است.»

آیه الله مصباح در سخنان دیگری این مسئله را مفصل‌تر توضیح داده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

«دموکراسی برای غربی‌ها اصالت دارد برای ما فقط جنبه ابزاری دارد، رأی مردم برای ما مشروعیت نمی‌آورد، مقبولیت می‌آورد، ممکن است در آینده قانون این‌گونه شود که مردم باید در تعیین استانداردار نظر بدهند، این قانون و این فرایند از نظر اسلام هیچ اشکالی ندارد اما این به آن معنا نیست که مردم به آن مشروعیت می‌دهند بلکه مردم رأی تمایل می‌دهند وگرنه حکم اصلی حکم خدا، پیغمبر و ائمه اطهار حکم ولی فقیه است. اینکه امام فرمود میزان رأی مردم است آیا حتی در مقابل حکم خدا نیز میزان رأی مردم است؟ آیا این همه امام دم از اسلام می‌زد برای چه بود؟ ایشان از همان ابتدا می‌فرمود همه چیز فدای اسلام، بی‌شک ایشان در مقابل اسلام نگفت رأی مردم معتبر است بلکه آنجا که ما مصالح را نمی‌دانیم و حکم خدا نیست برای تشخیص مصداق از رأی مردم بهره می‌بریم.»

متن دیگری نیز در اسناد تاریخی وجود دارد که مؤید این است که رهبر فقید انقلاب علیه السلام نیز به نظر مرحوم علامه طهرانی متمایل بوده‌اند؛ چنان‌که حکم تنفیذ ریاست جمهوری به شهید رجایی نشان می‌دهد که نظر رهبر فقید انقلاب نیز همین است.

متن نامه رهبر انقلاب در تنفیذ شهید رجایی

«به رغم تبلیغات دشمنان داخل و خارج با اکثریت قاطع، افزون از دوره سابق، جناب آقای محمدعلی رجایی (آیة الله تعالی) را

به ریاست جمهوری کشور اسلامی ایران برگزیده و این مسئولیت بزرگ و بار سنگین را بر عهده او گذاشته است و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد این جانب رأی ملت شریف را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم.»

یعنی اگر همه مردم به شخصی رأی بدهند اما ولی فقیه نخواهد، ریاست آن شخص هیچ اعتبار شرعی ندارد. آیا نظر مرحوم علامه هم همین است؟

استاد تولائی: دقیقاً همین را می فرمایند. در ادامه حکم تنفیذ آمده است که: «و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم الشان در حدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی و قانون اساسی تخطی ننمایند این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است.» یعنی اگر رئیس جمهور از ملاک‌هایی که مد نظر ولی فقیه است از جمله قانون اساسی و قوانین اسلام، تخطی کند ایشان را از این مقام عزل می کنند.

اهمیت تبیین جایگاه ولی فقیه در جامعه

متأسفانه هنوز نتوانستیم این حقیقت را تبیین کنیم که عمود خیمه حکومت اسلامی، ولی فقیه است. این وظیفه فعالان فرهنگی و کسانی

است که دغدغهٔ انقلاب را دارند. این افراد باید این نگاه را در بین مردم روشن کنند و نشان دهند که مشروعیت با این نگاه محقق می‌شود و اساس حکومت اسلامی و قوام و استواری آن به ولیّ فقیه است. این را باید اساتید حوزهٔ علمیه تبیین کنند.

جای تعجب دارد که چرا این دیدگاه صحیح را نویسندگان کتاب سیری در آثار علامه طهرانی به دید نقد می‌نگرند.

استاد تولائی: علامه طهرانی بسیار زحمت کشیدند تا بتوانند این نگاه را تبیین کنند که در حکمرانی براساس نظریهٔ ولایت فقیه، همه چیز به ولیّ فقیه برمی‌گردد. ایشان به اندازه‌ای که توان و رسانه در اختیار داشتند تلاش کردند این مطلب را به گوش دیگران برسانند. حال وظیفهٔ کسانی که این نظر را می‌پذیرند این است که این نگاه را در جامعه امتداد دهند.

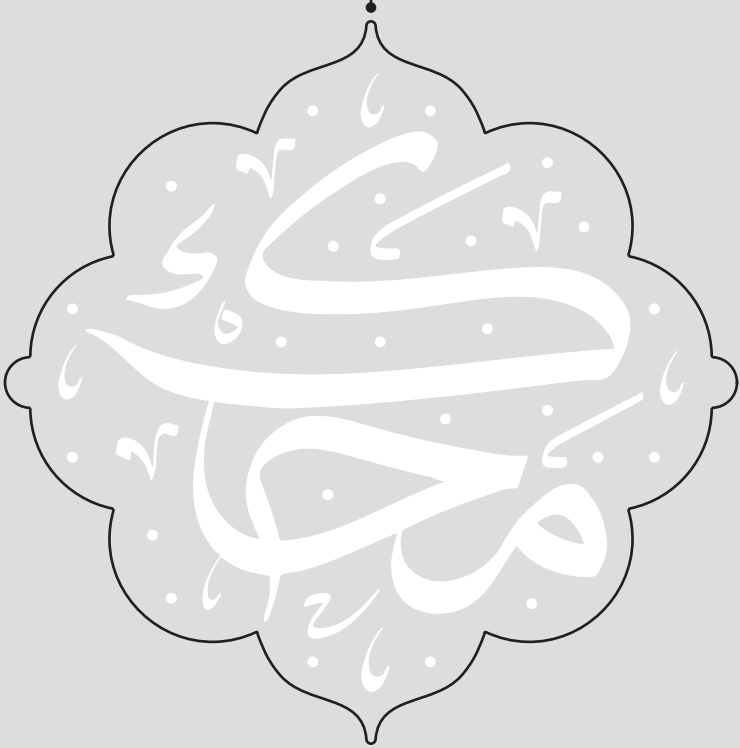


فصل سوم

نقد و بررسی

«بخش بررسی حکایات

و داستان‌ها»



بررسی شخصیت حاج سید هاشم موسوی حدّاد

بخش دوم از کتاب سیری در آثار علامه سید محمّد حسین طهرانی به «بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها» اختصاص یافته است. برخی مطالب را از کتاب‌های علامه انتخاب کرده‌اند ولی نقدی بر آن نیاوردند. حال چرا این مطالب را گزینش کرده‌اند و در این بخش آورده‌اند، جای سؤال است.

استاد تولائی: قبل‌ترین عرض کردیم که در این کتاب چینش مطالب، منطق خاصی ندارد. درباره عناوین بخش‌ها نیز همین قضیه صادق است. عنوان «بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها» برای بخشی که درباره اساتید و نظرات آن‌هاست، عنوان نارسایی است.

بله! کاملاً درست است، به هر حال، اولین حکایتی که نقل کردند این است که علامه طهرانی درباره استاد خود، مرحوم سید هاشم حدّاد صفت‌های خاصی آورده‌اند. مثلاً فرموده‌اند: «الحّدّاد و ما ادراک ما الحّدّاد؟» و یا فرموده‌اند: «بقدری متوّعّل در توحید و مندک در ذات حقّ متعال بود که آن چه بگوییم و بنویسیم فقط اسمی است و رسمی و او از اسم و رسم بیرون بود» و عباراتی مشابه این فرمایشات. قاعدتاً

نظر نویسندگان این بوده که مرحوم علامه طهرانی نسبت به مرحوم آقای حدّاد اهل غلوبوده‌اند؛ نسبت به این قسمت از کتاب فرمایشی دارید؟

استاد تولائی؛ مرحوم علامه طهرانی در محضر بسیاری از بزرگان شاگردی کردند؛ چه در دروس سطح حوزه و چه دروس خارج. در سطح اساتیدی مانند آیه‌الله شیخ مرتضی حائری را درک نمودند و از محضر علامه طباطبائی استفاده فراوانی کردند و مدتی شاگرد آیه‌الله بروجردی بودند بعد هم به نجف اشرف هجرت کردند. آیه‌الله خوئی، آقا شیخ حسین حلّی، آیه‌الله سید محمود شاهرودی، آقا بزرگ طهرانی و بزرگان زیادی در وادی علوم و معارف ظاهری، استاد ایشان بودند. در مسائل سیرو سلوک معنوی نیز با اشخاص زیادی در ارتباط بودند. علاوه بر بهره‌های علمی که از محضر علامه طباطبائی بردند، سلوک معنوی ایشان نیز در قم با علامه طباطبائی شروع شد. ایشان سپس در محضر آیه‌الله شیخ عباس قوچانی کسب فیض کردند و چند سالی نیز شاگرد آیه‌الله انصاری همدانی بودند و بعد از مدتی با آیه‌الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی ارتباط سلوکی داشتند. هر چند تصریح می‌فرمایند رابطه استاد - شاگردی برقرار نبود اما مرادۀ سلوکی در میان بود. سپس به صورت کامل خدمت مرحوم آیه‌الحق حاج سید هاشم حدّاد رسیدند.

بسیاری از اهل سلوک و اهل معرفت نیز با ایشان مرادۀ ارتباط داشتند و مدتی نیز با مرحوم آیه‌الله نجابت و با حاج آقا اسماعیل دولابی رفاقت سلوکی داشتند. ایشان با افرادی مانند مرحوم حاج هادی ابهری رفاقت

عمیق‌تری داشتند و شخصیت‌های دیگری نیز به تناسب با ایشان ارتباط داشتند.^۱ در میان اساتید، آیه‌الله انصاری همدانی، آقای حدّاد و علامه طباطبایی چون در وادی معارف، ید بیضا نشان می‌دادند و در مقامات سلوکی بالایی مستقر و متمکن بودند، احترام مضاعفی نزد علامه طهرانی داشتند. افرادی که مقرب درگاه الهی هستند نزد انسان‌های خدادوست محترم‌ترند و آن‌هایی که به درجه قرب و نزدیکی خدا نرسیده‌اند محبت به آن‌ها نیز کمتر است. این موضوع در سیره علامه طهرانی آشکار بود. ایشان در وصف استاد خود مرحوم حدّاد رحمۃ اللہ علیہ می‌نویسند:

«الحدّاد و ما أدراک ما الحدّاد؟! این مرد به قدری عظیم و پرمایه بود که لفظ عظمت برای وی کوتاه است، به قدری وسیع و واسع بود که عبارت وسعت را در آنجا راه نیست، بقدری متوغّل در توحید و مندرک در ذات حقّ متعال بود که آنچه بگوئیم و بنویسیم فقط اسمی است و رسمی، و او از تعین خارج، و از اسم و رسم بیرون بود... ایشان قابل توصیف نیست. من چه گویم درباره کسی که به وصف در نمی‌آید، نه تنها لایوصف بود بلکه لایدرك و لایوصف بود، نه آن‌که یدرك و لایوصف بود.»^۲

اگر علامه چنین عباراتی را در وصف آقای حدّاد بیان می‌کنند، وجه آن را نیز اشاره می‌فرمایند، چون در نگاه علامه طهرانی، جان آقای حدّاد

۱. برای اطلاع بیشتر از مرادان و رفقای سلوکی ایشان جلد دوم کتاب شریف نور مجرد بسیار مغتنم است.

۲. روح مجرد، ص ۱۳.

به توحید متمکن شده بود و ایشان به مقامات بالای توحیدی و به تعبیر ایشان فناء در ذات الهی رسیده بودند. با توضیحات دقیقی که در علم عرفان مطرح است، به اندازه‌ای که خداوند متعال در این عالم ارزشمند است، انسانی هم که از خودش عبور می‌کند و به خداوند می‌پیوندد ارزشمند و قابل اعتنا می‌شود. قبل از مرحوم علامه طهرانی، حضرت امام هادی علیه السلام هستند که می‌فرمایند:

«يَا فَتْحُ كَمَا لَا يُوصَفُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ وَالرَّسُولُ وَالْجَلِيلُ وَوَلَدُ
الْبَثُولِ فَكَذَلِكَ لَا يُوصَفُ الْمُؤْمِنُ الْمُسْلِمُ لِأَمْرِنَا»^۱.

نویسندگان این کتاب باید به طور دقیق مشخص کنند که به چه چیزی نقد دارند. اگر به مطالبی که درباره مرحوم آقای حدّاد نقل شده، اشکال دارند، باید ثابت کنند مرحوم حدّاد انسان کامل و متحقق به توحید نبوده‌اند. اگر مرحوم حدّاد را شخص عارفی نمی‌دانند باید دلایل عرضه کنند. این را عرض می‌کنم چون برخلاف مخالفان، کسانی مانند علامه طهرانی و آیه‌الله سید عبدالکریم کشمیری قائل به کمال مرحوم آیه‌الحق حاج سید هاشم حدّاد بوده‌اند. ایشان شبانه‌روز با مرحوم حدّاد ارتباط و مراوده داشتند، خصوصاً مرحوم علامه طهرانی، یقیناً مصاحب خلوت و جلوت مرحوم حدّاد بودند. علاوه بر این علامه طهرانی و آیه‌الله سید عبدالکریم کشمیری، شخصیت‌های استاد دیده و عارف‌شناسی هستند و بر مطالب عرفانی و روایی نیز کاملاً تسلط دارند و می‌توانند حالات شخص را به راحتی بر ضوابط روایی و عرفانی تطبیق دهند. از تصریح مرحوم آیه‌الله قاضی هم که یقیناً نمی‌توان گذشت، به نقل از

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۷۸.

مرحوم علامه انصاری لاهیجی، مرحوم قاضی راجع به مرحوم حدّاد می فرمودند:

«سید هاشم در توحید مانند سنی ها که در سنی گری تعصّب دارند، او در توحید ذات حقّ متعصّب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»^۱

پس مخالفت با کمال مرحوم حدّاد نیاز به دلیل محکم و متقن دارد تا بتواند با ادله فراوان کمال ایشان معارضه کند. البته این را هم عنایت دارید که ممکن است کمال مرحوم حدّاد برای کسی احراز نشود، اما عدم احراز غیر از احراز عدم است و با عدم احراز باز هم نمی توان به مرحوم علامه طهرانی خرده گرفت، زیرا «ادری» با «ادری لا» تعارض دارد، نه «لا ادری».

بررسی شغل آقای حدّاد

در حکایت دوم به شغل آقای حدّاد اشاره می کنند. ظاهراً ایرادی که وارد می کنند این است که آقای سید هاشم حدّاد شغل شان نعل بندی بوده و تحصیلات دینی نداشتند.

استاد تولائی: بنده قصد نیت خوانی ندارم، به هر حال عزیزان ما ممکن است کتاب را آن قدر با عجله نوشته باشند که در پاره ای موارد فراموش

کرده‌اند نکات خود را متذکر شوند؛ چون هر عنوانی با این کتاب متناسب باشد، حقیقتاً سیری در آثار مرحوم علامه متناسب نیست بلکه واقعیت عینی کتاب، مجموعه انتقاداتی است که بدون دقت علمی و بعضاً با تحریف و تقطیع آثار حضرت علامه در کنار هم قرار گرفته است. اگر بنا بر سیر حقیقی در آثار مرحوم علامه بود باید مطالب و آثار مرحوم علامه خیلی بیشتر منعکس می‌شد و نهایتاً بعد از تجمیع مطالب نقد صورت می‌گرفت که متأسفانه در کتاب چنین امری را مشاهده نمی‌کنیم. به هر حال گزارشگر شغل مرحوم حدّاد، مرحوم علامه طهرانی هستند که در کتاب شریف روح مجرد می‌فرمایند:

«حقیر در بین راه به ایشان [یعنی مرحوم آیه‌الله قوچانی] عرض کردم: میل دارید برویم و از آقا سید هاشم نعل بند دیدنی کنیم؟! (چون ایشان در آن زمان به حج بیت الله الحرام مشرف نشده بود، و بواسطه آنکه شغلشان نعل سازی و نعل کوبی به پای اسبان بود، به سید هاشم نعل بند در میان رفقا شهرت داشت. بعداً یکی از مریدان ایشان که در کربلا ساکن بود و حَقّاً نسبت به ایشان ارادت داشت به نام حاج محمّد علی خَلَف زاده که شغلش کفّاشی بود، شنیدیم که از نزد خود این شهرت را احتراماً به حدّاد یعنی آهنگر تغییر داده است؛ علی هذا رفقا هم از آن به بعد ایشان را حدّاد خواندند.»^۱

باید در نظر داشت مرحوم حدّاد علی رغم سن بالا و حالات سلوکی

سنگینی که داشتند، به کار آهنگری نیز مشغول بودند. بسیاری از سالکان و عرفا وقتی حالات معنوی برای آن‌ها عارض می‌شد نمی‌توانستند از جای خود تکان بخورند و از دنیا منصرف شده و بسیاری در همین حال از دنیا می‌رفتند؛ اما ایشان به کار سنگین آهنگری اشتغال داشتند که حکایت از جامعیت نفس ایشان دارد. حال اگر ایراد به این است که مرحوم حدّاد چرا آهنگری می‌کردند، پاسخ مشخص است! ایشان به این روایت نبوی باور دارند که: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ أَجْزَاءُ فِي ظَلَبِ الْحَلَالِ»^۱. عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن در طلب روزی حلال است. یا باور دارند: «لَا تَدْعُ ظَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ فَإِنَّهُ عَوْنٌ لَكَ عَلَى دِينِكَ»^۲. هیچ‌گاه از تحصیل روزی حلال روگردان مباش زیرا مال حلال یاورو معین تو در حفظ دین و ایمان تو است.

اگر هم آقایان گمان کردند سعادت و کمال، تنها در گرو تحصیل علوم حوزوی است و شغل آهنگری با مقامات معنوی در تضاد است که باید یادآوری کنیم صفوان جمّال با آن قرب و نزدیکی به امام زمان خود، شتریان بود یا شغل بسیاری از انبیاء چوپانی و بافندگی و نجاری بوده است. اگر هم به دنبال معرفی مرحوم حدّاد هستند که بسیار خوب، فقط زندگی ایشان علاوه بر شغل، ابعاد دیگری هم دارد که در کتاب خبری از آن‌ها نیست و مخاطبان بزرگواری باید قضاوت کنند آیا اکتفاء به شغل یک شخص، معرفی صحیح او به حساب می‌آید یا خیر!

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰.

مدت زمان شاگردی علامه طهرانی نزد مرحوم حدّاد

در سومین حکایت یا داستان نقل کرده‌اند که علامه می‌گوید من مجموعاً دو سال نزد آقای حدّاد درس گرفتم یا خدمت ایشان بودم، درحالی‌که برای متخصص و عالم شدن در آن معارف، عمری باید نزد استاد، شاگردی کرد.

استاد تولانی: اگر اجازه دهید من مطلبی که مضمون آن را فرمودید از روی کتاب بخوانم. در صفحه ۲۴ از کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی آمده:

«علامه طهرانی می‌نویسند: مادر مدت ۲۸ سال برخوردها و شب به روز آوردن‌ها و مسافرت‌ها که به طور دقیق، آن مقدار که حساب نموده‌ام، مجموع اوقاتی را که با ایشان شب و روز بوده‌ام، اگر آن اوقات متفرقه را با هم جمع و ضمیمه نمائیم دو سال تمام خواهد شد.»^۱

بعد آورده‌اند که:

«علامه طهرانی از طرفی گفتند من دو سال نزد آقای حدّاد بودم و از طرف دیگر گفتند: «عالم شدن و متخصص شدن در دانش‌های بالا بسیار زحمت دارد، عمری را باید طلبه خوش فهم و خوش استعداد و باهوش که هم قوای فکریه و هم حافظه‌اش خوب باشد، آن هم با عشق و علاقه سرشار، آن هم با صبر و حوصله و استقامت در مشکلات و توجه به خدا و استمداد از

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۲۴.

فیوضات ربّانیه اش سپری کند تا بدین مرحله نائل آید.»^۱

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا به جای سیر در آثار علامه طهرانی به تقطیع مطالب ایشان رو آوردند؟ مخاطب وقتی این مطالب را بخواند نمی فهمد منظور از آن علوم و دانش های بالا چیست. ظاهرش این است که می خواهند تناقضی بین این دو گزاره بیاورند. این مطلب در صفحه ۳۰۶ از جلد دوم کتاب نور ملکوت قرآن آمده است که:

«منظور و مقصود از حوزه علمیه، درس علمی و عملی قرآن کریم است. فهمیدن قرآن و عمل کردن به آن است. و برای تحقّق این مراد باید علم معارف در سطح عالی و عقائد و اخلاق را به خوبی فرا گرفت. و برای حصول این مطلب باید از علم تفسیر قرآن و حدیث و درایه و رجال مدد جست. راه وصول به علم صحیح و عمل صحیح، علم فقه (و لازمه آن علم اصول) و کلام و حکمت و عرفان است. و این معانی متحقّق نمی شود مگر زمانی که به لسان قرآن و زبان پیامبر اکرم و اوصیای گرامش (علیهم الصلوة و السلام) آشنائی و اطلاع کامل داشته باشیم، و بر سیره و سنت و روش علمی و عملی آن ها واقف گردیم. فلهدا باید اطلاع بر علوم عربیت و ادبیت، از صرف و نحو و لغت و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و محاورات نثری و نظمی داشته باشیم، و از سیره و تاریخ آن ها باخبر باشیم.»^۲

۱. همان. (این مطلب در کتاب نور ملکوت قرآن جلد اول صفحه ۳۰۶ آمده است.)

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۶.

ایشان در ادامه توضیح دادند که طلبه باید در همه این موارد مجتهد

باشد:

«عالم شدن و متخصص شدن در دانش‌های بالا، [یعنی فقه و اصول و عرفان نظری و حکمت] بسیار زحمت دارد؛ عمری را باید طلبه خوش فهم و خوش استعداد و باهوش که هم قوای فکریه و هم حافظه‌اش خوب باشد، آن هم با عشق و علاقه سرشار، آن هم با صبر و حوصله و استقامت در مشکلات، و توجه به خدا و استمداد از فیوضات ربّانیه‌اش سپری کند، تا بدین مرحله نائل آید. [در کنار این‌ها باید سیر و سلوک عملی هم داشته باشد] طلبه باید با دو بال علم و عمل حرکت کند و پا بردن‌های دون نهد، و نطفه حبّ ریاست و آقایی و سروری را در کانون وجود خویشتن ناپود کند، و پشت بر همه اعتباریات و تعینات مانع از وصول بنماید؛ تا به حول و قوه الهی بتواند کامیاب شود. تازه از میان ده‌ها و صدها طلبه، یکی دو نفر بیشتر نمی‌توانند این راه را به پایان برسانند، و به جامعیت و کمال موفق آیند.»^۱

مشخص است منظور از علوم بالا، علوم ظاهری است. علامه طهرانی در علوم ظاهری شاگردی آقای حدّاد را نمی‌کردند که حالا بگوییم فلان مقدار در محضر مرحوم حدّاد بودند و این مقدار کم یا زیاد است! استفاده مرحوم علامه از مرحوم حدّاد در مسائل سیر و سلوکی و باطنی بوده است. در مسائل روحانی و باطنی نیز اگر استاد، استاد باشد و

شاگرد هم شاگرد باشد، ساعتی حضور در محضر ولی الهی کافی است تا انسان بار خودش را ببندد و به سمت خداوند متعال حرکت کند. در بین صحابی رسول خدا ﷺ مگر چند نفر به مرتبه او ایس رسیده‌اند؟ او ایس حتی یک بار هم رسول خدا را ندیده بود! مشخص است که عرض بنده مقایسه بین رسول خدا روحی له الفداء و دیگران نیست! هرکس با الفبای عرفان آشنا باشد برایش مسلم است که: «لا یقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الصَّلَاةُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ.»^۱ صحبت در این است که سنخ مسائل سلوکی مبتنی بر عمل به دستورات و کشش و جاذبه و ولایت نفس استاد است و نیاز به ارتباط حضوری و فیزیکی ندارد.

اگر کسی با سیر و سلوک معنوی آشنا باشد می‌داند که ارتباط استاد و شاگرد در سیر و سلوک این است که استاد، اصولی را تعیین می‌کند و دستوراتی به شاگرد می‌دهد و شاگرد موظف است که به آن‌ها عمل کند و در باقی موارد، شاگرد تحت اشراف باطنی استاد است. اگر استاد اشراف باطنی داشته باشد بسیاری مطالب با نامه‌نگاری و مکاتبه و حتی بدون آن نیز برطرف می‌شود. کسی که در ارتباط استاد و شاگردی سلوکی سخن از ساعت حضور فیزیکی می‌گوید مشخص است کمترین شناختی از این معانی ندارد. البته همین مقداری هم که مرحوم علامه در خدمت مرحوم حداد بودند از نظر زمانی، مقدار بسیار قائل توجهی است. دروس خارج معمولاً هر جلسه بین نیم ساعت تا چهل و پنج

۱. نهج البلاغه، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۷؛ غرر الحکم، ص ۱۱۶. البته بعضی روایات در بیان دامنه مصادیق آل محمد نکات قابل تأملی دارند که محل بحث ما در اینجا نیست.

دقیقه هستند؛ با فرض اینکه سالی ۱۵۰ جلسه درسی هم برگزار شود (که تعداد جلسات عموماً کمتر از این مقدار است)، در هشت سال درس خارج، ششصد نهائماً ۹۰۰ ساعت در محضر استاد است. یعنی کمتر از ۴۰ روز!! گمانم خیلی راحت به دست می‌آید که دو سال ارتباط کامل مرحوم علامه به مرحوم آقای حداد بسیار بیشتر از استفاده خیلی‌ها از اساتیدشان و حضور در دروس متعارف حوزه‌های علمیه است.

پاسخ به اشکال بی‌بهره بودن آقای حداد از علوم دینی

چهارمین حکایت یاد استان در بخش دوم کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی با عنوان: «میزان تحصیلات استاد» آمده است. نویسندگان در این قسمت آورده‌اند: «علامه طهرانی هیچ سخنی از تحصیلات دروس استاد خویش (آقای حداد) به میان نمی‌آورند و درباره مدارج علمی ایشان توضیحی نمی‌دهند»^۱

سپس بیان می‌کنند که آقای حداد فقط تا حد کتاب سیوطی، دروس رسمی حوزه را خوانده بودند و چرا ایشان از تحصیلات حوزوی برخوردار نبودند. این ایرادی است که به آقای حداد و تحصیلات ایشان وارد کرده‌اند.

استاد تولائی: نویسندگان در این مورد نیز مانند موارد دیگر، دچار اشتباه شدند، چند روایت را ذکر می‌کنند که این‌ها هیچ‌کدام به همدیگر ارتباط

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۲۵.

ندارد. نویسندگان محترم می‌خواهند این‌گونه اشکال کنند که علامه طهرانی نزد کسی مسائل عرفانی را می‌آموختند که بهره‌ای از علوم ظاهری نبرده بود و این در حالی است که در روایات منزلت شخص به اندازه تفقه او در دین است. از طرف دیگر علامه طهرانی تأکید بر علوم ظاهری دارند اما با وجود این تأکیدها استاد ایشان بی‌بهره از علوم ظاهری بودند. این‌ها خلاصه اشکال مؤلفان در صفحه ۲۸ به بعد کتاب است.

راه‌های فراگیری علوم

بسیاری از مسائل در زمره مسلمات قرآن کریم و روایات است و هرکس که قرآن را بخواند و از طرفی روایات را اندک توزقی کرده باشد و با معارف اهل بیت علیهم‌السلام آشنا باشد، می‌باید که تنها راه تفقه در دین و آشنایی با معارف دینی، حضور در حوزه‌های علمیّه و خواندن رسائل و مکاسب و کفایه نیست!

در منطق دین اسلام ما دوره جدی برای تحصیل علم داریم، یک راه از طریق اسباب ظاهری است، یعنی خدمت استاد برویم و چیزی از استاد یاد بگیریم و کتابی را در محضر او تلمذ کنیم و علاوه بر آن، فکر و مباحثه و تدبّر داشته باشیم. راه دیگر کسب علم در منطق قرآن و روایات، به تعلیم و تعلّم ظاهری گره نخورده است. به عنوان مثال، فرمودند: «هرکس تقوا پیشه کند برایش فرقان قرار می‌دهیم»^۱ یا اگر تقوا پیشه کردید، برایتان

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ ای اهل ایمان، اگر خدا ترس و پرهیزکار شوید خدا به شما فرقان بخشد (یعنی دیده بصیرت دهد تا به نور باطن حق را از باطل فرق گذارید) و گناهان شما را بپوشاند و شما را پیامرزد، که خدا دارای فضل و رحمت بزرگ است» (سوره انفال، آیه ۲۹).

نوری قرار می‌دهیم تا که به واسطهٔ آن مسیر برای شما مشخص شود و راه بروید، ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ یعنی تقوا مجرای کسب علم می‌شود نه تعلیم و تعلم ظاهری. این از مسلمات قرآن و روایات است که انسان می‌تواند با اعمال باطنی نیز کسب علم کند. علاوه بر این، نمونه‌های علمی فراوان داریم که در صدر آن انبیاء و اوصیاء انبیا، هیچ تعلیم و تعلم ظاهری نداشتند. سابق بر آن بسیاری از انبیای دیگر نیز در فضای تعلیم و تعلم نبودند و در جوامعی زندگی می‌کردند که خبری از آموزش ظاهری نبود در حالی که، این‌ها عالم و امام زمانهٔ خود و پیشرو امت خود شدند و به مقام رسالت رسیدند. در این باره جای هیچ شک و تردیدی نیست. دربارهٔ ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نیز مسئله بسیار روشن است. وقتی امامی قبل از سن بلوغ به امامت می‌رسد مشخص است که این دریای بی‌کران با تعلیم ظاهری حاصل نشده و شیوهٔ آموزش آن‌ها غیر از شیوهٔ ظاهری بوده است.

همچنین آموزش کسانی که منتسب به ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام بودند، مانند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و حضرت زینب علیه‌السلام، در فضای تعلیم و تعلم ظاهری نبوده است. از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که خطاب به حضرت زینب کبری علیه‌السلام می‌فرمایند: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ وَ فَهْمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ»؛ شما عالمه‌ای هستید که تعلیم ظاهری نداشتید و به فهمی رسیدید بدون اینکه کسی شما را تفهیم کند. این هم مقام کسانی که امام نیستند اما تعلیم غیرظاهری داشتند، پس مقام تعلیم و تعلم باطنی مختص به انبیاء و اوصیاء انبیاء نیست. از این واضح‌تر،

در مرتبه‌های پایین‌تر، درباره‌ی شخصیت‌هایی مانند جناب سلمان نیز همین را می‌بینیم. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام مُحَدِّثًا، وَكَانَ سَلْمَانُ مُحَدِّثًا»^۱، هم امیرالمؤمنین علیه السلام محدث بودند و هم سلمان. «فَمَا آيَةُ الْمُحَدِّثِ» بعد می‌پرسد: نشانه‌ی محدث چیست؟ حضرت می‌فرماید: «قَالَ يَأْتِيهِ مَلَكٌ فَيُنَكِّتُ فِي قَلْبِهِ كَيْتٌ وَكَيْتٌ»، ملکی می‌آید به قلب ایشان مطالب را القاء می‌کند. محدث کسی است که از طریق باطن آخذ علم می‌کند، ملکی می‌آید و مطالب را به قلب او می‌رساند؛ یعنی از طریق باطن و بدون اسباب ظاهری علوم و معارفی را به دست می‌آورد.

جناب سلمان نیز بدون تعلیم و تعلّمات ظاهری به آن ارشادات باطنی رسیده است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز درباره‌ی سلمان می‌فرماید: «أَدْرَكَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْآخِرَ»^۲، سلمان علم اول و آخر را ادراک کرد، آیا ایشان کلاس درسی رفته بود؟ اگر هم رفته بود مسلماً روایت صحبت از یک سنخ دیگری از علوم دارد و آن علومی است که مجرای کسب آن‌ها ملائک هستند. در روایت دوم نیز مشخص است که علم اول و آخر با تعلیم و تعلّم ظاهری اصلاً قابل درک نیست. اگر انسان تمام عمر خود را در مدارس و خدمت اساتید بگذراند حتی علم زمان خود را نمی‌تواند به‌طور کامل درک کند، چه برسد به علم اول و آخر! در ادامه نیز حضرت

۱. أمالی، شیخ طوسی، ص ۴۰۷، رجال کشی، ج ۱، ص ۶۴.

۲. امام علی علیه السلام: «أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَعِلْمَ الْآخِرِ، بَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ، وَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» (به دانش اول و آخر رسیده است، دریایی است که ژرفایش ناپیداست، او از ما خاندان است)، (أمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۹؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۵۲).

در تفسیر سخن خویش می‌فرمایند منظور از علم اول و آخر یعنی علم نبی و علم علی علیه السلام. درباره جناب سلمان روایات بسیاری وجود دارد و این در حالی است که ایشان نه از انبیاء الهی است و نه از اوصیاء؛ گمانم در فرهنگ دینی ما جای تردید نیست که حضور در حوزه علمیه و دانشگاه تنها راه کسب علم و تفقه در دین نیست.

باز در منابع روایی داریم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ»، علم به یادگیری‌های ظاهری نیست، «إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ»، بلکه علم نوری است که خداوند هرکسی را بخواهد هدایت کند این نور را در قلبش قرار می‌دهد. خداوند اسبابی قرار داده است و این تعلیم و تعلم ظاهری را نیز بر برخی واجب فرموده، تا زمینه مهیا شود و آن نور در قلب طلاب علوم دینی و دانش‌پژوهان معارف اسلامی قرار بگیرد؛ اما هیچ‌گاه نفرمودند تنها راه، تعلیم ظاهری است و اگر آقای حدّاد تا سیوطی بیشتر نخوانده‌اند، نمی‌توانند حائز این معارف شوند. مگر اصحاب ائمه علیهم السلام سیوطی و لمعه و المنطق و کفایه خوانده بودند؟ بسیاری از آن‌ها در زمره اهل علم زمان خود نیز نبودند و حتی علوم و معارف عصر خود را فرا نگرفته بودند اما سینه‌هایشان مملوّ از معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است.

۱. امام صادق علیه السلام: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ، فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ» (دانش به آموختن نیست، بلکه نوری است که در دل هرکس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند، می‌افتد. بنابراین، اگر خواهان دانش هستی، نخست حقیقت عبودیت را در جان خودت جويا شو و دانش را از طریق به کار بستن آن بجوی و از خداوند فهم و دانایی بخواه تا تو را فهم و دانایی دهد) (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵).

جالب است که نویسندگان محترم، سه روایت را در کتاب سیری در آثار علامه نقل می‌کنند که روایت اول: عن ابی عبدالله: قال ابو جعفر، امام باقر علیه السلام فرمودند که ای فرزندم منزلت شیعیان ما را بشناس، «عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ» منزلت شیعیان ما به قدر روایاتی است که از ما نقل می‌کنند یعنی ارتباطی که با ما در مسائل علمی و معرفتی دارند، «فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَجَاتُ لِلرِّوَايَةِ» منظور از معرفت فهم روایت است و به واسطه درایات و تأمل در روایات است که مؤمن به بالاترین درجات ایمان می‌رسد و من در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردم، «فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ» در آن کتاب پیدا کردم، «أَنَّ قِيَمَةَ كُلِّ أَمْرٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ» اندازه و قیمت هر شخص به اندازه معرفتش نسبت به روایات است.

مشخص است که در اینجا صحبت از تعلیم و تعلم ظاهری نیست، صحبت در این است که هر شخص روایات و زبان اهل بیت علیهم السلام را به چه میزان متوجه می‌شود و چقدر فهم روایی دارد. این موضوع را نیز تمام کسانی که با آقای حدّاد در ارتباط بودند تصریح می‌کنند که فهم توحیدی و برداشت ایشان از روایات به قدری بالا بود که کسانی مانند آیه الله سید عبدالکریم کشمیری، آیه الله سید مصطفی خمینی، علامه شهید مطهری و علامه طهرانی نزد ایشان زانومی زدند تا معارف اهل بیت علیهم السلام را فرا بگیرند. مسلماً فهم روایی ایشان به شواهد مطالبی که از ایشان در آثار مختلف به یادگار مانده است و به شهادت اهل فضل و معرفت، از بسیاری از مخالفان عرفان از اول تاریخ تا امروز بالاتر است. مرحوم حاج سید هاشم حدّاد به قدری فهم عمیقی از آموزه‌های دینی اسلام عزیز داشتند که یک اسلام‌شناس بزرگ مانند مرحوم شهید

مطهری می‌گویند: «این سید حیات بخش است.»^۱
 در روایت دیگری که آوردند: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فَهُوَ
 أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا
 إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»^۲ (در دین تفقه کنید، هرکسی در دین تفقه نکند
 باده نشین است.) مشخص است که منظور امام علیه السلام این است که
 تفقه در دین حاصل کنید و اسلام را بشناسید نه اینکه لزوماً درس فقه
 بیاموزید یا دروس مرسوم در حوزه و دانشگاه را بخوانید!

اسلام شناس شدن معنای اصلی «تفقهوا»

روایت سومی را هم از امام کاظم علیه السلام نقل کرده‌اند: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ
 فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَتَمَامُ الْعِبَادَةِ وَالسَّبَبُ إِلَى الْمُنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ
 الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا وَفَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ
 وَمَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.» (در دین تفقه پیدا کنید که به
 تعبیری سعادت شما به تفقه در دین گره خورده است...)

تفقه در دین به معنای خواندن کتاب جواهر و ریاض نیست؛
 به معنای معالم و قوانین و اصول الفقه و رسائل و کفایه خواندن هم
 نیست، به معنای بدایه و نهاییه و منظومه خواندن هم نیست! این اشتباه
 بسیار بزرگی است که خیلی‌ها مرتکب می‌شوند؛ اگر فقیه شدن و رسیدن
 به فقاہت در گرو مطالعه این آثار و دروس مرسوم حوزوی بود، زراره و
 محمد بن مسلم هم باید از فقاہت خالی می‌بودند!

۱. روح مجرد، ص ۱۶۰.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹.

اشتباه اول این آقایان، این است که تنها راه کسب علم را منحصر به علوم ظاهری کردند و این برداشت، همان طور که اشاره شد، یک مغالطه است و ناشی از بی اطلاعی از مفاهیم قرآن کریم و روایات. از طرف دیگر، ایشان معنای این روایات را هم به درستی نفهمیدند؛ سخن این روایت درباره فهم دین و تفقه در آن است؛ نخبگانی مثل مرحوم علامه طهرانی و علامه شهید مطهری و مرحوم آیه الله سید مصطفی خمینی و مرحوم آیه الله سید عبدالکریم کشمیری و... می آیند و قله های معارف اسلام یعنی توحید و ولایت خود را از مرحوم حدّاد می گیرند؛ مرحوم حدّاد کسی است که یک خط فرمایش ایشان، چند جلسه شرح و تبیین لازم دارد، حال ما بخواهیم با استناد به روایات اسلام شناسی و تفقه در دین، بگوییم شأن و منزلت مرحوم حدّاد پایین است؟! علاوه بر تمام این ها روایات یک اصل کلی به ما آموخته است:

«الْتَّائِسُ ثَلَاثَه: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلٰى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ اَشْبَاعٌ
كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُوْنَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوْا بِنُوْرِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَؤُوْا اِلٰى رُكْنٍ
وَّثِيْقٍ»^۱

مردم سه گروهند: دانشمند خداشناس، دانش جوی در راه رستگاری و فرومایگانی بی اراده و سرگردان که هردعوتی را اجابت می کنند و به هر طرف که باد بیاید به همان طرف می روند، از نور دانش روشنایی نمی گیرند و به پایگاه محکمی پناه نمی برند.

اگر کسی اهل علم نباشد، باید دستش در دست اهل علم باشد؛ زیرا

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

استاد با هدایت تکوینی و باطنی خود بسیاری از مطالبی را که سالک در سیر خود به آن نیاز دارد به او آموزش می‌دهد؛ آقای حدّاد دستشان در دست مرحوم آیه الله قاضی بود. مطالب توحیدی و اصول دین را هم مرحوم حدّاد از ایشان گرفته‌اند، آقای حدّاد ۲۸ سال خدمت آقای قاضی تلمذ کردند. در مسائل فقهی هم مرحوم حدّاد اهل تقلید بودند و دستشان در دست فقهائی مانند مرحوم شیخ هادی شیخ زین العابدین و مرحوم علامه طهرانی بوده است. یقیناً مؤلفان محترم کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی حتی در مسلک خود افراد شریف و بلند مرتبه‌ای را می‌شناسند که مجتهد نبودند و در مسائل فقهی تقلید می‌کردند، ممکن است در اصول عقائد هم هیچ وقت دستشان به کسی مانند مرحوم آیه الله قاضی نرسیده باشد اما دارای منزلت بالای دینی و نورانیت و اخلاص بالا و یا حتی مقام تشریف و... باشند که بسیاری از اهل علم از آن فضائل بی‌بهره‌اند.

تأکید آقای حدّاد بر جامعیت طلاب در عرفان و فقه

نکته دیگر این که بسیاری از سخنان علامه طهرانی در کتاب شریف نور ملکوت قرآن که ذکر شد و سایر فرمایشات ایشان که البته هم از نظر تعداد و هم از نظر تأکید، بسیار قابل تأمل است، ناظر به این مطلب است که نیکو است انسان هم در وادی عرفان، حائز مقامات بالا شود و هم در وادی علمی، شخصیتی برجسته شود، به همین دلیل آقای حدّاد همیشه تأکید می‌فرمودند که طلبه‌ها علاوه بر سیر و سلوک، خوب درس بخوانند تا بتوانند جامع باشند. ایشان اذعان داشتند جامعیتی را

که علامه طهرانی و آقای قاضی دارند، دارا نیستند، ایشان می‌فرمودند: «من در این جامعیتی که می‌بینم اول آقا سید علی قاضی بعد هم سید محمد حسین هستند.» خودشان را در این میان نمی‌دیدند. اما این موضوع ارتباطی به فهم معارف توحیدی و مباحث اخلاقی ندارد.

بیانات آقای حدّاد در شرح دعای مکارم الاخلاق در کتاب روح مجرد ذکر شده است، نکاتی که از دعای مکارم الاخلاق استنتاج می‌کنند و برداشت‌های خاصی که از بعضی از آیات و روایات بیان می‌کنند در این کتاب نقل شده است. این موارد نشان از تفقه ایشان در دین و منازلی است که به تعبیر امام کاظم علیه السلام از این دریچه طی کردند فلذا نباید دچار مغالطه شد و دین را منحصر به فقه و احکام ظاهری دانست و بحث‌های اخلاقی و معارفی را جزو تفقه در دین ندانست. نقل به مضمون عرض می‌کنم که حضرت آیه‌الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی می‌فرمودند: «از میان شاگردان مرحوم قاضی، در آن زمان، آقای آسید حسن آقای مسقطی از نظر سلوکی با مرحوم حدّاد قابل قیاس بودند، اما مرحوم مسقطی به دلیل اینکه در علوم ظاهری و فقه و حکمت هم آگاه و مسلط و استاد بودند، از این جهت بر مرحوم حدّاد فضیلت داشتند.» این یک واقعیت است که اگر مرحوم حدّاد در علوم ظاهری هم ورود پیدا می‌کردند، جامعیت بیشتری پیدا می‌کردند اما نباید فراموش کرد که مقصد اصلی رسیدن به توحید است و باقی امور در مقابل این واجب، حکم مستحب و فضل را دارند؛ خصوصاً که ایشان مدتی به تحصیل علوم حوزوی مشغول می‌شوند اما استاد بزرگوارشان حضرت آیه‌الله قاضی به ایشان می‌فرمایند که تحصیل علوم حوزوی وظیفه شما نیست.

بررسی مرتبه علمی حاج سید هاشم موسوی حدّاد

به بخش دوم کتاب، یعنی بخش «بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها» پرداختیم. در چند داستان اولی که نقل کرده بودند، نظرشان براین بود که جناب آقای حدّاد، بهره‌ای از علوم ظاهری نبرده بودند. شما نیز پاسخ دادید که طبق دستورات و مطالب رسیده از ائمه اطهار علیهم‌السلام، تنها راه کسب علم، علوم ظاهری نیست بلکه راه‌های دیگری نیز برای کسب علم وجود دارد. در ادامه نویسندگان کتاب، ادله خود بر بی بهره بودن آقای حدّاد از علم و معرفت را بیان می‌کنند که آن‌ها را بررسی خواهیم کرد. اولین شاهد مثال نیز اعتراض آقای حدّاد به مسائل حج است. آقای تولائی اگر توضیحی دارید بفرمایید.

استاد تولائی: همان‌طور که فرمودید ادعا کرده‌اند آقای حدّاد از علم فقه و اسلام‌شناسی بی اطلاع بودند و در صفحه ۲۸ کتاب بیان کرده‌اند: «در کلام مذکور علامه طهرانی درباره سید هاشم حدّاد نوشته‌اند «خود چراغی بود نورانی از علم» حال باید دید مرتبه علمی جناب آقای حدّاد در چه حدی بوده است؟ لازم است مواردی را در این رابطه ذکر نمائیم.»^۱

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۲۸.

مطلب اولی که می نویسند، اعتراض آقای حدّاد به مسائل حج است. اگر بخواهم به طور خلاصه مدعای کتاب را عرض کنم این است که می نویسند: آقای حدّاد در کتاب روح مجرّد از صفحه ۱۴۲ به بعد درباره ملاقاتشان با آیه الله حاج سید احمد فهری در گفت و گویی که با یکدیگر دارند مطالبی را بیان می کنند. در آنجا آقای حدّاد به آیه الله فهری درباره بعضی مسائل حج اعتراض می کنند. نگارندگان کتاب سیری در آثار علامه، نوشته اند:

«آقای حدّاد به احکام جزئی حج اعتراض دارند و اگر بخواهند به کسی اعتراض کنند در حقیقت باید به ائمه اطهار علیهم السلام اعتراض کنند، زیرا این مسائل از روایات ایشان صادر شده است. اگر توجّه به این احکام جزئی لازم نبود، توسط ائمه نیز بیان نمی شد. در نتیجه، بیان آن ها لازم بوده و این عبودیت و اوامر ائمه علیهم السلام، بندگی خداوند متعال است، برخلاف فرمایش آقای حدّاد که این گونه عبادت ها را عبادت مجوسی و مشرکانه می دانند.»

نگاه صحیح به احکام شرعی و عبادات

ابتدا این مطلب را به عنوان مقدمه عرض کنم که چند نوع نگاه به احکام و اعمال عبادی وجود دارد. یک نگاه، نگاه بعضی از جهله صوفی است؛ یعنی بعضی از جریان ها مانند اسماعیلی ها و باطنی ها و بعضی از جریان هایی که هیچ نسبتی با شریعت ندارند. این جریان ها یا از ابتدا به شریعت بی اعتقادند و یا بعد از مدتی شریعت را کنار گذاشته و از آن عبور می کنند. نگاه دیگر، نگاه عموم مردم مذهبی است که

کاری به عالم معنا ندارند، یعنی دغدغه اینکه نمازشان مصداق آیه ﴿تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ باشد را ندارند و به این فکر نمی‌کنند که آیا نمازشان مصداق حدیث «الصلاة معراج المؤمن» است یا نه؛ و آیا نفس در پیشگاه خداوند متعال در نماز قربانی شد یا خیر؛ این گروه صرفاً به قرائت و تعداد رکعات نماز و مستحباتی که به جا آورده‌اند دقت می‌کنند؛ یعنی به کارکرد اصلی عبادات توجهی ندارند.

شریعت مقدس اسلام و به تبع آن، عرفای بزرگوار هر دو نگاه را نفی کردند؛ زیرا اگر قرار باشد تنها به عالم معنا توجه کنیم و به اعمال عبادی بی‌اعتنا شویم در حقیقت به خدا پشت کرده‌ایم. خداوند متعال می‌فرماید بهترین راه توجه به من، همین طُرُقِی است که ذکر کردم. در نتیجه این سخن مطلقاً باطل است و هیچ محلی از اعراب ندارد. در ردّ نگاه دیگر نیز گفته‌اند مکلف با توجه استقلالی به اعمال و احکام، چیزی را در عرض خداوند متعال قرار می‌دهد. هدف از انجام اعمال شریعت، تقرب به خداوند است اما برخی در نماز و روزه و حج و دیگر عبادت‌ها به جای توجه به خدا، تنها به عمل عبادی توجه می‌کنند؛ این مسئله هیچ سازگاری‌ای با منطق و روح حاکم بر احکام و دستورات اسلامی ندارد. از این رو، آقای حدّاد می‌فرمایند: «این عبادت مجوسیت است.»^۲ مجوسیت اشاره به کسانی دارد که دو قطب برای عالم قائل بودند، قطب پاکی و نیکی و قطب شر و پلیدی، یعنی دوئالیستی^۳، عبادتی که دو

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. واژه‌ای فرانسوی (dualisme)؛ هر مذهب و آیینی که قائل به دو اصل و مبدأ باشد؛ ایزد و اهرمن، روح و ماده، ثنویت، دوگانه‌پرستی، فرهنگ فارسی عمید.

خدا و معبود دارد و دلی که دو دلبر دارد؛ یعنی هم به خدا توجه کنید هم به عبادت؛ مرحوم حدّاد می‌فرمایند: این نمی‌شود! یعنی این چنین عبادت‌کردنی حرکت کردن برخلاف اصل بندگی و عبودیت است و از این عبادات نمی‌توان توقع کمال داشت. این کلام، شبیه همان مطلب عالی جناب بوعلی است که می‌گوید: «من آثارالعرفان للعرفان فقد قال بالثانی» (کسی که عرفان راهم برای عرفان بخواهد و دنبال خدا نباشد، گرفتار ثنویت شده است).^۱

راه صحیح توجه به خداوند

راه درست توجه به خداوند متعال از دریچهٔ اعمال عبادی است، وقتی به این نگاه برسیم، عبادت ما تفاوت بسیار اساسی پیدا می‌کند. فقهای عظام احکام را تقسیم‌بندی کردند که این تقسیم‌بندی در جای خود بسیار متقن و عقلی است. هرچند ممکن است با لسان بعضی از روایات هم خوانی نداشته باشد و قابلیت تفصیل بیشتری داشته باشد. ایشان اعمال عبادی را به پنج دسته تقسیم کرده‌اند: احکام واجب، مستحب، مکروه، حرام و مواردی که مباح شمرده می‌شوند. در شریعت از مواردی که واجب و حرام است به هیچ عنوان نباید تخطی کرد و حتی فکراینکه واجب را ترک کرد یا عمل حرامی را انجام داد نباید در ذهن بیاید. مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی، آقا سید احمد کربلایی، مرحوم آیه‌الله قاضی و بلکه همهٔ بزرگان مکتب عرفانی نجف تا به امروز می‌فرمایند اولین شرط حرکت در مسیر خداوند متعال انجام

۱. شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۷۵.

جمع واجبات و ترک جمیع محرّمات است. این بزرگان بسیار به انجام واجبات مقید بودند تا جایی که آیه الله انصاری همدانی را به خودنمایی و مرحوم قاضی را به خشک مقدس بودن متهم می‌کنند.

در وادی مستحبات نیز می‌فرمایند در اموری که مستحب است ولی به حد الزام نرسیده است، اصل اول توجّه به خداوند متعال است. ما آن چیزی را انتخاب می‌کنیم که توجّه ما به خداوند متعال را که هدف همه واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات است، تقویت کند. صحبت آقای حدّاد نیز درباره مستحبات حج است و اینکه بسیاری از فروعاتی که ائمه علیهم‌السلام مطرح کرده‌اند، ناظر به مستحبات است. نظر ایشان این نیست که واجبات را انجام ندهید، صحبت درباره واجبات نیست، بلکه موضوع این است که برخی مستحبات، توجّه انسان را از خداوند متعال دور می‌کند. باید حواسمان باشد تا به اسم عمل مستحب، هدف احکام شرعی را که توجّه به خداوند متعال است از دست ندهیم. در کتاب شریف نور مجرّد آمده است:

«مسأله توجّه تامّ به توحید و حضور قلب در حین انجام اعمال آنقدر از دید مرحوم والد رحمته‌الله مهمّ بود که در حجّ آن را بر هر چیز دیگری مقدّم می‌دانستند و همه چیز را با آن محک زده و می‌سنجیدند. و اوامری را که در شرع مقدّس نسبت به توجّه به خداوند در حجّ وارد شده است، حاکم و مفسّر برخی از دیگر روایات می‌دانستند، به طوریکه دائره ترخیص برخی از اعمال را بر اساس همین مسئله مشخص می‌فرمودند. یکی از تلامذه ایشان از اهل علم که روحانی کاروان نیز بودند، نقل کردند: در سفر حجّ

خدمتشان رسیدم و پرسیدم: ضرورتی که مجوز آنست که انسان از طواف در میان بیت و مقام ابراهیم علیه السلام عدول کرده و از پشت مقام طواف نماید چه حدی است؟ فرمودند: در مواردی که فشار جمعیت آن قدر باشد که طواف در بین مقام و بیت مانع از حضور قلب شده و توجه را از انسان سلب کند. بر همین اساس به عالمان دینی که وظیفه راهنمایی و ارشاد حجّاج را برعهده دارند سفارش می فرمودند که زائرین را با حقیقت حجّ آشنا نموده، آنها را از طریق قشرو پوخته اعمال به لب و مغزآن برسانند و از احتیاطهای بی جا و بیان احکام به صورت سخت و طاقت فرسا که شیرینی و حلاوت آن اعمال را به تشویش و اضطراب و جدائی از خداوند تبدیل مینماید، برحذر باشند. احتیاط در همه جا مطلوب است، ولی احتیاط در عملی که اساس آن بر توجه تامّ به خداوند متعال است، اگر منجر به غفلت شود منافی روح عمل و مخالف احتیاط می باشد.»^۱

نکته ای که آقای حدّاد به آیه الله فهری تذکر دادند و یا این فرمایش مرحوم علامه طهرانی، یک مطلب کاملاً فقهی و طبق ضوابط است. آقای حدّاد به ایشان متذکر شدند که آنچه در فقه به عنوان اصالة الطهارة آمده است کار شما را راحت کرده است. تمام فقها بر این نظر متفق اند که حکم همه آبها طهارت است مگر اینکه به یقین برسیم که نجاستی به آن رسیده است. حال چرا باید ایشان نسبت به آبی که

به لباسشان ترشح کرده نگران باشند و اصل برنجاست بگذارند؟ این کار تغییریک حکم شرعی از اصالة الطهارة به اصالة النجاسة است! علاوه براین، ما در حج یک امر توجه به خداوند متعال داریم و همچنین مجموعه‌ای از اوامر مختلف دربارهٔ مستحباب دیگر، در فریضة حج کدام اصل است؟ توجه به خداوند متعال. به تعبیر دیگر این توجه اهم است و انجام سایر مستحبات مهم و در تعارض بین اهم و مهم، مهم ساقط می‌شود.

علاوه بر مطلب قبل، این دقت عالی نیز در فرمایش مرحوم علامه رحمته الله مشاهده می‌شود که در مواقعی، احتیاط کردن خلاف احتیاط است و مسئله احتیاطات حج از این قبیل است. چه احتیاطی در دین توصیه شده است؟ احتیاطی که مقرب به خداوند متعال باشد. اگر احتیاط مانع حضور قلب باشد و ضریب اهمیت آن هم پایین باشد احتیاط در ترک احتیاط است؛ منظور از ضریب اهمیت چیست؟ فرض کنید در مسئله مال حرام، ممکن است احتیاط کسی مانع حضور قلبش بشود، اما لسان ادله در این زمینه لسانی است که اجازه ورود مال حرام به زندگی مؤمن را نمی‌دهد، برای همین در این موارد می‌گوییم شاید این احتیاطات مالی در کوتاه مدت تمرکز و توجه انسان را مختل کند، اما اثر مال حرام در درازمدت چنان زیاد است که جا دارد این حضور قلب مقطعی دچار خدشه شود تا در بلند مدت تقرب انسان به سوی خداوند متعال دچار مشکل نشود. اما حداقل در بسیاری از احتیاطات حج و مسئله مورد بحث مرحوم آية الحق حاج سید هاشم حداد و آية الله فهری مسئله چنین نیست.

نظر مرحوم حدّاد دربارهٔ اصل عبادات

بعد از این مقدمات، متن اصلی این ماجرا را در انتهای صفحه ۱۴۲ کتاب روح مجرّد می‌خوانیم:

«یک شب که بارفقا به مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گردهم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشّحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیّر نموده بود که: خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد توبه جای آوریم، ببین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذرانند؟! من به او پرخاش کردم [آقای حدّاد به سید احمد زنجانی پرخاش می‌کنند] و گفتم: مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت، آن مرد بزرگ به او گفت: ما عَلَّمَكُم أُسْتَاذَكُم؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟» مرید گفت: عَلَّمَنَا أُسْتَاذُنَا بِالْتِزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ! «استاد ما، التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است!» [به ما یاد داده است که واجبات را انجام دهیم، طاعت‌ها را گردن نهیم و گناهان را پاک کنیم. خودمان را از لوث گناهان پاک کنیم] آن بزرگ گفت: تَلُكْ مَجُوسِيَّةٍ مَعْضَه، [این قائل شدن به مجوسیت محض است یعنی دو خدا داشتن، یک دل و دو دلبر داشتن]، هَلَا أَمَرَكُمُ بِالْتَبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرِفْضِ مَا سِوَاهُ؟!... «چرا شما را امر نکرد تا

یک‌سره به سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا؟!»^۱

ایشان می‌فرمایند باید در دل انجام همه واجبات و ترک محرمات، توجّه به خداوند متعال باشد. در این بین، چیزی جز خدا را در نظر نگیریم، در برابر خدا به عبادت توجّه نکنیم و از ابتدا تا انتهای عبادت به صحت و بطلان آن عمل ننگریم، تا بتوانیم به این مرتبه برسیم که عبادت ما ﴿تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ و معراج المؤمن شود.

مانند ما که فقط دقت داریم در قرائت نماز صاد را صاد بگوییم و صاد را سین تلفظ نکنیم.

استاد تولائی: البته طبق نظر علما و بزرگان باید قرائت نماز را درست آداء کرد و لازم است احکام را به درستی یاد گرفت. اما احکام عرفی است و دقت‌های عقلی و ریاضی وار در آن‌ها جای ندارد مگر از متن دینی چنین دقتی را احراز کنیم. آقای حدّاد به این تعامل ریاضی وار با احکام، خرده می‌گیرند و می‌فرمایند:

«آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض می‌کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می‌نمائید؟! چرا مردم را از خدا می‌برید و به اعمالشان سوق می‌دهید؟! مگر دین رسول الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود: **بُعِثْتُ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ سَهْلَةٍ**. «من بر

شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل اِغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده‌ام.»؟! مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند: هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آن وقت که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی؟! شما مطلب را واژگون نموده‌اید.»^۱

ایشان به آیه‌الله فهری می‌فرمایند که این تعامل شما با احکام، خلاف فقه شیعه است. این چراغ نورانی از علم، این شخصیتی که تا سیوطی بیشتر نخوانده، به یک فقیه، درس فقه می‌دهد و اتفاقاً به مبحثی اشاره می‌کند که همه فقها در این زمینه متفق القول اند و بحث اصالة الطهارة را همه علمای شیعه قبول دارند.

«شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گویید: همه چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم! چرا دست از سر مردم بر نمی‌دارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمَحَه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجّه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟»^۲

۱. روح مجرد، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۴.

تأکید سیدبن طاووس بر توجّه به خداوند در عبادات

راجع به نماز جماعت روایات بسیار داریم که فضیلت نماز جماعت با نماز فرادا قابل قیاس نیست اما وقتی از فقیهی مانند سیدبن طاووس می‌پرسند اصل در نماز، نماز جماعت است یا نماز فرادا؟ ما چون دستمان از دقت‌های بزرگان خالی است، می‌گوییم همه روایات می‌گوید نماز جماعت! اما فقیهی مانند سیدبن طاووس که احدی نمی‌تواند در فقهات ایشان شک کند؛ می‌فرماید: اصل حضور قلب است؛ اگر حضور قلب در نماز جماعت و فرادا یکسان بود نماز جماعت، و الا نماز فرادا؛ اگر به دلیل حضور در نماز جماعت حضور قلب و توجهتان به نماز از دست می‌رود بهتر است نماز را فرادا بخوانید. سؤال پرسیدند آیا در مشاهد مشرفه نماز خواندن پرفضیلت است یا در منزل؟ می‌فرمایند: ببینید حضور قلب در کجا بیشتر است. جناب سید در یک مطلب عرشی می‌فرمایند:

«وَأَمَّا اخْتِيَارُ مَكَانِ الصَّلَاةِ فَالْأَفْضَلُ لِدَلِّكَ مَا كَانَ بِقَلْبِهِ فِيهِ حَاضِرًا
وَالْعَبْدُ فِيهِ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالْقَلْبِ ذَاكِرًا لِأَزْمًا حَقَّ الْحُرْمَةِ الْجَالِيَةِ الْإِلَهِيَّةِ
وَأَدَبٌ ذُلُّ الْعُبُودِيَّةِ وَأَقْرَبُ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَالِاخْتِصَاصِ، بَعِيدًا مِنَ
الشَّوَاعِلِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ عَنِ وَقُوفِهِ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَاهُ وَمَالِكِهِ جَبَّارِ
الْجَبَابِرَةِ وَمَالِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَيَكُونُ صَادِقًا فِي اخْتِيَارِهِ لِدَلِّكَ
الْمَكَانِ لِحُدُومَةِ الْمَلِكِ الدِّيَانِ، وَمَعْنَى قَوْلِي صَادِقًا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ
مُوَافِقَةً لِعِلَانِيَّتِهِ فِي أَنَّهُ مَا قَصَدَ الْحُضُورَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالْوُقُوفَ فِيهِ
إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَطَلَبَ مَرَاضِيهِ. وَلَقَدْ رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ: أَنَّ
عَبْدًا مِنَ الْخَوَاصِّ وَأَهْلِ الْإِخْتِصَاصِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَى

الانفرادِ وِ بِالْقُرْبِ مِنْهُ شَجَرَةٌ يَسْكُنُ فِيهَا أَطْيَارٌ فَتَنْقَلُ مُصَلَّاهُ إِلَى تَحْتِ الشَّجَرَةِ لِيَسْتَأْنِسَ بِالشَّجَرَةِ وَتَغْرِيدِ الطَّيْرِ فِي الأشْجَارِ فَعَوَّتِبَ مِنْ جَانِبِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَقِيلَ لَهُ: أَمَا كَانَ فِي الأُنْسِ بِنَا مَا يُغْنِيكَ عَنِ الشَّجَرَةِ وَالتَّطْيُورِ فَتَابَ وَعَرَفَ أَنَّهُ قَدْ خَاطَرَ بِذَلِكَ الأُنْسِ الْمَذْكُورِ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي أَحَادِيثِ أَهْلِ المُحَاسَبَةِ وَذَوَى المُرَاقَبَةِ: أَنَّ بَعْضَهُمْ كَانَ يُصَلِّي بِنَشَاطٍ وَاهْتِمَامٍ وَانْبِسَاطٍ فَقَالَ: يَا رَبِّ هَلْ بَقِيَ عَلَيَّ مِنَ الإِقْبَالِ فِي الصَّلَاةِ مَا أَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الإِسْتِدْرَاكِ قَبْلَ المَمَاتِ؟ فَقِيلَ لَهُ: نَعَمْ إِنَّكَ تَسْكُنُ إِلَى نَسِيمِ الأَسْحَارِ وَ يُنَشِّطُكَ لَنَا غَيْرُنَا وَمَا هَكَذَا تَكُونُ صِفَاتُ خَوَاصِّ الأَبْرَارِ فَعَكَ شَرِيكَ لَنَا فِي خِدْمَتِكَ وَبَاعِثٌ آخَرَ غَيْرُ مَا أَرَدْنَاهُ مِنْ إِخْلَاصِ عِبُودِيَّتِكَ. أَقُولُ: وَإِنْ كَانَ حَالُ هَذَا العَبْدِ المُكَلَّفِ قَوِيًّا فِي الإِمْكَانِ إِلَى أَنَّهُ لَا يَحْتَلِفُ إِخْلَاصُهُ وَ اخْتِصَاصُهُ بِمَكَانٍ دُونَ مَكَانٍ فَالْأَفْضَلُ لَهُ اتِّبَاعُ الشَّرْعِ فِي تَفْضِيلِ أَمَاكِنِ الصَّلَاةِ وَ تَفْضِيلِ مَحَآلِّ الدَّعَوَاتِ وَ أَفْضَلُهَا بِيُوتِ اللَّهِ تَعَالَى وَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ مَسَاجِدُهُ الخَاصَّةُ لِعِبَادَتِهِ وَ أَفْضَلُ المَسَاجِدِ مَسْجِدُ الحَرَامِ وَ مَسْجِدُ المَدِينَةِ.»^(۱) (و اما انتخاب مکان نماز، بهترین مکان برای نماز جائی است که نمازگزار در آن با قلبش حضور پیدا کند و بنده در آن مکان با قلب خود به ذکر خداوند متعال مشغول شود و حق حرمت و جلالت الهی و ادب ذلت و خاکساری عبودیت را به جا آورده و به اخلاص و بریدن از غیر خدا نزدیک تر باشد و از شواغل باطنی و ظاهری دور باشد، شواغلی که او را از ایستادن در نزد مولا و مالکش که بزرگترین بزرگان و مالک دنیا و آخرت است

مشغول می‌دارد. و در انتخاب آن مکان برای خدمت و عبادت خداوند صادق باشد، و معنای آنکه می‌گویم صادق باشد آنستکه باطنش با ظاهرش موافق باشد در اینکه آن مکان را فقط برای خداوند اختیار نموده است.

و در برخی احادیث دیده‌ام که: بنده ای از خاصان درگاه الهی خداوند را به تنهایی عبادت می‌نمود و در نزدیکی او درختی بود که بر آن پرندگانی بودند و او محلّ نماز خود را به زیر درخت منتقل نمود تا با درخت و صدای زیبای پرندگان انس گرفته و از آن متمتع شود. پس از جانب خداوند متعال مورد عتاب قرار گرفت و به او گفته شد: آیا در انس با ما برای تولّدت و خیری نبود که تو را از تمتّع به درخت و صدای پرندگان مستغنی نماید؟ و وی توبه نمود و فهمید که با انس و تمتّع از درخت، خود را به خطر انداخته است. و در حکایات اهل محاسبه و صاحبان مراقبه دیده‌ام که: بعضی از آنان با نشاط و شوق و اهتمام عبادت می‌کرد و نماز می‌گزارد. به درگاه الهی عرض کرد: پروردگارا آیا در اقبال به نماز چیزی را فروگذار کرده‌ام که محتاج آن باشم که تا قبل از مرگ آن را تدارک کنم؟ به او گفته شد: آری! تو با نسیم سحرها آرامش و نشاط می‌یابی، و غیر ما تو را برای ما به نشاط در می‌آورد و خواصّ از ابرار اینچنین نیستند. پس تو در خدمت و بندگی ما شریکی داری و غیر از آنچه ما از تو در عبودیت خالصانه می‌خواهیم امر دیگری نیز در برانگیختن و تحریک تو تأثیر دارد. من می‌گویم: و اگر حال بنده قویّ بود به طوری که اخلاص او و انقطاعش به

خداوند در این مکان و آن مکان تفاوتی نداشت، افضل برای او آنست که مکانهایی را که در شرع تفضیل برای نماز و دعا داده شده است تفضیل دهد و افضل آنها خانه‌های خداوند تعالی و مساجد اوست که مختص به عبادت می باشد و افضل مساجد مسجد الحرام و مسجد مدینه است.^۱

با این حال باید توجه داشت که اصل نماز خواندن را نمی توان به حس معنوی و حضور قلب وابسته کرد. بعضی از مستحبات نیز چنین است که حتی بدون حضور قلب بهتر است به جا آورده شود؛ مثلاً بیداری در اواخر شب یا بین الطلوعین از مستحبات مؤکد است و بسیاری از بزرگان تأکید بر عدم ترک آن کرده اند؛ حالا کیفیت اجرای آن با توجه به شرایط ممکن است تغییر کند، مثلاً فرموده اند: اگر حال نداری نماز شب بخوانی، رو به قبله بنشین و متوجه به خدا باش، یا اگر در بین الطلوعین نمی توانی ذکر بگویی یا قرآن بخوانی، امورات جاریه ات را انجام بده، اما بیدار باش!

شرط امر به معروف و نهی از منکر از نظر آقای حدّاد

دومین نمونه ای که جناب آقای هاشمی نسب و آقای حدّادی به عنوان علم نداشتن آقای حدّاد مطرح کردند شرطی است که آقای حدّاد برای امر به معروف و نهی از منکر گذاشتند. در این باره نیز توضیحی بفرمایید.

۱. نور مجتّد، ج ۲، صص ۳۳۹ و ۳۴۰.

استاد تولائی: اصل عبارت آقای حدّاد در صفحه ۶۳۵ کتاب روح مجرّد آمده است. علامه طهرانی از مرحوم حدّاد نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمودند:

«نجاست را به غیر بزَن! چرا به خودت می‌زنی؟! هر موقعی که می‌بینی در اصلاح امری از امور، اعمّ از امور خانوادگی و داخلی و یا امور اجتماعی و خارجی، امر دایراست میان آنکه آلودگی و فساد بر نفست وارد شود یا بر غیر، آن آلودگی را برای نفس خودت مپسند که دیگر قابل جبران نیست! اگر در جایی دیدی امر به معروف و نهی از منکری را که می‌نمایی مستلزم عصبانیت و پریشان شدن افکار و درهم ریختن صفای ذهن توست، و این ضررش برای تو بیشتر است از ضرری که به وی در اثرا تیان آن جرم و جنایت وارد می‌شود؛ دست از این کار بردار و درباره آن مگرد! این ضرر وارد در حکم نجاستی است که بر نفس تو وارد می‌شود؛ چرا آن را بر خود می‌پسندی؟! بگذار ضرر برد دیگری بخورد و وی نجس شود! و خلاصه امر، طهارت نفس انسان بر هر چیز مقدّم است، و انسان حق ندارد به جهت رعایت مصالح خارجی، خودش را آلوده نماید. زیرا تطهیر و تزکیه نفس در فعل و حال، مورد طلب و سؤال و مؤاخذه می‌باشد؛ اما رسیدگی به امور اجتماعی و سعی در حوائج مردم و تدریس و کسب و امثالها، اموری است که در صورت امکان مورد بازخواست و بازپرسی واقع می‌شود، نه در هر صورت، گرچه در شرایط

غیرممکنه باشد. در این صورت، اگر کسی می‌داند و می‌بیند در اثر وارد شدن در این امور نفسش آلوده نمی‌شود و از ترقی و تکامل و توحید و ایمان و ایقان و اطمینان خاطر و سکون دل و اندیشه باز نمی‌ماند، مسلماً بر او لازم است که به حوائج خلق خدا علی قدر الإمكان، قیام و اقدام نماید؛ و اما اگر دید که دخول در این امور مستلزم از کیسه خوردن است و سرمایه‌های الهی را از دست دادن است، یعنی مستلزم غفلت از خدا، و گنج و منگ شدن در امور دنیا و زخارف آن و غوطه خوردن در عالم کثرات است، در این فرض، بر او جائز نیست که خود را بدین امور بفروشد و مبادله نماید.»^۱

عبارت طولانی است و أدله را نیز در ادامه ذکر می‌فرمایند.

تأیید روایی شرط امر به معروف آقای حدّاد

دو نویسنده محترم فرمودند که آقای حدّاد برای امر به معروف و نهی از منکر شرطی گذاشتند که این شرط عملاً میسر نمی‌شود، پس ایشان به نوعی فرمودند امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی صفحه ۳۴ آمده است:

«امر به معروف و نهی از منکر جزو فرائض مهم دینی است و فقهاء عظام در کتب فقهی شرایط و خصوصیات آن را از

احادیث استخراج کرده و بیان نموده‌اند. اگر به کتب مربوطه مراجعه شود در هیچ کتاب فقهی این فریضه الهی را مشروط به عدم پریشانی افکار نشده است و هیچ حدیثی از امامان معصوم علیهم‌السلام پریشانی افکار را مجوز ترک این فریضه بسیار مهم الهی نشمرده است علاوه آنکه در غالب موارد امر به معروف و نهی از منکر، ناراحتی و پریشانی فکری برای امر به معروف و ناهمی از منکر پدید می‌آورد چون روشن است وقتی کسی مشغول ارتکاب گناه است، مانع شدن و نهی از آن، با طبع گنه‌کار سازگار نیست قهراً در مقابل ناهمی موضع‌گیری می‌کند و تبعاً ناخوشایندی ناهمی از منکر را در پی خواهد داشت در این صورت اگر توصیه‌ی آقای حدّاد عملی شود لازمه‌اش آن است که در بسیاری از موارد، فریضه امر به معروف و نهی از منکر ترک گردد.»^۱

نویسندگان کتاب می‌نویسند در هیچ روایتی ائمه علیهم‌السلام نفرمودند که پریشانی افکار، مجوز ترک فریضه امر به معروف است! البته ظاهراً یا روایات را ندیدند یا فرصت نکردند آن‌ها را بخوانند! یک نمونه آن حدیث معروفی در نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^۲.

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۳۱.

۲. خطبه ۶۹ نهج البلاغه، نکوهش سستی یاران.

منع ایثار در امور اخروی

همهٔ اعمال در شریعت برای قصد قربت و تقرّب عبد به خداوند متعال وضع شده است، لذا عملی نداریم که منافی قُرب الهی باشد. این از مسلمات شریعت اسلامی است. اگر فقها نفرمودند، به علت بداهت مسئله است نه اینکه این مطلب شاذ باشد. دربارهٔ ایثار، بزرگان سخنان بسیار گفته‌اند تا جایی که آیه‌الله انصاری همدانی فرمودند: «بهترین کار برای قرب الهی و مؤثرترین کار در سیر و سلوک الی الله، مسئلهٔ ایثار است.» سنگ بنای سلوک الی الله مسئله ایثار است. در این مورد هیچ شکی نداریم منتها همهٔ فقها به این مسئله تأکید دارند که ایثار در امر دنیا ممدوح است ولی دربارهٔ آخرت چنین چیزی معنا ندارد. مؤمن نمی‌تواند بگوید من بهشت خود را می‌فروشم و تبدیل به جهنم می‌کنم تا دیگری به بهشت برود. تمام فرمایش آقای حدّاد نیز دربارهٔ این موضوع است که ما اجازه نداریم به سبب دنیا و آخرت دیگران، آخرت خود را خراب کنیم اما اشکالی ندارد دنیای خود را برای بهشتی شدن دیگران خراب کنیم. مگر حضرت خدیجه ع.ا.س. این کار را نکردند؟ دنیای خود را خراب کردند و از آن موقعیت و جایگاه به دشواری‌های شعب ابی طالب رسیدند. ایشان از آن مکانت و ثروتی که داشتند به خاطر رسول خدا ص.ا.ع. گذشتند و ثروت خود را خرج اسلام کردند تا دیگران مسلمان شوند؛ اما این به آن معنا نیست که شارع، عملی را وضع و تشریح کند که به جای مقرب بودن، مُبَعَد از خداوند متعال باشد. آقای حدّاد نیز به همین نکته اشاره می‌کنند که شما

حق ندارید آخرت خودتان را خراب کنید برای آباد کردن دنیا یا آخرت دیگران.

شبهه منافات سیرو سلوک معنوی با فعالیت های اجتماعی

این شبهه متداولی است که در آن، نظراهل عرفان را تحریف کرده و ادعا می کنند: «دروادی عرفان برای اینکه به سیرو سلوک معنوی لطمه ای وارد نشود، باید کار اجتماعی را تعطیل کرد!» کسانی که چنین عقیده ای را به عرفان نسبت می دهند باید ملتفت باشند که این کار از مصادیق بارز تحریف است. شاگردان مرحوم آیه الله حاج ملاحسینقلی در عرصه های مختلف ثابت کردند که در مواقع ضرورت و نیاز، عرفان بیش از همه جریانات دیگر نمود اجتماعی داشته است، در جنگ با انگلیس و... این شاگردان حاج ملاحسینقلی بودند که درخشیدند و برای همیشه برای ادعاها خط بطلان کشیدند. فعالیت های سیاسی و اجتماعی مرحوم علامه طهرانی که ذکر شد، خود نمود بارز تفکر ایشان و مکتب عرفانی نجف است. راه دور نرویم؛ مگر رهبر فقید انقلاب نماینده بارز حکمت متعالیه و عرفان محیی الدینی نیستند؟! رهبر معظم انقلاب را جز در فضای مکتب عرفانی نجف می توان در نظر گرفت؟! آخرین نسخه ای که از مکتب عرفانی نجف در خاطر دارم، درس تفسیر آیه الله حسینی طهرانی است که تحت عنوان «جذبه عشق» منتشر شده است. این کتاب به این موضوع پرداخته است که کار اجتماعی چگونه با سیرو سلوک و حرکت به سمت خداوند متعال سازگار است. ایشان در کتاب جذبه عشق می فرمایند که نکته همان است که

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: انسان ساعات خوشش را برای خدا بگذارد. همان که در نامه به مالک اشتر فرمودند: آن خلوت با خدا را در بهترین ساعات روز خود داشته باش، و از آن ساعات مدد بگیر تا بتوانی در ساعات دیگر روز که مشغول فعالیت اجتماعی هستی حضور قلب خود را حفظ کنی. در کتاب شریف جذبه عشق، منطق عرفان در رابطه با جمع میان سیرو سلوک و کار اجتماعی و... تشریح شده است، در این کتاب پس از بیان روایاتی در فضیلت خلوت و ملازمت با منزل، فرموده‌اند:

«در منطق اسلام و در برنامه یک فرد مسلمان، کمک به محرومین و نیازمندان حتماً باید قرار داشته باشد، کارهای عام المنفعه حتماً باید باشد، و مؤمن هم باید دائماً مشغول این قبیل کارها باشد؛ همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام دائماً به این کارها مشغول بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام با کدّ یمین و عرق جبین خویش هزار بنده را در راه خداوند آزاد کردند! یعنی حضرت کار می‌کردند و نتیجه کارشان را صرف آزاد کردن بنده‌ها می‌نمودند. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»، (کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام ندارد، اصلاً مسلمان نیست!) پس اگر هم اولیاء دین در جایی مانند روایات گذشته، امر به ملازمت خلوت می‌نمایند، مراد این است که: مؤمن اولاً: از رفت و آمدهای اضافه اجتناب کرده و در غیر موارد نیاز در خلوت خود و در منزل آرام بگیرد. و ثانیاً: در مواردی که وظیفه است در جامعه تردد نموده و

کارهای خیر انجام دهد، در عین اشتغال به امور اجتماعی در درون قلب خود از خلوت بیرون نیاید. مؤمن باید در تمام اوقات، در خلوت خودش بوده و به فکر تهذیب نفس باشد؛ درس و مباحثه و کسب و کار هم نباید مؤمن را از اهتمام به نفس خود باز دارد!۱

پس در منطق اسلام و عرفان شیعی فقاهتی اصلاً صحبتی از ترک امور ضروری نیست، صحبت در مدیریت آن است. مرحوم آقای حدّاد می‌فرمایند: از کیسه خرج نکن! اگر کسی مُکْتَسَباتی داشته باشد و نخواهد از وجودش جدا شود، آن طهارت را در شب کسب کند و در روز خرج کند، این مانعی ندارد. در خلوت‌ها و بین الطلوعین‌ها کسب کند، در روز با آن نوری که خداوند برای مؤمن قرار می‌دهد فعالیت‌های اجتماعی را در حدی که شریعت برای او معین کرده انجام دهد، البته در شریعت هم گفته نشده است که همه مؤمنین از ابتدای صبح تا انتهای شب در خیابان، امر به معروف و نهی از منکر کنند و قطعاً امر به معروف و نهی از منکر شرایط مفصلی دارد.

رد ادعای مشروط دانستن عدم پریشانی در امر به معروف

مطلب دیگری که در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی آمده این است که آقای حدّاد شرط امر به معروف و نهی از منکر را عدم پریشانی افکار دانسته‌اند. این مطلب دروغ است؛ زیرا آقای حدّاد می‌فرمایند اگر ضروری که به نفس می‌رسد از ضروری که از شخص

۱. جذبه عشق، صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

دفع می‌شود بیشتر باشد، امر به معروف را ترک کنید. ایشان نمی‌گویند اگر مطلقاً ضرری به واسطه امر به معروف به شما رسید آن را ترک کنید. ممکن است گاهی امر به معروف و ناهی از منکر به واسطه این عمل دچار پریشانی افکار شود، منتها جان یک انسان در خطر باشد یا آبروی یک مؤمن در حال هتک شدن باشد، این مسائل بسیار مهم‌تر از پریشانی افکار است. در این مواقع باید طبق فرمایش ایشان امر به معروف و نهی از منکر کرد. ایشان تصریح می‌کنند که اگر کاری که انجام می‌دهید ضررش برای شما بیشتر از ضرری است که به طرف مقابل وارد می‌شود، آن را انجام ندهید. ایشان مطلقاً امر به معروف و نهی از منکر را نفی نمی‌کنند و این مطلب یک سوء برداشت است. سخن در سنجش نفع و ضرر و تزاخم است که این هم از فرط وضوح نیاز به تذکر ندارد.

علامه طهرانی مخاطب آقای حدّاد درباره امر به معروف

این مطلب نیز مهم است که مخاطب این نکته چه کسی است. آقای حدّاد این نکته مهم عرفانی و اخلاقی را به یک عارف فقیه اسلام شناس مانند علامه طهرانی می‌گویند، انسانی که دائماً در حال مراقبت و مواظب هستند. باید گفت توضیح مطلب این است که اگر این امر، یقینی باشد و فرض کنیم هر امر به معروف و نهی از منکری که واجب می‌شود موجب اضطراب شما و از بین رفتن حضور قلب شما شود و نفی خواطرها را به هم بزند، این مقطعی است، منتها یقیناً امر به معروف و نهی از منکر نورانیّت دارد و امکان ندارد که شارع امری را تشریح بکند که مقرّب به خدا نباشد. انسان در اثر امتثال هر امری که

خداوند متعال وضع می‌کند، نورانیت حاصل می‌کند و به اندازه همان کار به خداوند نزدیک می‌شود. ایشان می‌فرمایند: نگاه کن و برآورد داشته باش، اگر برآیند این کارها باعث شد از خدا دور شوی، نشان می‌دهد که یک جای کار می‌لنگد. حالا یا مراقبه‌ات درست نبوده، یا نماز شبست درست نبوده، یا امر به معروف و نهی از منکر تو درست نبوده. اگر دیدی این کدورتی که در این لحظه پیش می‌آید در مقابل نور آن کاری که انجام دادی قابل مقایسه نیست، آن نور غلبه دارد و انسان باید در این وادی قرار بگیرد.

شخصیتی مانند علامه طهرانی مراقبه تام دارند و می‌توانند واردات نفسشان را بسنجند؛ اما ما که در افق علامه طهرانی نیستیم باید بر حالات خودمان دوام و مراقبه داشته باشیم و بیشتر توجه کنیم و به تعبیری «پاسبان حرم دل و قلب خودمان باشیم» و حالات خودمان را دائماً بررسی کنیم و برای اصلاح دیگران به نفس خود ضرر نزنیم و نفس خود را دچار فساد و خرابی نکنیم. وظیفه مؤمن مراقبه دائمی است تا بتواند کم‌کم خود را در افق معنویت قرار دهد. این لب کلام آقای حداد است. پس معلوم شد که حضرت آقای حداد نفرمودند هر وقت پریشانی برایت حاصل شد امر به معروف و کارهای اجتماعی را ترک کن! بلکه ایشان می‌فرمایند: اگر کاری که می‌کنی ضرر معنویت برای تو بیشتر از نفع طرف مقابل است آن را ترک کن! این دستور دقیقاً ترجمه‌ای است از «لا أرى إصلاحكم بإفساد نفسي» أمير المؤمنين عليه السلام. البته طبعاً تشخیص این مطلب دقت زیادی می‌طلبد؛ و در کوتاه مدت برای برخی که عنایات الهی شامل حالشان شود یا اهل مراقبه تفصیلی باشند قابل تشخیص

است و در بلندمدت برای عامه معلوم می‌شود.

اگر شخص مقابل مشغول معصیت است مسلماً ضرر گناه او از آشفتگی روحی ما بیشتر است و اگر نهی از منکر مکروه است باید بررسی کرد که آیا مکروه او بیشتر ضرر دارد یا برهم خوردن حال توجه و آشفتگی روحی ما. پس نهی از منکر در منکرات حرام در جای خود باقی است و در مکروهات نیاز به بررسی و سنجش دارد.

جا دارد بر این نکته نیز تأکید کنیم که ما، چه مخالف مرحوم علامه طهرانی باشیم و چه به ایشان ارادت داشته باشیم، چه معتقد باشیم ایشان در زمره سالکان طراز اول نبودند و چه معتقد باشیم ایشان انسان کامل هستند، نمی‌توانیم علمیت ایشان را انکار کنیم؛ مرحوم علامه شخصیتی است که تمام اساتید ایشان بر حدت ذهن و توانایی علمی بالای ایشان صحه گذاشته‌اند. مرحوم آقای حدّاد هم، فارغ از اینکه مطالب روح مجرد را درباره‌ی ایشان صادق بدانیم یا نه، بالاخره شخصی مورد احترام اهل علم و سلوک بودند و هیچ‌کس مطالب ایشان را سطحی نمی‌داند. با این اوصاف کتاب روح مجرد کتابی است که علامه طهرانی در وصف مرحوم حدّاد نوشته‌اند! آن‌هم کتابی که رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «آقا سید محمد حسین این کتاب را به عنوان یک تحفه برای ما گذاشت و رفت»؛ پس عقل حکم می‌کند که این کتاب شریف را با اندکی دقت بخوانیم، طبیعی است اگر باری دقتی کامل به سراغ این کتاب برویم، از اول تا انتها ممکن است برایمان سوء تفاهم پیش بیاید. حالا اگر شخصی خدایی نکرده از ابتدا بانیتهای غیر علمی به سراغ کتاب برود که وضع بیش از پیش مشخص است!

اشکال به نظر مرحوم حدّاد دربارهٔ لعن

سومین مطلبی که نویسندگان کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی به عنوان نمونه و شاهد بر عالم نبودن آقای حدّاد در علوم ظاهری بیان کرده‌اند نقدی است که آقای حدّاد به لعن داشتند.

استاد تولائی: البته آقای حدّاد نقدی به لعن ندارند بلکه نویسندگان به دلیل بی‌توجهی به عبارات، مطلب را به‌گونه‌ای دیگر فهمیده‌اند. اصل مطلب این است که بعد از زیارت عاشورا و دعای علقمه با آن لعن‌های شدیدی که در دعا بیان شده، شخصی از آقای حدّاد سؤال می‌کند:

«روز تاسوعا که در منزلشان زیارت عاشورا خوانده شد و بعد از صد لعن و صد سلام و نماز زیارت، دعای علقمه قرائت شد در پایان دعا یکی از حضار پرسید که این لعنت‌های شدید و نفرین‌های آکیده با این مضامین مختلف چگونه با روح حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که کانون رحمت و محبت است سازش دارد؟» آقای حدّاد نیز پاسخ می‌دهند: «این دعا همه‌اش طلب خیر است و رحمت، گرچه به صورت عبارت و کلام، نفرین و لعنت می‌نماید.»^۱

صحبت دربارهٔ دعای علقمه است که گویا این‌گونه برداشت کردند که آقای حدّاد لعن و نفرین را مطلقاً طلب خیر و رحمت می‌دانند.

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۳۲.

نویسندگان کتاب بعد از نقل این قسمت از کتاب شریف روح مجرد می‌نویسند:

«اولاً: این گفته که همه نفرین‌ها و لعن‌ها خیر است مبتنی بر نظریه وحدت شخصی وجود است زیرا بنا بر مبنای مذکور وجود، خیر محض است و شرور عدمی محاسبه می‌شوند و آنچه در عالم از شرور و مضار مشاهده می‌کنیم خیر قلمداد می‌شوند ولی ما در ابتدای بخش سوم توضیح خواهیم داد که ایده وحدت شخصی وجود مبتنی بر کشف و شهودی است که حجیت ندارد. ثانیاً: این گفته که به طور کلی تمام لعنت‌هایی که خداوند می‌کند یا در لسان پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين عليهم السلام وارد شده همگی خیر است صحیح نمی‌باشد زیرا اگر به آیاتی که لعن و نفرین می‌نماید توجه شود خداوند متعال مرادش را از لعن بیان فرموده که به روشنی عدم خیریت در آن نمایان است... ثالثاً: این گفته که محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات او (ظالم) دفع ضرر است و دفع ضرر در حقیقت نفع است، دقیق نیست چون محدود کردن قدرت و سلامتی و حیات ظالم، دفع ضرر از سایرین است و در حقیقت نفع رساندن به مظلومان است ولی همین محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات ظالم برای خودش شر و عقاب و خسران است، پس لعن و نفرین ظالم برای او شر است... رابعاً: جواب پرسش سائل از آقای حداد این است که لعنت‌های شدید در زیارت عاشورا با روح امام صادق عليه السلام که کانون رحمت و محبت اند هیچ‌گونه منافاتی

ندارد زیرا رحمت و محبت امام معصوم علیه السلام نسبت به مؤمنان و حق جوینان، هیچ‌گاه مانع غضب و نفرت او از کفار و منافقان نمی‌گردد. استفاده از دو صفت رحمت و غضب، در جایگاه واقعی خود علامات کمال می‌باشند و رحمت تنها، نقص است زیرا بدین معنا است که در نزد شخص فرقی بین حق و باطل و تفاوتی میان پاکان و پلیدان نیست، همه را با یک چشم می‌بیند و به ظالم و مظلوم محبت و رحمت دارد این امر. علامت نقصان عقل می‌باشد. و نیز غضب تنها نقص است زیرا بدین معناست که در نزد شخص، انسان صالحی مانند ظالم و جانی مستحق عقاب و عذاب است...»^۱

مواضع مختلفی از این عبارت به صورت جدی مورد اشکال است؛ اجمالاً به شماری از آن‌ها اشاره می‌کنیم و بعد به سراغ توضیحات بخش‌هایی از فرمایش مرحوم آقای حدّاد رحمته الله می‌رویم. اولاً عدمی بودن شرور تنها مبتنی بر نظریه وحدت وجود نیست؛ برای عدمی دانستن شرور، اگر بخواهیم دقت‌های زیادی داشته باشیم، تنها کافیست به اصالت وجود قائل شویم، برای همین کسانی هم که قائل به تشکیک وجود هستند، شرور را عدمی می‌دانند و عدمی بودن شرور تنها در فضای وحدت شخصی وجود مطرح نمی‌شود. البته حتی با نگاه اصالت ماهوی هم می‌توان گفت: همه چیز خیر است و شرور به حیثیت عدم کمال باز می‌گردد. البته حقیر اینطور گمان می‌کنم که می‌شود قائل به

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، صص ۳۶ - ۳۸.

وجودی بودن شرور هم بود اما وحدت شخصی وجود را هم پذیرفت که این بحث موضع جداگانه‌ای را می‌طلبد.

ثانیاً گفته‌اند: «ایده وحدت شخصی وجود مبتنی بر کشف و شهودی است که حجیت ندارد.» مهم‌ترین قسمت این بخش، این است که نویسندگان گمان کرده‌اند وحدت وجود مبتنی بر کشف و شهود است و بعد خیال کرده‌اند چون شهود و مکاشفه، لاقلاً این قسم آن، پایه و اساس ندارد، پس خانه وحدت وجود از پای بست ویران است! این برداشت بی‌اطلاعی مفرط نویسندگان از حدّ اقل‌های نگاه عالی توحید قرآنی یا همان وحدت شخصی وجود را نمایان می‌کند.

واقعیت این است که اولین مصدر و منبعی که به ما وحدت وجود را آموزش داده است قرآن کریم و پس از آن روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام است. المیزان مرحوم علامه طباطبائی را نگاه کنید تا ببینید چگونه از متن قرآن، بدون هیچ تأویل و توجیهی وحدت وجود را به زیباترین بیان استنباط می‌کنند؛ الله‌شناسی مرحوم علامه طهرانی مشحون است از استدلال‌ات نقلی بروحدت وجود؛ اگر حوصله این آثار فاخرو عظیم‌الشأن را ندارید، استاد مکرم این حقیر، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی مجموعه بسیار قابل استفاده‌ای تحت عنوان «درسنامه توحید قرآنی و وحدت وجود» تدوین فرموده‌اند که در نوع خود کم‌نظیر و بسیار مفید است، به این اثراً آثار «مبانی و اصول عرفان نظری» یا «حکمت عرفانی» و... مراجعه کنید؛ به هر حال بانداک مطالعه متوجه خواهند شد اصل این نظریه مبتنی بر قرآن کریم و روایات است.

از آیات و روایات هم بگذریم، براهین عقلی وحدت وجود به قدری مستحکم و متقن هستند که بسیاری از فیلسوفان سخت گیر را هم ملزم به پذیرش وحدت شخصی نموده اند. اگر هم به سراغ مکاشفات می رویم، با یکی دو مکاشفه مواجه نیستیم که به سادگی بگوییم مکاشفه حجت نیست و از دست وحدت وجود خلاص شویم! اینجا جایی است که به تعبیر «استیس» با تواتر مکاشفات مواجه ایم، آن هم خبر متواتر محفوف به قرائن متعدد؛ یعنی علاوه بر کثرت ناقلان، مؤیدات عقلی و نقلی و صداقت بسیاری از ناقلان و اموری از این قبیل جای هرگونه انکار را می بندد.

ثالثاً فرموده اند: «این گفته که به طور کلی تمام لعنت هایی که خداوند می کند یا در لسان پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين  وارد شده همگی خیر است، صحیح نمی باشد.» فرض کنیم حرفشان منطقی و صحیح است، اما چه کسی خلاف این مطلب را گفته است؟ چه کسی ادعا کرده تمام لعنت های شریعت چنین است؟ سخن مرحوم آقای حداد رحمته الله علیه درباره لعن در دعای علقمه و ادعیه مشابه است نه تمام لعن های شرعی، ان شاء الله در ادامه بیشتر راجع به این معنا صحبت می کنیم. رابعاً گفته اند اگر دعا کنیم ظالمی به نقض عضو دچار شود تا به دیگران آسیب نرسد، برای او دعای شرکرده ایم و برای دیگران و مظلومان دعای خیر. گویا عزیزان ما فراموش کرده اند اعمال انسان در نفس انسان اثر می گذارد! طبیعتاً اگر ظلم کسی متوقف شود، نفع آن هم به خودش می رسد و هم به دیگران، همان طور که ظلم او نیز هم برای خودش ضرر دارد و هم برای غیر.

سابقاً عرض شد یکی از مشکلاتی که همواره با مخالفان عرفان داریم، خالی بودن دست ایشان از روایات و درایات است؛ اگر مخالفان عرفان به قدر ادعای غیرتی که بر روایات دارند، با آموزه‌های روایی انس می‌گرفتند بسیاری از این اختلافات پیش نمی‌آمد. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ عَلَى نَفْسِهِ فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ، وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَكْثَرَ، فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ.»^۱

هرکس در خود، افزایش و رشد را نبیند، پیوسته رو به کاهش و نقصان است؛ و هرکس که بیشتر رو به نقصان و کاهش رود، مرگ برای او بهتر از زندگی است.

حضرت می‌فرمایند اگر رشد نکردی، در نقصانی و اگر این رشد نکردن تو که شامل در جازدن هم می‌شود، بیشتر از رشد‌های تو بود، مرگ برای بهتر است و مرگ برای خیر است! پس اگر برای چنین شخصی طلب مرگ کنیم، این دعا، طلب خیر است یا شر؟ حال طبق این روایت؛ اگر در حق ظالم دعا کنیم که کور شود تا ظلم نکند این دعا برای خود او خیر است یا شر؟ البته این را هم در نظر داشته باشیم که باید برآیند شر و خیر را دید، بدون نگاه برآیندی به خیر و شر در تحلیل این مسئله واقعاً عاجز خواهیم بود. پدر و مادری به فرزند خود شربت تلخ می‌خورانند، با اینکه واقعاً فرزند اذیت می‌شود و واقعاً در همان لحظه احساس شردارد، اما نمی‌توان گفت که پدر و مادر به این فرزند شرسانده‌اند. اگر کسی کور

۱. کشف الغمّه، ج ۳، ص ۴۲.

شود یا آن قدر به فلاکت برسد که نتواند ظلم کند، مسلماً از این کوری یا فلاکت اذیت می‌شود، اما در نهایت از عذاب الیم الهی در امان مانده و حداقل به خاطر گناه کمتر، کمتر هم عذاب می‌شود، حالا آیا می‌توان گفت چون این شخص اذیت می‌شود دیگر دعای ما در حق او، دعای شراست نه خیر؟

خامساً گویا چنین تصور کرده‌اند که مرحوم حدّاد رحمته الله امام راتنها کانون رحمت می‌دانند در حالی که جامعیت امام به این است که هم غضب داشته باشد هم رحمت. جدای از اینکه مطلب صحیح چیست، در این مقام مرحوم آقای حدّاد اصلاً در صدد بیان اوصاف امام نیستند که حالا بگوییم ایشان امام را با یک چشم دیده‌اند و معرفت ایشان از امام ناقص است؛ سخن سائل در این است که آیا این لعن‌های بخصوص که بسیار شدید و غلیظ است با رحمت امام سازگار است یا خیر. ببینید در دعای علقمه چگونه لعن می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ، وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ، وَأَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَمَكْرَهُ
وَبَأْسَهُ وَأَمَانِيَهُ وَأَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَأَنَّى شِئْتَ. اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّي
بِفَقْرٍ لَا تَجْبُرُهُ، وَبِبَلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ، وَبِفَاقَةِ لَا تَسُدُّهَا، وَبِسُقْمٍ لَا تَعْفِيهِ، وَذُلِّ
لَا تُعِزُّهُ، وَبِمَسْكَنَةٍ لَا تَجْبُرُهَا اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذَّلِّ نَصَبَ عَيْنِيهِ، وَأَدْخِلْ
عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ، وَالْعِلَّةَ وَالسُّقْمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي بِشُغْلٍ
شَاغِلٍ لَأَفْرَاقٍ لَهُ، وَأَنْسِئِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ ذِكْرَكَ، وَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ
وَبَصَرِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَقَلْبِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ فِي
جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ وَلَا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي
وَعَنْ ذِكْرِي»

خدایا هرکه قصد من کرده قصدش کن و هرکه درباره من بداندیشی کرد، در حقش بداندیشی کن و از من حيله و نیرنگ و نیرو و آرزویش را بازگردان و او را از من بازدار هرگونه که خواهی و هرکجا که خواهی، خدایا او را از من مشغول کن به فقری که جبران‌ش نکنی و به بلایی که نپوشانی‌اش و به نیازی که سدّش نکنی و به دردی که عافیتش ندهی و ذلّتی که عزیزش ننمایی و مسکنتی که جبران‌ش نفرمایی خدایا بزن خواری و ذلت را در برابر دو چشمش و وارد کن تهیدستی را بر او در منزلش و بیماری و درد را در بدنش تا او را از من مشغول کنی به اشتغالی که فراغتی برایش نباشد و یاد مرا از یادش ببر، همچنان که یاد خودت را از یادش بردی و نگاهدار از من گوش و چشم و زبان و دست و پا و قلب و همه اعضایش را و در همه آن‌ها بر او بیماری وارد کن و شفایش مده تا آن را قرار دهی برای او مشغولیتی، از من و یاد من.

صحبت این است که آیا این لعن‌ها با رأفت امام که از رأفت الهی ریشه گرفته سازگار است یا نه در حالی که می‌دانیم خداوند آن قدر رحیم و عفو است که شیطان هم در رحمت و عفو الهی طمع می‌کند. مرحوم حدّاد عقیده دارند این لعن‌ها ابداً با رحمت امام تنافی ندارد، بلکه کاملاً سازگار است. نسبت به ویژگی‌های دیگر سؤالی نشده تا قرار باشد مرحوم حدّاد پاسخی بفرمایند. از تعالیم همیشگی مرحوم حدّاد و بزرگان عرفان به شاگردانشان این بوده است که امام مظهر جامع الهی و حائز صفات

خدایی است و اگر خداوند در کنار رحمت، غضب هم دارد، امام هم لامحاله چنین است. این مطلب، برای بسیاری از کسانی که در محضر مرحوم حدّاد بوده‌اند جزو توضحات بوده و این طور نیست که همه جا نیاز به تذکر داشته باشد.

حال برویم سراغ اصل فرمایش مرحوم حدّاد؛ اصل مطلب این است که در شریعت دو نوع لعن داریم در دو فضای مختلف؛ یک وادی لعن‌هایی است که برای انسان زنده انجام می‌شود و وادی دیگر لعن‌هایی است که برای انسانی است که ادامه حیات ندارد. در دعای علقمه و مانند آن به کافری که با ولایت و انسان‌های مؤمن به سبب تمسک آن‌ها به ولایت، دشمنی دارد اشاره می‌شود، مثلاً نفرین می‌کنیم که خدایا زبان این کافر دشمن و شخصی را که در نقطه مقابل توحید قرار دارد لال کن، یا به بیماری دچارش کن تا نتواند از جایش بلند شود، یا به فقری دچارش کن که نتواند برای ما نقشه بکشد. ممکن است برخی در اینجا سؤال کنند که چرا امام به جای طلب هدایت و خیر برای این بنده خدا، برای نابودی او دعا می‌کند؟ پاسخ این است که انسان همیشه برای دشمنان دعا می‌کند و در نهایت وقتی از هدایت ناامید شد، با احتیاط به سراغ تعیین مصداق برای این قبیل ادعیه می‌رود. اگر دعا کنیم که کسی دیگر نتواند ظلم کند برای وی دعای خیر کرده‌ایم یا شر؟ مسلماً خیر. دعای خیر هم با رحمت امام هیچ تنافی و مخالفتی ندارد. حال اگر درباره غاصبان حق ولایت که در آتش جهنم هستند، دعا کنیم که خدایا عذاب آن‌ها را زیاد کن؛ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، برای آن‌ها خیر است یا شر؟ یقیناً شر است.

لعن دنیوی برای اهل کفر، جنبه‌ای از رحمت ائمه علیهم‌السلام

اما لعن‌هایی که در دعای علقمه آمده، یا لعن و نفرین ائمه الکفر، سران و ارباب دُول نفاق یا نفرین‌هایی مانند مریض‌شدنی که دیگر شخص نتواند کار کند، یا دچار فقری شود که نتواند نقشه‌ای علیه مؤمنین بکشد؛ این‌ها در مجموع به نفع آن‌هاست زیرا اسلام زندگی انسان را منحصر در دنیا نمی‌داند بلکه جنبه روحانی برای آن قائل است و آن را مهم‌تر از جنبه جسمانی می‌داند. اگر فهم ما از افق عالم ماده بالاتر برود و فهم برآیندی پیدا کنیم می‌بینیم فرد ظالم در عالم ماده در اثر لعن، رنج می‌کشد اما ظلمت نیز به دست نمی‌آورد و در نتیجه به نفع او خواهد بود. منتها نویسندگان کتاب به دعای علقمه دقت نکردند زیرا محل بحث، عموم لعن‌های وارد شده در شریعت نیست تا با چند آیه قرآن و شواهد روایی به آن اشکال کنند. از طرف دیگر، لازم است فهم برآیندی پیدا کنند، اگر از این منظر، نگاه کنیم هیچ شبهه‌ای درباره سخن آقای حدّاد به وجود نمی‌آید. البته مرحوم علامه طهرانی در ادامه فرمایش مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیهما مطلبی با این عبارت مرقوم فرموده‌اند:

«بطور کلی تمام لعنت‌هایی که خداوند می‌کند یا در لسان پیامبر و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیه‌م اجمعین وارد است، همگی خیر است، خیر محض. و از خدا و اولیاء وی غیر از خیر تراوش نمی‌نماید.»^۱

این مطلب هم از مسلمات قرآن کریم و روایات است و کسی که در این مسئله تردید کند از اولیات شناخت دین هم محروم است. در منطق قرآن کریم و روایات از خداوند متعال جز خیر و خوبی صادر نمی‌شود و هر چه هست از قامت ناساز و بی‌اندام ماست! این عین منطق دین است که: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: كَمَا أَنَّ بَادِي النَّعِيمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ حَلَّكُمْوهُ فَكَذَلِكَ الشَّرُّ مِنَ أَنْفُسِكُمْ وَإِنْ جَرَى بِهِ قَدْرُهُ»^۱

شر متوجه ما است، نه خداوند متعال و اولیاء او؛ برای همین است که باید خطاب به خداوند متعال عرضه کنیم: «تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ تُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ»^۲ و برای همین است که امام عليه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ... وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ...»^۳ هر بدی و سوئی متوجه دشمنان اهل بیت عليهم السلام است و از امام بدی صادر نمی‌شود.

همین نگاه عمیق دینی است که مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: «خداوند یکپارچه نور است، یکپارچه عشق است، خدایی که چنین است اصلاً عذاب از او متمشی نمی‌شود! این عذاب به جهت بُعد و دوری ما از آن عالم نور و آن عالم عشق و محبت است و الا از عالم نور عذاب نمی‌آید.»^۴

۱. توحید صدوق، ص ۳۶۸.

۲. فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۲.

۴. نور مجزّد، ج ۱، ص ۲۹۸.

مرحوم آقای حداد عذاب را منکر نمی‌شوند، اما به خاطر این که بر خلاف مخالفان، هم این معارف عالی دینی را مطالعه فرمودند و هم در افقی بالاتر از مطالعه، ذوق فرموده و با جان و دل چشیده‌اند، اعتقاد دارند از خداوند و به تبع آن، از اولیاء الهی، جز خیر و خوبی چیز دیگر صادر نمی‌شود. از خلال این اشکالات می‌توان دریافت چقدر حضرت آقای حداد در افقی عالی از فهم دین و معارف ناب اسلامی قرار داشته و چقدر مخالفان ایشان نسبت به دین جاهل بوده و در وادی معارف اسلامی دستشان خالی است. متأسفانه مخالفان عرفان سال‌ها و بلکه قرن‌ها است جز هیاهو متاع چشمگیر دیگری در تبیین و تحلیل معارف عرشی دین نداشته‌اند؛ ایشان نه تنها به تبیین مطالب عرشی دین نپرداخته‌اند، بلکه با تمام قوا تلاش کردند تا اهل فن و متخصصان هم در این زمینه مطلبی نگویند، یا فرمایشاتشان به گوش حق طلبان نرسد. البته خداوند، خود بشارت داده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ﴾^۱ به همین جهت است که می‌بینم ارادت به اولیاء الهی نظیر مرحوم آیه الله قاضی و مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم علامه طهرانی روز به روز بیشتر شده و در مقابل، جریان‌های مخالف، مانند مکتب تفکیک و غیره، هر روز بیش از گذشته، چه در مجامع علمی و چه در میان آحاد جامعه، منزوی‌تر شده و بیشتر به فراموشی سپرده می‌شوند.

۱. سوره صف، آیه ۸.

شبهه شادی جناب سید هاشم حدّاد در روز عاشورا

چهارمین شاهدهی که برای علم نداشتن آقای حدّاد مطرح کردند این است که ایشان در روز عاشورا شاد بودند. حال این اشکال چه ارتباطی به بی بهره بودن ایشان از علوم ظاهری دارد مشخص نیست ولی ظاهراً مخالفان، این شبهه را در رسانه های مجازی مختلف منتشر می کنند و براساس همین داستان نیز استفتائی از برخی مراجع تقلید گرفته اند. راجع به این مطلب هم توضیحی بفرمایید.

استاد تولائی: متأسفانه این اشتباه هم ناشی از همان بی دقتی هایی است که کراراً تاکنون مشاهده کردیم و خواهیم کرد. مطلب این است که در کتاب شریف روح مجرّد که براساس سفرهای علامه طهرانی به کربلا و ملاقات ایشان با آقای حدّاد نگاشته شده است؛ مطلبی است با عنوان «سفر اول حقیر به عتبات عالیات» در اولین سفری که ایشان آقای حدّاد را ملاقات می کنند، مطلبی را نقل می کنند که در صفحه ۷۸ کتاب روح مجرد آمده است:

«در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود، چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی، ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد، سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصه می خورند و ماتم و اندوه بپا می دارند. صحنه عاشورا عالی ترین مناظر عشق بازی است و زیباترین مواطن جمال و جلال الهی و

نیکوترین مظاهر اسماء رحمت و غضب و برای اهل بیت علیهم السلام، جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذروهٔ حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت چیزی نبوده است. تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان است...»^۲

علامه طهرانی می‌فرماید آقای حدّاد در سفراولی که من خدمت ایشان رفتم به دلیل آن حال توحیدی خاص، دریافت‌های متفاوتی داشتند. اما نگارندگان کتاب با استناد به این عبارت‌ها این طور استنباط کردند که آقای حدّاد روز عاشورا یا دههٔ اول محرم شاد و خوشحال بودند و با استناد به همین عبارت‌ها، این تصور ایجاد شده که علامه طهرانی و شاگردان ایشان روز عاشورا شیرینی پخش می‌کنند! حتی بعضی افراد به بیت علامه طهرانی در مشهد می‌آیند تا ببینند در روز عاشورا به چه نحوی مراسم برگزار می‌شود.

عاشورا روز حزن اهل بیت علیهم السلام یا روز شادی؟

سؤال را این‌گونه مطرح می‌کنم تا بیان علامه طهرانی روشن شود؛ عاشورا روز حزن اهل بیت علیهم السلام یا روز شادی آن‌هاست؟ این سؤالی است که با آن مواجه هستیم زیرا در روایت داریم که شیعیان «یَفْرَحُونَ

۱. ستیغ، قله.

۲. سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی، صص ۳۵-۳۶.

لِفَرَحِنَا وَيَحْزُنُونَ لِحُزْنِنَا»^۱، شیعیان یک شاخص کلی دارند که در حزن اهل بیت علیهم‌السلام باید محزون باشند و در شادی ایشان نیز شاد باشند؛ پس اگر کسانی مانند آقای حدّاد در سیر و سلوک خود به جایی رسیده‌اند که در حزن اهل بیت علیهم‌السلام شاد هستند و در شادی آنان محزون؛ یعنی سیر و سلوک آن‌ها منطبق بر مسیر اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ این استدلالی است که اشکال‌کنندگان مطرح می‌کنند.

اما ما سؤال می‌کنیم که روز عاشورا روز فرح اهل بیت علیهم‌السلام است یا روز حزن آن‌ها؟ هر کسی که اندک آشنایی با روایات داشته باشد می‌داند که عاشورا، هم روز شادی است و هم روز حزن؛ یعنی روز عاشورا و واقعه کربلا و به‌طور کلی، شهادت ائمه علیهم‌السلام و مصیبت‌هایی که بر آن‌ها وارد می‌شود یک سکه دُروست. به حسب عالم ظاهر، تماماً درد و رنج است و بلکه عمیق‌ترین دردها و رنج‌های عالم؛ اما از جنبه عالم معنا و باطن، تماماً سرور و شادمانی است. حضرت زینب علیها‌السلام وقتی می‌فرماید: «مَا زَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۲، واقعاً هیچ چیز جز زیبایی در روز عاشورا از جانب خداوند متعال ندیدند. کسی که در روز عاشورا غیر زیبایی نمی‌بیند شاد است یا غمگین؟ اثر تماشای مظاهر جمیل این است که ابتهاج به انسان دست بدهد، شاد باشد و در این شکی نیست،

۱. امام صادق علیه‌السلام: «شِيعَتُنَا حُلُقُومًا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا يَحْزُنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا؛ شیعیان ما از زیاده گل‌ها آفریده شده‌اند در شادی ما شادند و در اندوه ما محزون‌اند»، (بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۵).

۲. حضرت زینب کبری علیها‌السلام با اینکه به حسب ظاهر اسیر بودند زمانی که وارد مجلس ابن زیاد شدند، در پاسخ سوال گستاخانه این زیاد جواب فوق‌العاده‌ای دادند و فرمودند: «ما رأيتُ الا جمیلاً، هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم... من جز زیبایی ندیدم، جمعیتی بودند که خدای متعال شهادت را بر آن‌ها نوشته بود و آن‌ها به شهادت رسیدند»، (الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵).

اما حضرت زینب علیها السلام نیز رنج و مصیبت‌هایی عظیم چشیدند. قصد انکار مصیبت‌های روز عاشورا را نداریم ولی با جمله «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» چه کنیم؟ حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام می‌فرمایند: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»، مرگ برای من شیرین‌تر از عسل است، اگر آدم به چیزی شیرین‌تر از عسل برسد محزون می‌شود یا شاد؟

اظهار سرور یاران اباعبدالله علیه السلام در شب عاشورا

جناب سید بن طاووس که کتاب لهوف ایشان از جان‌گدازترین مقاتل شیعه است، آورده‌اند که اصحاب در شب و روز عاشورا مزاح می‌کردند و مسرور بودند. حتی بعضی اعتراض می‌کردند که چرا شاد نباشیم، ما در لحظه‌ای هستیم که می‌دانیم چند ساعت دیگر در آغوش حورالعین خواهیم بود و چند ساعت بعد در اوج نعمت‌های بهشتی متلذذ هستیم. این شکل از سرور و حال فرح در آن‌ها بوده است. زیرا می‌دانستند که روی دیگر این سکه لقاء الله و به تعبیر آقای حدّاد، عشق بازی با خدای متعال است. عبارتی از کتاب معانی الاخبار در کتاب روح مجرد صفحه ۸۴ آمده است:

«وَكَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانَهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحَهُمْ وَتَسْكُنُ نَفْسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَنْظِرُوا لَائِبَالِي بِالمَوْتِ! فَقَالَ هُمُ الْحُسَيْنُ علیه السلام صَبْرًا بَنِي الكَرَامِ فَمَا المَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يعبُرُ بِكُمْ عَنِ المَوْتِ وَالمَوْتِ إِلَى الجَنَانِ الواسِعَةِ وَالتَّعِيمِ الدَّائِمَةِ. إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الكَافِرِ، وَالمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَإِ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَجِسْرٌ هُوَ لَإِ إِلَى جَحِيمِهِمْ. مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذِبْتُ.»

حضرت سیدالشهدا علیه السلام و بعضی از خواص یاران در روز عاشورا رنگ صورتشان می درخشید، اعضا و جوارح آن‌ها آرام بود، نفس‌های آن‌ها بدون اضطراب بود، بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گفتند: ببینید این‌ها اصلاً ترسی از مرگ ندارند! حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمایند: صبر کنید، مرگ چیزی نیست مگر پلی که شما را از هر محدودیت و رنج به لذت و خوشی می‌رساند، پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: دنیا زندان انسان مؤمن و آخرت، زندان انسان کافر است در اثر مرگ، مؤمنان از زندان به قصر منتقل می‌شوند و کفار از قصر به زندان منتقل می‌شوند.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمایند: من خود این حقیقت را می‌بینم، پدرم نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و ما کذبٌ ولا کذبٌ، نه دروغ می‌گویم نه دروغ شنیده‌ام. از طرفی در رؤیایی که در مدینه دیدند: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً مُغْشَاةً بِنُورِ فَلَسْتِ تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»^۱ می‌دانند که مقامی در بهشت دارند که جز با شهادت به آن مقام عالی نمی‌رسند. از سوی دیگر، شب قبل از شهادت، جایگاهشان در بهشت را به آنان نشان دادند. حال سؤال مشخص است: یاران سیدالشهدا علیه السلام مقامی را که در

۱. در باب ذکر عظمت اباعبدالله الحسین علیه السلام آمده است که ایشان همان شبی که از مدینه حرکت فرمودند پس از زیارت مضجع شریف جد بزرگوارشان و وداع با آن حضرت لحظاتی را به خواب فرورفتند و در عالم رؤیا رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند که خطاب به ایشان فرمود: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً مُغْشَاةً بِنُورِ فَلَسْتِ تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛ و بدان ای فرزندم! به درستی که در بهشت درجه‌ای است پوشیده شده از نور که به آن درجه و مقام نمی‌رسی مگر به واسطه شهادت»، (امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۲۱۷).

اثر این واقعه به آن می‌رسند دیده‌اند؛ آیا باید حال حزن داشته باشند یا حال فرح؟ یقیناً این حال، حال شادمانی است. مرحوم مجلسی هم که در کتاب شریف بحار، بابی با این عنوان باز می‌فرمایند که: «باب فضل الشهداء معه، و علة عدم مبالاتهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحاً لا یبالی بما یجری علیه.» این «کان فرحاً» را که مرحوم مجلسی ثانی می‌فرمایند، بگذارید در کنار یفرحون لفرحنا.

منتها از سوی دیگر، در مقاتل می‌بینیم که سیدالشهدا علیه السلام واقعاً رنج و مصیبت کشیدند و گریه کردند. مرحوم علامه آیه الله حسینی طهرانی می‌فرمایند:

«برخی از بی‌خردان می‌پندارند: وقایع روز عاشورا بر سیدالشهداء علیهم السلام امری عادی بوده است. رنج و زحمت و عطش و جَرْحُ و قَتْلُ و اَسْرُهُمْ آن‌ها اموری بسیار سهل و آسان بوده است. چون برای امام علیه السلام که روحش ملکوتی می‌باشد، عطش و گرسنگی و زخم و آفتاب و شمشیر بَرّان اثری ندارد. وی با وجود نورانی و «وجود» تجرّدی خود در برابر همه این‌ها به عنوان برخوردار با حَلْوَا و شیرینی و سیرابی و امثالها مواجه می‌شود... این برداشت، برداشت نادرستی می‌باشد. سیدالشهداء علیهم السلام بشر بوده است، و دارای بدن و جسم طبیعی بوده است. عطش را خوب ادراک می‌نموده است.

زخم و جراحت را خوب می‌فهمیده است. ناله العَطَش اطفال و نوحه و زاری زنان حرم را خوب می‌دانسته است. بلکه از امثال ما صدها برابر بیشتر. زیرا او انسان کامل بوده است، و به مقتضای

کمال در انسانیت، ظهور و بروز محبت و مودت به مخلوقات الهی و ادراک لوازم بدنی و طبیعی که لازمه مقام جمع الجمعی می باشد، در وی عمیق تر و ریشه دارتر بوده است.

آری عشق به خدا، و تفانی در قرآن و سنت پیغمبر، و روش و منهج ولایت علوی، و بصیرت و عمق درایت او به انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غصب خلفای بیگانه از متن دین و معارف دین که نوبت را به یزید تبهکار رسانیدند، چنان عرصه را بر او تنگ نموده بود که جز شهادت و جراحی و اسارت را داروی مفیدی برای هشداری مردم نمی یافت، و لهذا عاشقانه این برنامه را پی ریزی کرده و برای سرنگونی حکومت جبّاره بنی امیه حرکت کرد، حرکتی لَا يَتَوَقَّفُ و بدون بازگشت، گرچه در میان راه صحنه ای همچون زمین طّف و واقعه کربلا پیش آید فَسَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ. وَاللَّعْنُ عَلَىٰ عَدُوِّهِ، ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَىٰ عَدُوِّهِ»^۱

یعنی بزرگان ما کاملاً می پذیرند که حضرت سیدالشهدا علیه السلام غم و اندوه نیز داشتند.

جمع بین تعابیر سرور و حزن اصحاب سیدالشهدا علیه السلام

حال سؤال این است که ما این دو حالت سیدالشهدا علیه السلام و یاران ایشان را چگونه با یکدیگر جمع کنیم؟ مخالفان عرفان باید به ما پاسخ دهند که این روایات چطور جمع می شود؟ اگر این روایات را قبول دارند و

۱. امام شناسی، ج ۱۵، صص ۳۱۲-۳۱۳.

به آن اشاره می‌کنند باید جمع بین آن‌ها را نیز بیان کنند. دو قسم روایات متعارض داریم، روایاتی که نشان از سرور و ابتهاج سیدالشهدا علیه السلام و یاران‌شان دارد و تعابیری مانند «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» و «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» ناظر به این حال است، از طرف دیگر در روایات داریم که ایشان به قدری ناراحت می‌شوند که در آغوش حضرت قاسم علیه السلام از حال می‌روند، جمع بین این روایات و نقل‌ها چگونه است؟ آقایان باید پاسخی علمی نشان بدهند! از تمام مجموعه پر ادعای مخالفان عرفان ناب شیعی، از تفکیک و شیخیه که به این روایات باور دارند تا جریان روشنفکری که معلوم نیست چه مقدار به روایات ما معتقد است، چند تألیف یا تحلیل در این زمینه می‌بینید؟! همیشه اهل حکمت و عرفان غوامض مطالب دینی را نشانه گرفته و به حل پیچیده‌ترین معارف رفته‌اند، اما عده‌ای در زیر سایبان عافیت نشسته و حتی نقد هم نمی‌کنند، بلکه بیشتر از نقد، به دنبال سرو صدا و فرافکنی هستند!

جمع این دو نوع روایات و نقل‌ها به اختلاف مراتب مرتبط است، امام در مرتبه باطن وقتی مقام خود را پس از شهادت شهود می‌کنند، آنجایی که اصحاب موقعیت خود را می‌بینند و جایی که حضرت زینب علیها السلام باطن ماجرای عاشورا را می‌بینند، در نهایت فرح هستند، اما در مرتبه بدن مادی خود در نهایت حزن و رنج‌اند، زیرا امام وجودی جامع دارند. وجودی که عوالم مختلف در این وجود مبارک جا گرفته و به حسب هر عالم، حکم متفاوتی دارد، در مرتبه باطن در نهایت فرح و در مرتبه ظاهر در نهایت حزن هستند. حال که امام هم شاد هستند و هم محزون، وظیفه مأموم چیست؟ وظیفه مأموم این است که اگر توانست به امام

خود اقتدا کند و واقعاً هم شاد باشد و هم محزون؛ اگر هم نتوانست، همان طور که مرحوم علامه طهرانی در ادامه اشاره می‌فرمایند، وظیفه رانمه علیه السلام مشخص کرده‌اند؛ انسانی که به مقام جامعیت نرسیده و در عالم کثرت قرار دارد، باید حال خود را با حال امام در مقام کثرت، تطبیق دهد که حال درد و رنج است و در مصیبت امام عزادار باشد تا به برکت اشک و گریه و اتصال به امام، راه این جامعیت برایش باز شود.

حالات عرفا در عزاداری سیدالشهدا علیه السلام

از اطرافیان علامه طهرانی نقل است که اگر نام سیدالشهدا علیه السلام را مقابل ایشان می‌آوردند یا مدّاح کمی لحن خود را محزون‌تر می‌کرد، آن چنان منقلب می‌شدند که ممکن بود از حال بروند! در حالات مرحوم آیه الله قاضی آمده است که اواخر عمر وقتی نام سیدالشهدا علیه السلام را می‌شنیدند صورتشان خیس اشک می‌شد. آیه الله انصاری همدانی نیز همین‌گونه بودند. پس این حال مرحوم حدّاد چیست؟ خود مرحوم علامه می‌نویسند:

«در آن اوان که از عوالم کثرت عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بودند، و به عبارت دیگر: سفرالی الله به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوم که فی الله است داشته‌اند. همان طور که در احوال ملای رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین گونه بوده است که جنبه وجه الخلقی آنها تبدیل به جنبه وجه الحقیقی و وجه الرّئی گردیده است؛ و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّتوحید و حریم

وصال حق متمکن گردیده‌اند...»^۱

تا انتهای متن، علامه طهرانی می‌فرماید آقای حدّاد حال فنائی داشته است، یعنی حال انغمار در مقام باطن، حال توغّل و توجه محض به مقام باطن، این یَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَاست یا خیر؟ مقام باطن سیدالشهداء علیه السلام غرق فرح است، آقای حدّاد نیز متمحّض در مقام باطن امام شدند و آن حال فرح به ایشان نیز سرایت کرد. در ادامه می‌فرمایند:

«اما سایر افراد مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه خوانی کنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. همچنان‌که در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طی این سبیل هماهنگ گردیم. و تازه وقتی که اسفار اربعه طی شد از لوازم بقاء لله بعد از مقام فناء فی الله، متشکل شدن به عوالم کثرت، و حق هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است هم کثرت، چنان‌که عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد که پس از مقام فناء صرف و تمکن در تجرّد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق

شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و
رقت قلب از ایشان مشهود بود.»^۱

می‌فرمایند اگر بخواهیم مصداق «يَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا» باشیم باید روز عاشورا هم شاد باشیم هم غمگین، زیرا امام هم شاد بودند و هم غمگین، هم جمله «أَحَلَىٰ مِنَ الْعَسَلِ» را داریم و هم از حال رفتن امام در آغوش برادرزاده را، و هم جمله «مَا زَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» را در کنار نماز شب نشسته حضرت زینب ع.ا.س.؛ اتصال به امام ایجاب می‌کند که هم شاد باشیم و هم غمگین، ولی ما می‌دانیم که نمی‌توانیم این‌گونه باشیم، یعنی امام جامع بین عوالم است، اما ما جامع نیستیم، و گرفتار کثرت و عالم ظاهریم. بنابراین به حسب عالم ظاهر باید بر سر و سینه بزیم تا به تعبیر بزرگان، برات عشق خداوند را که اصل دین و کیمیای سعادت است، از دست سیدالشهداء ع.ا.س. و به واسطه عزاداری‌هایمان بگیریم.

فقدان حزن در عالم باطن

وقتی حالتی پیش می‌آید که انسان متوجه عالم کثرت نیست و به تعبیر علامه طهرانی، فناى صرف دارد، تنها متوجه عالم باطن است و فقط متصل به باطن امام است و توجهی به کثرت ندارد؛ در این حالت تنها جنبه‌های فرح و شادی این قضیه را می‌بیند، این بدان معنا نیست که «يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا» رخ نداده است؛ چراکه در حقیقت در مقام

باطن ائمه علیهم السلام حزنی نیست که آقای حدّاد از آن محزون شوند. البته آن حالت نیز حالت کاملی نیست، منتها نسبت به مرحله قبل که انسان گرفتار کثرات است ارزشمندتر است. انسان در آن حال، از کثرات عبور کرده و در وحدت محض است، در عالم و مقام باطن است، بعد که از آن حال تنزّل پیدا می کند یا به تعبیر دقیق تر، تکامل پیدا می کند، تمام عوامل را حائز می شود و در مقام باطن به امام تأسی می کند و مانند امام شاد است و در مقام ظاهر نیز مانند امام محزون است.

در نتیجه باید توجه کنیم که عوامل مختلفی وجود دارد و نباید صرفاً سرگرم عالم ماده باشیم. حکم هر عالم با عالم دیگر متفاوت است و انسان به حسب حضورش در مرتبه ای که دارد احکام همان عالم را داراست. آقای حدّاد در برهه ای از عمرشان در سفر اول علامه طهرانی به کربلا در عالم باطن بودند و به عالم کثرت مجال تنزّل نداشتند، به تعبیری احکام آن عالم برایشان بار می شد که همه فرح و شادی و خوشی بود. در ادامه کار که ایشان به جامعیت می رسند، عالم کثرت را نیز حائز می شوند و احکام آن عالم را نیز با خود دارند و علی رغم فرح باطنی، حزن ظاهری نیز داشتند.^۱

ممکن است این سؤال پیش بیاید که اگر واقعاً این حال مرحوم حدّاد یک حال عرفانی صحیح است و انسان واقعاً در اثر متابعت با ائمه علیهم السلام به چنین مقامی می رسد، چرا مانند این حکایت از مرحوم آیه الله قاضی و مرحوم انصاری همدانی و مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی و...

۱. این اصل مطلب بود اما حضرت استاد وکیلی نیز مقاله مفصلی در پایگاه عرفان و حکمت منتشر کرده اند که ادله روایی را بسیار مفصل تر از چیزی که بنده گفتم مطرح فرمودند.

نقل نشده است؟ پاسخ به گمانم مشخص است؛ ما نسبت به زندگی اولیاء الهی و شیوهٔ سیرو سلوک ایشان اطلاعات کاملی در دسترس نداریم، همان طور که از کیفیت سلوک ائمه اطهار علیهم السلام هم متأسفانه گزارش جامعی وجود ندارد. این ویژگی کتاب روح مجزّد و مرحوم علامه طهرانی است که توانسته اند یک گزارش کامل و مبسوط از احوالات یک انسان کامل برای ما گزارش کنند. متأسفانه بسیاری از اولیاء الهی در اواخر عمر خود شناخته شدند یا اگر هم پیشتر شناخته شده اند، گزارشی از حیات سلوکی و معنوی این بزرگان وجود ندارد، پس طبیعتاً نباید انتظار چنین گزارش هایی از مابقی اولیاء الهی داشته باشیم. این را هم در نظر بگیرید که مرحوم علامه طهرانی در صفحهٔ ۸۵ کتاب روح مجزّد می فرماید:

«باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بوده است»

یعنی این حال کلیّت نداشته، توصیه و دستور ایشان هم نبوده است. زیرا آقای حدّاد در سال های بعد به واسطه جامعیتی که به دست می آورند، عزادار و گریه کن برسید الشهداء علیهم السلام بوده اند و حالات عزاداری ایشان در کتب مختلف و خاطرات شاگردان و مرادان ایشان آمده است. در ضمن در گزارش مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه، خبری از شادمانی و برگزاری مراسم شادی نیست، صحبت در این است که ایشان برخلاف رویهٔ سال های قبل و سال های بعد، در آن سال خاص، عوض اشک حزن و ناراحتی، اشک شادی می ریختند.

اشکال منتقدان به گریه مرحوم حدّاد در فراق علامه طهرانی

بعد از شبهاتی که راجع به حالات آقای حدّاد در روز عاشورا وارد شده بود، مطلبی مبنی بر گریه شدید آقای حدّاد در فراق علامه طهرانی در صفحه ۴۲ کتاب نقل شده است؛ این قسمت را نیز توضیح بفرمایید.

استاد تولائی؛ مطلبی که آورده‌اند از صفحه ۶۰۵ کتاب روح مجرد است. بحث راجع به حالاتی است که آقای حدّاد در فراق علامه طهرانی دارند. علامه طهرانی می‌نویسد:

«پس از خداحافظی که سیلاب اشک‌های روان ایشان جاری بود، حقیر دل مرده خسته دل به داخل محوطه وارد شدم و پس از انجام تشریفات و تا پرواز طیاره هم ایشان با آفازاده‌های گرامیشان در آنجا توقف فرموده بودند. شرح حالات ایشان از انقلاب باطنی و برافروختگی چهره و درآمدن چشم‌ها از کاسه چشم و اشک‌های همچون جریان آب از میزاب، در وقت جدایی بنده از ایشان و تا یک هفته در بسترافتادن و حرکت نداشتن، در تمام أسفار حقیر که جزء برنامه معمولی و همیشگی بود، خواهد آمد.»^۱

نویسندگان کتاب سیری در آثار علامه بعد از گزارش این واقعه می‌فرمایند:

«آیا حالت مذکور با حکایت علامه طهرانی که دلالت بر عبور آقای حدّاد از کثرات می‌کند متنافی نیست؟»^۱

بعد سؤال دیگری را مطرح می‌کنند:

«چرا جناب آقای حدّاد در روز عاشورا که نور چشمان رسول الله ﷺ به خاک و خون کشیده شده‌اند مسرورند ولی برای فراق علامه طهرانی اشک‌هایشان مانند آب از میزاب جاری است؟!»^۲

در واقع نسبت به این گزارش دو انتقاد وارد می‌کنند. انتقاد اول این است که آیا کسی که در فراق علامه طهرانی گریه می‌کند می‌تواند از جزئیّت به کلیت پیوسته باشد؟ یا حالات فنايي یا مقام داشته باشد یا در سفر سوم و چهارم باشد؟ انتقاد بعدی این است که چرا آقای حدّاد برای علامه طهرانی گریه می‌کردند اما برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا گریه نمی‌کردند؟

عدم منافات عواطف انسانی با تکامل روحی و درجات معنوی
منشأ این ایراد هم مانند اشکال قبل و بعضی اشکالات بعد، عدم اطلاع از ابتدایی‌ترین حقایق انسان‌شناسی قرآنی است؛ یکی از حقایق مسلم این است که وجود انسان مراتب مختلفی دارد و این حقیقت با اصول عقلی کاملاً تثبیت شده و در آیات و روایات مکرراً به

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۴۱.

آن اشاره شده و شواهد متعددی چه در منابع عقلی و نقلی و چه در منابع شهودی دارد. حضرات معصومین علیهم السلام که در درجات بالایی از قرب الهی بودند نیز گریه می کردند. آیا گریستن و داشتن احساسات و عواطف منافی پیوستن از جزئیت به کلیت است؟ چون این افراد نمی توانند مراتب مختلف معنوی را برای نفس انسان تصور کنند گمان می کنند اگر کسی از جزئیت به کلیت پیوست و همه نسبت ها از او منقطع شد، احساسات و عواطف و دلبستگی نیز نباید داشته باشد! رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فراق فرزندشان ابراهیم گریه کرده و می فرمودند قلب حزن دارد و به دلیل این حزن، اشک ما جاری می شود. اگر کسی مقاتل را خوانده باشد متوجه می شود سیدالشهدا علیه السلام چه حالات عاطفی در فراق عزیزانشان داشتند و چه گریه ها کردند، مانند عبارت «الان انکسر ظهري»، یا در آغوش کشیدن یادگار امام حسن مجتبی علیه السلام که باعث شد ایشان از حال بروند، در حالی که می دانیم ایشان همه مقامات عالم طی کرده اند. اگر مسئله وجود عوالم در نفس انسان و طبقه بندی نفس در نظر گرفته شود و اینکه در اثر سیر و سلوک طبقات دیگری به وجود انسان اضافه می شود و انسان می تواند در یک مرتبه در وحدت محض باشد و همه نسبت ها از او منقطع شود اما به حسب این عالم ظاهر و زندگی در این عالم ماده، احساسات و عواطف نیز داشته باشد، بسیاری از این شبهات و سؤالات برطرف می شود.

یعنی سیدالشهدا علیه السلام هم زمان که غرق عالم وحدت هستند رتبه ای از وجود ایشان نیز در عالم کثرات است؟

استاد تولائی؛ به حسب باطن، در وحدت محض هستند و همه نسبت‌ها از ایشان منقطع است و به حسب عالم ظاهر نیز پدری رئوف و مهربان‌اند.

مقایسه گریه مرحوم حدّاد در فراق علامه طهرانی و روز عاشورا

اما مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی پرسش دیگری هم دارند و آن پرسش این است که چرا آقای حدّاد در روز عاشورا که نور چشمان رسول الله ﷺ به خاک و خون کشیده شدند، مسرورند ولی برای فراق علامه طهرانی اشک‌هایشان مانند آب از میزاب جاری است؟ سؤال اول ما از آقایان این است که از کجا معلوم حضرت آقای حدّاد در فراق مرحوم علامه طهرانی اشک حزن می‌ریختند؟ نقل قول فقط از گریه ایشان حکایت کرده نه مبدأ آن؛ و ما هیچ دلیلی نداریم که اشک‌ها و گریه‌های ایشان در فراق مرحوم علامه طهرانی با اشک‌های ایشان در آن عاشورای به خصوص از این جهت تفاوتی داشته باشد. پس اساس اشکال، اشکال بی‌موردی است. مضافاً بر اینکه گفته شد آن حالات مرحوم حدّاد مربوط به همان سال خاص بوده و در سال‌های قبل و بعد از آن، اشک ایشان هم بسیار بوده و هم از سر حزن؛ اگر فرض کنیم در سال‌های بعد به واسطه فراق مرحوم علامه اشک حزن می‌ریختند، مسلماً در همان سال خاص اگر می‌خواستند در فراق ایشان گریه کنند، باز هم اشک شوق می‌ریختند، نه اشک از سر حزن و ناراحتی! پس چگونه است که مؤلفان محترم کتاب ادعا می‌کنند: «آیا شهادت و اسارت آل الله کمتر از فراق علامه

طهرانی است؟^۱ مسلماً مصیبت سید الشهداء علیه السلام، اعظم مصیبات است، اما از کجای کتاب شریف روح مجرد یا احوالات مرحوم آقای حدّاد به دست می‌آید که ایشان مرحوم علامه طهرانی را از ائمه علیهم السلام بالاتر می‌دانند؟!

اشکال عدم تفاوت بهشت و دوزخ برای مرحوم حدّاد

در بخش دوم کتاب سیری در آثار علامه طهرانی به بخش «بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها» رسیدیم. پس از سؤالاتی که مؤلفان مطرح کردند، در صفحه ۴۴ آمده است که آقای حدّاد میان بهشت و دوزخ تفاوتی نمی‌دیدند. راجع به چنین شبهه‌ای نیز توضیح بفرمایید.

استاد تولائی: اصل مطلب این است که علامه طهرانی می‌نویسند: «حاج سید هاشم انسانی بود با فعلیت تامه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی، برای وی زندگی و مرگ، مرض و صحت، فقر و غناء، دیدن صور معنوی و یا عدم آن، بهشت و دوزخ، علی السویه بود»^۲

در ادامه مستشکلین می‌گویند:

چطور می‌شود برای انسان، بهشت و دوزخ تفاوتی نداشته باشد؟

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۴۳.

۲. سیری در آثار علامه محمد حسین طهرانی، ص ۴۱.

هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید جهنم بهتر از بهشت است، چطور برای آقای حدّاد هیچ فرقی نداشت؟ ... چگونه دوزخ و بهشت علی السّویه هستند؟! درحالی که امام العارفین و سید الموحّدين در دعای کمیل از عذاب دوزخ به خداوند شکایت می‌کند و می‌فرماید: «يَا اِلَهِي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ، لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ، أَمْ لِيَطُولِ الْبَلَاءِ وَ مُدَّتِهِ، فَلَنْ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ...»

مقام رضا و تسلیم در برابر خداوند متعال

جواب این اشکال بسیار واضح و مشخص است؛ این حال مرحوم آقای حدّاد به دلیل حالت رضای ایشان است. اگر انسان حال رضا داشته باشد بیماری و صحت، فقر و غنا، مرگ و حیات برای او یکسان است؛ اما برای کسی که به کمال نرسیده خوشی بهتر از ناخوشی، غنا بهتر از فقر و حیات بهتر از مرگ است، ولیکن انسانی که به مقام رضا رسیده است، هرچند از بیمار شدن دچار درد و رنج می‌شود اما حال رضا یعنی اگر خداوند به او بیماری یا صحت بدهد ایمانش به خداوند متعال تغییری نمی‌کند و کیفیت تسلیم او در مقابل خدا و رضایت او از خداوند متعال در این عالم هیچ تغییری نخواهد کرد؛ به عبارت دیگر اگر کسی حال تسلیم و رضا داشته باشد و چشم باطن ما نیز باز باشد، می‌بینیم که در مرض و صحت، در فقر و غنا و... حال این شخص و نفس این شخص تکان نمی‌خورد؛ زیرا این چنین انسانی اساساً به دنبال خیر خود نیست بلکه به دنبال معشوق است. حال رضایت در این شخص

پدید می‌آید و بین امور مختلف نیز به دلیل وحدت، تفاوتی نمی‌بیند و شکایتی از امور دنیوی ندارد. او خداوند را در این عالم می‌خواهد، نه بهشت و جهنم. به تعبیر شاعر:

«عاشقم بر مهر و بر قهرش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد»^۱

از طرف دیگر، جهنم بر انسانی که محدود است غالب می‌شود و باعث عذاب او می‌شود اما نفس انسان کامل، به همه عوالم مادون خود احاطه دارد. یکی از آن عوالم مادون نیز جهنم است، انسان کامل وقتی با جهنم از جنبه وحدت خود مواجه می‌شود، جهنم را به عنوان یکی از مخلوقات خدا و زیر دست و تحت غلبه و قدرت خود مشاهده می‌کند و جلوه‌ای از خداوند متعال را در بهشت و جلوه دیگری را در جهنم می‌بیند، جمال الهی را در بهشت می‌بیند و جلال الهی را در جهنم، از این منظر برای عارف، بهشت و جهنم تفاوتی ندارد. عذاب جهنم برای انسان‌های محدود و انسان‌هایی است که جهنم بر آن‌ها غالب است. اگر انسانی بر جهنم غالب شد دیگر آتش جهنم برای او عذاب نیست بلکه تجلیات جلالی الهی است.^۲

رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قاهر بر جهنم هستند، شکی نیست که حتی اگر ایشان وارد جهنم بشوند، وجود مقدس ایشان عذاب نمی‌شود؛ بلکه ایشان تنها جلوه‌های خداوند را مشاهده می‌کنند، اما به حسب عالم

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. البته عارف الهی، به اقتضای مقام ظاهر خود از آتش جهنم به خداوند متعال پناه می‌برد؛ این مقام باطن انسان کامل است که بر جهنم محیط می‌باشد.

ظاهر و مرتبه بدن مبارکشان وقتی حضرت جبرئیل جهنم را به ایشان نشان می‌دهد و عذاب‌ها را مشاهده می‌کنند حال ایشان متغیر می‌شود. حال ما این سؤال را می‌پرسیم که اگر مخالفان عرفان بخواهند مقام رضا را معنا کنند آیا چیزی غیر از عبارات آقای حدّاد به دست می‌آید؟ همان‌طور که گفتیم، دست مخالفان عرفان نه از فهم معارف عمیق عرفانی و فلسفی، که حتی از فهم ساده روایات هم خالی است! اگر امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ.»^۱ ما این روایت را چگونه معنا می‌کنیم؟ حضرت می‌فرمایند که قلب سلیم قلبی است که به ملاقات خداوند متعال نائل می‌شود، در حالی که جز خداوند چیزی در این قلب نیست. اگر در قلبی جز خداوند چیزی نبود، یعنی بهشت و دوزخ هم در این قلب نیست، پس برای چنین شخصی بهشت و جهنم فرقی ندارد. شبیه همین معنا در تفسیر قلب سلیم از امام صادق علیه السلام در تفسیر برهان ذکر شده است: «بِقَلْبٍ سَلِيمٍ مِنْ كُلِّ مَا سِوَى اللَّهِ تَعَالَى، لَمْ يَتَعَلَّقْ بِشَيْءٍ غَيْرِهِ.»^۲ (قلب سلیم قلبی است که تعلق به هیچ چیزی جز خداوند متعال ندارد.) اگر صحت و بیماری، یا فقر و غنا یا بهشت و دوزخ جزء «ما سوی الله تعالی» قرار می‌گیرند، پس قلب سلیم هیچ تعلقی به این امور ندارد و نسبت تمام این امور برای قلب سلیم یکسان است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

۲. البرهان، ج ۴، ص ۶۰۸.

آیا مرحوم حدّاد برخلاف توصیه خود، افشای سرّ می کردند؟

یکی دیگر از ایراداتی که مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه طهرانی در صفحه ۴۵ کتاب مطرح کردند این است که حضرت آقای حدّاد سفارش به کتمان سرّ داشتند ولی خود به آن عمل نکردند و اسراری را برملا کردند.

استاد تولائی: نویسندگان این گونه این اشکال را بیان کرده اند:

«علامه طهرانی می نویسند: حاج سید هاشم حدّاد پیوسته به کتمان سرّ و عدم ابراز واقع و یا مطلبی اصرار داشتند ولی در این اسفار اخیر بیشتر بود... ولی در موارد متعددی مشاهده می کنیم که جناب حدّاد افشاء سرّ کرده اند.»^۱

این شبهه به دو نحو مطرح می شود، برخی مخالفان عرفان مانند نویسندگان این کتاب می گویند از طرفی ایشان به کتمان سرّ سفارش می کنند و از سوی دیگر، برخی مطالب را بیان می کنند؛ از این عبارات می خواهند در رفتار عرفاء تناقض پیدا کنند و به خیال خود عرفا را قدح کنند؛ اما برخی از موافقان عرفان نیز این شبهه را مطرح می کنند که وقتی کتمان سرّ از اصول مسلم عرفا است چه وجهی دارد که یک عارف چنین مطالبی را بیان کند؟ چرا که دأب و سیره عرفا این نبوده که اسرار و کرامات را ابراز کنند!

اخیراً یکی از اساتید حوزه علمیه و دانشگاه نیز در مصاحبه ای

۱. سیری در آثار علامه محمدحسین طهرانی، ص ۴۲.

فرمودند: «در مکتب قم ابراز کرامت مطرح نبوده و مطالبی که به عرفا نسبت می دهند الحمد لله در فضای قم وجود نداشته و ما نیز باید فضای قم را حفظ کنیم، یعنی کراماتی مطرح نشود.»

خوب با فرض صحت این فرمایش، باز هم یک سخن موردی است دربارهٔ قمی که ایشان مشاهده کرده یا در مطالعاتشان با آن مواجه بوده اند، اما این حرف، یک اشتباه خطرناک تاریخی است که بگوییم دأب عرفا همیشه نگفتن مطالب غیبی و معارف عرشی بوده است؛ البته کلیت این حرف درست است، منکر این نیستیم که عرفا همیشه کتمان سِرِّ را از اصول مسلم خود می دانستند؛ نکته در این است که چه چیزی را سِرِّ بدانیم؛ بسیاری از مطالبی که ما گمان می کنیم سِرِّ است، از دیدگاه اهل آن، سِرِّ محسوب نمی شود، در واقع خیلی از این مطالب منافی کتمان سِرِّ نیست.

ده ها برابر غلیظ تر و شدیدتر از مطالبی که آقای حدّاد و بزرگان مکتب عرفان نجف فرمودند، عرفای سابق بیان کردند؛ ملای رومی و عطار نیشابوری و بیشتر از ایشان شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، کشف و شهود و دریافت های خود را بیان کردند و در اختیار دیگران قرار دادند. این طور نیست که بگوییم سیرهٔ عرفا این بوده که از هیچ امر ملکوتی ای دم نزنند. اشکال کنندگان، سِرِّ را به معنای امر ملکوتی می گیرند و اگر کسی از امری ملکوتی سخن بگوید احساس می کنند افشای سِرِّ رخ داده است در صورتی که دأب عرفا این بوده که کتاب های مفصلی از امور ملکوتی می نوشتند. کتاب «فتوحات مکیه» مملوّ از بیان مطالب ملکوتی و اسرار است. حضرات ائمه علیهم السلام نیز چنین می کردند،

مانند کتاب «اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» که به بیان روایاتی می‌پردازد که علی‌القاعده سراسر است و می‌فرمایند این‌ها اسرار ماست و هیچ‌کس نباید از آن مطلع شود، اما بالاخره به دست ما رسیده است! اتفاقاً سروران مخالف عرفان خیلی وقت‌ها این روایات را با آب و تاب فراوانی بر روی منابر قرائت می‌کنند که البته اگر ملاحظهٔ جوانب مختلف بشود، بسیار هم کار خوبی است!

فلسفهٔ کتمان سرّ

مطرح شدن هرامری به شرایطی بستگی دارد، ممکن است مطرح شدن آن در جایی به صلاح نباشد یا در جای دیگر مطرح شدن آن واجب باشد، از این رو، باید نوع نگاه خود را به سرّ تغییر دهیم. اول باید بینیم سرّ چیست؟ سرّ آن چیزی است که گفتن آن یا برای شخص گوینده ضرر داشته یا برای شنونده یا برای شخص ثالث. جایی که بیان امور ملکوتی باعث تغییر هستی‌شناسی مخاطب شود و یا مطلبی به دست افراد محقق برسد و از آن استفاده علمی ببرند، انتشار آن مطالب و اسرار ملکوتی علی‌القاعده نباید ایرادی داشته باشد؛ مانند کاری که علامه حسن‌زاده در کتاب «انسان در عرف عرفان» انجام داده‌اند که بخشی از مکاشفات و دریافت‌های خود را فهرست کرده و اصول انسان‌شناسی را از این مجموعه مکاشفات استخراج نمودند، البته بنده قضاوت موردی ندارم و نمی‌خواهم کتاب خاصی را تأیید یا نفی کنم، عرض بنده این است که سیرهٔ عرفا بر این بوده که در بسیاری از موارد احساس وظیفه می‌کردند و از مطالب عمیق و ملکوتی پرده برمی‌داشتند.

اگر عارفی تشخیص دهد بیان امر ملکوتی به خود یا دیگری ضرر نمی‌زند، آن را بیان می‌کند و یقین دارد که دیگران از آن استفاده می‌کنند. در نتیجه هر مطلبی که بیان می‌کنند نشانه افشای سِرّ نیست. وقتی عارفی که تأکید بر کتمان سِرّ دارد، مطالب ملکوتی را بیان می‌کند، مشخص می‌شود آنچه گفته سِرّ نیست بلکه مطالبی است که باید بیان شود. مطالب حقیّی که اگر مطرح نشود مردم در همان سطح دینداری نازل باقی می‌مانند، دینداری ای که حقیقتاً دینداری واقعی نیست؛ گاهی مردم بخشی از دین را پذیرفته‌اند و بخشی دیگر را باور ندارند و مجموعه حقایق دین، که باید نفس انسان را سیراب کند به آن‌ها نرسیده است. در نتیجه، وارد وادی مهلک عرفان‌های نوظهور می‌شوند. در این نوع دینداری که مخالفان عرفان ترسیم می‌کنند، نفس سیراب نمی‌شود و به جای آب، دل را به سراب خوش می‌کنند.

گاهی عارف احساس می‌کند باید مطالبی را بیان کند تا مردم بفهمند که عمیق‌ترین مطالب عرفانی در اسلام است. زیرا در بستر معارف اسلامی مطالبی وجود دارد که هیچ‌کدام از جریانات معنویّت‌گرا در عالم، بویی از آن نبرده‌اند. اگر نفسی به دنبال سیراب کردن عطش معنوی خود است؛ جایی غیر از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و محضر فقهای حقیقی و عالمان ربّانی نمی‌تواند بدان پاسخ دهد. پس اگر می‌خواهیم بگوییم مرحوم علامه طهرانی یا مرحوم حدّاد، علیرغم سفارش مؤکد به کتمان سِرّ، خود افشای سِرّ داشته‌اند، باید ابتدائاً ثابت کنیم این مطلبی که بیان فرموده‌اند سِرّ است و سپس به دنبال کشف تناقض در رفتار این بزرگان باشیم! از بیان سابق روشن شد که تشخیص این امر بسیار

سخت است و نیاز به کشف حالات درونی شخص گوینده و شنونده دارد.

البته همانطور که بیان شد بیان کمالاتی که مربوط به خود انسان باشد فی نفسه مذموم نیست؛ چه بسا انسان کاملی جهت ارائه طریق و نشان دادن راه هدایت، شمه‌ای از احوالات خود را بروز دهد که در این صورت این عمل عملی کاملاً خداپسندانه است. از باب تمثیل، نمونه خیلی جزئی آن را می‌توان در ارائه رزومه‌های علمی و شغلی جست و جو کرد؛ اینکه ما در جمعی، مثل جمع خانوادگی بنشینیم و بدون مقدمه از فعالیت‌های علمی خود تعریف کنیم و از تألیفات و تدریس‌های خود دم بزنیم، کار عبثی است و در بسیاری از مواقع عمل ما مذموم است؛ اما وقتی می‌خواهیم خود را برای کار در یک مجموعه معرفی کنیم، تمام فعالیت‌های مرتبط خود را فهرست می‌کنیم و بدون هیچ حس عذاب وجدانی آن را به مسئولان امر ارائه می‌دهیم، در چنین مواردی، هیچ‌کس عمل ما را مذموم نمی‌شمارد. از جهاتی فعل ولیّ الهی گاهی شبیه این مثالی است که عرض شد.

رابطه موت اختیاری با مقام تسلیم در برابر پروردگار

یکی دیگر از اشکال‌هایی که مؤلفان کتاب در بخش داستان‌ها و حکایت‌ها آورده‌اند این است که مرحوم آقای حدّاد تسلیم امر خدا بودند و در برابر خدا هیچ اختیاری نداشتند اما با این حال موت اختیاری داشتند. جمع بین این دو مطلب چگونه است؟

لزوم شناخت اصطلاحات عرفانی

استاد تولائی: اگر چنین اشکالی به ذهن برخی می‌رسد مربوط به بی‌اطلاعی از اصطلاحات عرفانی است. موت اختیاری مرتبه‌ای از سلوک و قابلیت‌تی است که برای سالک با فناء در اسم مُمیت رخ می‌دهد. اما تسلیم بودن در مقابل خداوند منافاتی با اعمال اختیاری انسان ندارد و این از واضحات است. اصل مطلب مستشکلین این است که می‌گویند: مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند که خداوند دوست دارد بنده‌اش تسلیم محض باشد؛ از طرف دیگر ایشان به ادعای علامه طهرانی زمانی که خدمت مرحوم آقای قاضی بودند موت اختیاری داشتند، این دو چگونه قابل جمع است؟

باید از مؤلفان محترم، این سؤال را پرسید که آیا در مقام تسلیم، کسی بالاتراز ائمه اطهار علیهم‌السلام وجود دارد؟ یقیناً وجود ندارد؛ اما آیا ایشان تمام امور زندگی خویش را از روی اجبار انجام می‌دادند؟ قطعاً معصومین علیهم‌السلام تمام امور عادی زندگی را با اختیار انجام می‌دادند در حالی که در مقابل پروردگار تسلیم محض بودند. برخی گمان می‌کنند تسلیم بودن در برابر خداوند متعال با داشتن اختیار، منافات دارد. آیا امام علیه‌السلام چون تسلیم محض رضای خداوند هستند، دیگر اختیاراً آب نمی‌خورند یا نمی‌خوابند؟ سروران می‌توانند توضیح دهند تفاوت آب خوردن اختیاری با موت اختیاری از این جهت چیست؟ سخن آقای حدّاد نیز ناظر به فردی است که به واسطهٔ درجهٔ معنوی، می‌تواند تصرفاتی انجام دهد و اراده‌ای داشته باشد و این اراده نباید مستقل از ارادهٔ خداوند متعال باشد.

نسبت علم غیب ولیّ الهی با فراموشی یا جهل نسبت به برخی امور

در بخش «داستان‌ها و حکایت‌ها» در صفحه ۴۸ اشکالی با عنوان «نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی در امور ضروری» مطرح شده است که در آن نویسندگان محترم انتقاد کرده‌اند که آقای حدّاد فناء فی الله و بقاء بالله داشتند و باین حال که سالک در فناء و بقاء، محیط بر همه ذرات کائنات است و به همه صفات الهی متّصف است اما در کتاب روح مجرد مطالبی آمده که ایشان گاهی دست راست و چپ خود را هم تشخیص نمی‌دادند. از حجة الاسلام والمسلمین تولائی می‌خواهیم که به این مطلب نیز پاسخ دهند.

استاد تولائی: اصل اشکال همان طور که اشاره کردید این‌گونه باید تقریر شود که مستشکلین می‌گویند: از طرفی علامه طهرانی معتقدند که آقای حدّاد به مقام فناء فی الله و بقاء بالله رسیدند، انسان کامل هستند و به تعبیر خودشان در صفحه ۱۳۵ از کتاب روح مجرد آمده است:

«بقاء بالله که به حسب حال، کاملان واصل را دست می‌دهد آن است که بعد از فناء سالک در تجلّی ذاتی، به بقاء حق باقی گردد و خود را مطلق بی‌تعین جسمانی و روحانی ببیند و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید، و متّصف به جمیع صفات الهی باشد.»^۱

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۵۰.

جدا از اینکه عبارت متعلق به کتاب روح مجرد نیست و در جلد اول از کتاب الله شناسی، صفحه ۲۰۷ آمده است، این عبارت از مرحوم علامه طهرانی هم نیست و متعلق به مرحوم لاهیجی شارح گلشن راز است و اصطلاحات ایشان در موضوعی با مرحوم علامه طهرانی تفاوت‌هایی هم دارد! اما به هر حال در متن، برای انسانی که به مرحله بقاء بالله رسیده است چند ویژگی را بیان می‌کنند: یکی از آن ویژگی‌ها این است که علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده کند و به علم کلی و علم مطلق برسد یا به بیان بعضی از اهل عرفان علمش، علم الهی بشود. این یکی از ویژگی‌های انسانی است که بقاء بالله دارد. چنین مقامی را علامه طهرانی برای آقای حدّاد قائلند. از طرف دیگر ایشان عبارت‌هایی را در کتاب روح مجرد صفحه ۱۴۱ می‌آورند:

«بنده از ایشان پرسیدم: شما با این حال و وضعی که دارید به طوری که بعضی از ضروریات زندگی فراموش می‌شود و حساب و عدد از دست می‌رود، و دست راست را از چپ نمی‌شناسید، چگونه اعمال را انجام داده‌اید؟! چگونه طواف کرده‌اید؟! چگونه از حجرالاسود شروع نموده و حساب هفت شوط را داشته‌اید؟! و هکذا الامر در بقیه اعمال! فرمودند: خودبه خود برایم معلوم می‌شد و عملم طبق آن قرار می‌گرفت.»^۱

سؤال علامه طهرانی و مطلبی که از فرمایش ایشان استنباط می‌شود این است که آقای حدّاد حالاتی دارند که در این حالات، دست راست

خود را از دست چپ تشخیص نمی دهند. برای پاسخ به این سؤال هم باید در نظر داشت: اولاً معلوم نیست که این حالات آقای حدّاد متعلّق به عالم بقاء باشد. علامه معتقدند اگر کسی سفر سومش تمام شود و مستقر در عالم بقاء باشد این ویژگی را پیدا می کند که به همه ذرات کائنات علم کلی داشته باشد. ایشان در کجا فرمودند که آقای حدّاد در این زمان کامل بودند؟ حضرت علامه کراماً می فرمودند ایشان در این برهه در عالم بقاء متمکّن نشده بودند. وقتی این موارد با همدیگر متناقض می شود که ایشان گفته باشند آقای حدّاد در آنجا اسفار اربعه یا حداقل سه سفر اول را به شکل کامل طی کرده اند. ممکن است بعضی از خوانندگان با این اصطلاحات آشنا نباشند. در اینجا برای آشنایی بیشتر، این اصطلاحات را به طور خلاصه عرض می کنیم.

بیان اصطلاح عرفانی اسفار اربعه

انسان در حرکت به سمت خداوند متعال موظف است حجاب های بین خود و خدا، چه حجاب های ظلمانی و چه حجاب های نورانی را از میان بردارد. در سفر اول، انسان قدم به قدم به سمت پروردگار حرکت می کند تا به او برسد. سفر اول سفری است از دنیا تا خدا. در سفر دوم، انسان به نوعی در خداوند سفر می کند. سفر دوم سفر وصال خداوند متعال است که بعد از سفر اول؛ هجران و دوری از پروردگار، به کناری می افتد و با معبودش مستقیم ارتباط می گیرد. البته از نظر اهل فن، اطلاق سفر به این مرحله از سلوک، خالی از مسامحه نیست. سفر سوم سفری است که سالک از عالم وحدت محض، به عالم کثرت تنزل پیدا

می‌کند. از توحید به کثرت می‌آید، اما تفاوتش با سفر اول این است که در سفر اول، خدا را در همه جا حاضر نمی‌دید و همه وجودش نورانیت نبود. وجودش ظلمت و تیرگی داشت و باید پله پله ظلمت‌ها و تیرگی‌ها را به نور تبدیل می‌کرد؛ اما در سفر سوم به تعبیر علامه طهرانی، اَسْمَاء و صفات الهی در جان سالک تجلی پیدا کرده است و افق دیدش، افق اَسْمَاء و صفات الهی است. سالک در عالم کثرت نیز تمام عالم را جلوه پرتوالهی می‌بیند و هیچ وجودی را بریده و مستقل از خدا نمی‌داند. علاوه بر اینکه، خودش را غرق در ذات الهی می‌بیند، موجودات دیگر را نیز غرق در قدرت و وحدت قهاری خداوند متعال می‌بیند.

در سفر سوم است که سالک به کثرت می‌آید اما در وجودش هیچ ظلمتی نیست، بلکه وجودش سراسر نورانیت است و عین الله، اُذْن الله و ید الله شده است. خداوند در وجود شخص سالک به تمامه تجلی کرده و همه وجود او را مملوّ از خداوندی خود کرده است. این شخص نیز همه عالم را محض خداوند متعال می‌بیند. در سفر چهارم، سالکی که به کثرت بازگشته و در وحدت مطلق نیست، این توانایی را پیدا کرده که دست دیگران را بگیرد و به خداوند متعال برساند. در دیدگاه علامه طهرانی تصریحاتی وجود دارد که آقای حدّاد اسفار اربعه خود را کامل کردند و حضرت آیه الله حسینی طهرانی نیز در کتاب شریف نور مجرّد مرقوم فرموده‌اند:

«در سفرهای قبل که خدمت آقای حدّاد بودیم، شراش وجود ایشان آتش عشق و سوز محبت به حضرت پروردگار بود. ولی در این سفر دیگر آن سوز و شور و حرارت به برودت و سردی گراییده

و مبدل به طمأنینه و سکون و آرامش شده بود و حال ایشان نیز در حقیر تأثیر گذاشته و آن عشق و شوری که داشتم همه در اثر مصاحبت و معیت با ایشان آرام گرفت و تمام گشت. در مراجعت از سفر شام وقتی خدمت علامه والد رسیدم، این واقعه و شرح حال آقای حداد را برای ایشان عرض کردم. فرمودند: این طمأنینه و سکون و آرامش کمال ایشان است. الآن دیگر از آن شرابهای زنجبیل گذشته و از شراب کافوری نوش می‌کنند که مختص به اولیائی است که به مقام عبودیت محض رسیده‌اند، ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾^۱.

مقامات معنوی مرحوم حاج سیدهاشم موسوی حداد

گزارش‌هایی که آیه‌الله حسینی طهرانی از سفر آخر آقای حداد به سوریه دادند دربارهٔ انسانی است که سفر چهارم را به نحو کامل انجام داده و اسفار اربعه را طی کرده است. اما آیا در سفر حج، آقای حداد اسفار اربعه یا حداقل سفر سوم را کامل کرده بودند و به مقام بقاء بالله رسیده بودند یا نه، این موضوع محل بحث است. اگر عبارتی را یافتیم که در آن، ایشان به این مسئله تصریح کردند، آنجاست که می‌توانیم بگوییم تناقضی وجود دارد.

ثانیاً ممکن است فردی، فقیه درجهٔ اول جهان اسلام و عالم به تمام فقه باشد و تمام فروع فقهی را در ذهنش داشته باشد اما به دلیل مصیبتی که به او می‌رسد یا غصه و غمی که دارد نتواند مطالب فقهی را

به زبان بیاورد، یقیناً این فرد عالم به مسائل فقهی است اما حضور ذهن در این علوم برای او کارسختی است. به همین جهت محتمل است که آقای حدّاد در مقام بقاء بالله به دلیل واردات توحیدی که در حج داشتند، نتوانستند علوم خود را احضار کنند. در خصوص عبارتی که راجع به عدم تشخیص دست چپ و راست آمده است نیز ما یقین داریم آقای حدّاد دست چپ و راست خود را تشخیص می دادند و می دانستند وضوگرفتن و طواف کردن به چه نحو است. هرچند ایشان نمی فرمایند که علم نداشتیم، می فرمایند: خودبه خود برایم معلوم می شد یعنی اموری که علامه طهرانی سؤال می کنند برای آقای حدّاد مشخص می شد، اما نحوه معلوم شدن آن با نحوه معلوم شدن علوم برای ما متفاوت است؛ یعنی این معلوم شدن خودبه خود بوده، نه به وسیله احضار علوم و دانسته های سابق. ثالثاً اصل حل این مسئله در گرو تبیین چگونگی علم انسان کامل به مراتب مختلف هستی است. به همین جهت به این مسئله کمی بیشتر می پردازیم.

علم انسان کامل

از طرفی در آیات قرآن کریم آمده است که:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ

إِنِّي مَلَكٌ﴾^۱ (من نه می گویم که خزائن الهی دست من است، نه

می گویم که غیب می دانم و نه به شما می گویم که من فرشته ام.)

۱. سوره انعام، آیه ۵۰.

رسول خدا ﷺ تصریح می‌کنند که علم غیب نمی‌دانند و علوم ایشان، علوم متعارف بشری است. در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾^۱ (من چیزی از خود ندارم، نه نفع من در دست خودم است و نه ضرر من و اگر علم غیب داشتم خیر بیشتری نصیب من می‌شد و هیچ‌گاه شری به من نمی‌رسید.)

از طرفی دیگر برخی روایات، علم رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام را نامتناهی تصویر می‌کند. امام باقر علیهم السلام می‌فرماید:

«سُئِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ عِلْمٌ مَا كَانَ وَعِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ثُمَّ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ ﷺ وَعِلْمَ مَا كَانَ وَعِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ»^۲

از امیرالمؤمنین علیهم السلام سؤال شد، راجع به علم پیامبر - پیامبری که می‌گوید من غیب نمی‌دانم، هیچ خبری جز علوم متعارف بشری ندارم - حضرت جواب دادند: علم پیامبر علم همه پیامبران پیشین است، علم رسول خدا ﷺ علمی است به آنچه که تا الان بوده و علم به چیزهایی که تا روز قیامت خواهد آمد، یعنی علم به همه چیز دارند، حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست، من نیز همان علم پیامبر را دارم،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۱۰.

به همه گذشته و همه اتفاقاتی که از خود من شروع می شود تا روز
قیامت علم دارم.

پس آیات و روایات ما دو دسته است: یک دسته آیاتی که علم را نفی
می کند و دسته دیگر روایاتی که می فرمایند معصومین علیهم السلام همه علوم را
دارا بودند، حال سؤالی که ما از منتقدان عرفان داریم این است که جمع
بین این دو قول چگونه ممکن است؟ مثل همیشه در بازار مخالفان
عرفان، بیش از علم و دانش، هیاهو است که یافت می شود و بزرگان از
مخالفان عرفان در مقابل معضلات تفسیری و روایی، ترجیح می دهند
سکوت پیشه کنند!

آراء مختلف درباره علم امام

گروهی از علما معتقدند که ائمه علیهم السلام علم غیب ندارند. کتاب شهید
جاوید که قبل از انقلاب نوشته شد و منجر به بحث های مختلفی شد
و جریانات مختلف را نیز درگیر کرد، راجع به این موضوع است. عقیده
نویسنده کتاب این است که معصومین علیهم السلام به معنایی که امروزه قالب
شیعه معتقد هستند، علم غیب ندارند. کسانی که در این فضا تنفس
می کنند، عمدتاً آگاهی ها، پیش بینی ها و علوم مختلف امام را مأخوذ
از امام قبلی می دانند، و طبعاً سهمی برای ملکوت در نظر نمی گیرند.
نگاه دیگری معتقد است که ائمه علیهم السلام در همه حالات علم مطلق
دارند، اگر جایی اظهار می کنند که علم غیب نداریم و یا گزارش ناقصی
از آینده می دهند، دلیل بر جهل یا نداشتن علم نیست بلکه باید آن را

حمل بر تقیّه کرد، حضرت تقیّتاً فرموده اند علم غیب نداریم یا از روی تقیّه مطلب اشتباهی را بیان کردند تا مصلحت‌هایی را رعایت کنند. از نظر علمی باید گفت هر دو گروه اشتباه می‌کنند و ما به دنبال وجه جمع دیگری برای این مسئله هستیم. این وجه جمع نیز از مسائلی است که به برکت عرفان در جامعه شیعه مطرح شده است. البته برای فهم این نکته نیازی نیست که انسان دروس عرفان را خوانده باشد؛ بلکه با معلومات مختصری می‌توان این مسئله را فهمید؛ اما متأسفانه بسیاری از مخالفان عرفان، از همین معلومات مختصر هم بی‌بهره هستند و عرض خود می‌برند و زحمت دیگران را افزون می‌کنند.

جمع بین دو نقل درباره علم امام

وجه جمع این است که ابتدا باید بدانیم از مسلمات حکمت و قرآن کریم و روایات است که عالم تک بعدی و تک طبقه‌ای نیست و نظام آفرینش تنها در یک طبقه خلاصه نمی‌شود بلکه ورای این عالم ماده، عوالم دیگری نیز وجود دارد. اگر بخواهیم نظام عالم را ترسیم کنیم نباید یک ساختمان یک طبقه را تصور کنیم، بلکه باید ساختمانی دویا چند طبقه را در نظر بگیریم. نظام هستی چند طبقه و چند لایه است. این مقدمه اول.

مقدمه دوم این است که نه تنها نظام هستی بلکه وجود انسان نیز چند لایه است. دیدگاهی که ماتریالیست‌ها دارند این است که انسان در بدنش خلاصه می‌شود. آن‌ها معتقدند عالم، تنها عالم ماده است، قرآن کریم نیز از این‌ها این‌گونه حکایت می‌کند: ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا

الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۱﴾، عالم، تنها عالم ماده است و ما نیز همین بدن هستیم که اگر پیوسد کار ما نیز تمام است. ما در همین دنیا زندگی می‌کنیم و در همین دنیا نیز پرونده ما بسته می‌شود.

سومین مقدمه‌ای که باید از مسائل حکمی در نظر بگیریم و از مسلمات قرآنی است، این است که هر مرتبه از مراتب وجود انسان برای خودش حکم مجزایی دارد. به عنوان مثال، در قرآن کریم درباره شهدا داریم:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾^۲ (گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند بلکه زنده‌اند و در مقام والایی نزد پروردگارشان، روزی می‌خورند.)

به حسب ظاهر این آیه تناقض دارد چراکه این افراد کشته شده‌اند اما قرآن کریم می‌فرماید این‌ها زنده‌اند و حیات دارند، وجه جمع این مطلب چیست؟ وجه جمع این است که به حسب عالم ماده، بدن شهدا معدوم شده و از میان رفته و ایشان در مرتبه مادی، حیات ندارند اما مرتبه دیگری که می‌تواند تا مقام قرب پروردگار سیر کند و از رزق‌های ربوبی استفاده کند، هنوز حیات دارد. مثال ساده‌تر اینکه وقتی شخصی درون اتاق، در حالی که نشسته و فکر می‌کند، به حسب عالم ماده حکم این شخص نشستن است یعنی توصیف این فرد تنها با فعل نشستن ممکن است؛

۱. سوره انعام، آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

اما این فرد به حسب عالم ذهن، مشغول فکر کردن است. پس دو حکم متفاوت بر یک انسان بار می‌شود. در نتیجه انسان یک موجود چندلایه است. تعبیر بعضی از اساتید این است که انسان یک ساختمان چند طبقه است که حکم هر کدام از طبقات آن متفاوت است. با این سه نکته فلسفی که همه آن‌ها را مؤیدات و مسلمات قرآنی و روایی تأیید می‌کنند می‌توانیم این شبهه را حل کنیم. در روایات تعبیری داریم به این مضمون که انبیاء و اوصیاء مراحل وجودی شان پنج مرحله است. روایتی است که امام باقر علیه السلام برای جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند:

«سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ، فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْحَيَاةِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ»^۱

از علم عالم سؤال کردم، - منظور از عالم ظاهراً امام است که به دلیل تقیه این‌گونه بیان کردند - امام باقر علیه السلام در پاسخ به من فرمودند: در انبیاء و اوصیاء چند روح وجود دارد، یعنی حقیقت ایشان پنج مرحله است، روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت.

در اینجا به تفسیر اینکه هر روح چیست نمی‌پردازیم منتها این روایت تصریح می‌کند که وجود امام وجودی چندلایه است. در روایات دیگری نیز آمده روح نبی و وصی نبی پنج مرحله دارد و روح انسان‌های مؤمن چهار مرحله یعنی روح القدس را ندارند. روح انسان‌های کافر سه مرحله

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۵.

دارد یعنی روح ایمان را ندارد^۱. این نظام در روایات مسجّل و مسلم است. در روایات به اینکه روح القدس مقامی است که علم کلی از آنجا به نبی یا وصی افاضه می شود تصریح شده است. در نگاه هستی شناسانه روح القدس همان مرتبه اسماء و صفات الهی است. البته برخی در عرفان بیان می کنند که روح القدس فوق اسماء و صفات یا مجموع آن است یا مرتبه دیگری؛ اما مسلم این است که این مقام، مقامی است که جامعیت اسماء و صفات الهی را از جمله علم در بردارد.

حال انسانی که روح القوه، روح الشهوه و روح الحیاه را دارد وقتی ایمان می آورد و در سلک مؤمنان وارد می شود، طبقه دیگری به وجودش اضافه می شود که آن روح الایمان است. وقتی به مقام انبیاء و اوصیاء که می رسد که «شِيعْتُنَا مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا»، حائز رتبه دیگری که روح القدس است می شود. یعنی وجودش پنج لایه پیدا می کند که یکی از آن لایه ها حُکمش این است که علم الهی را دارا می شود.

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: «فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةُ أَرْوَاحٍ رُوحُ الْبَدَنِ وَرُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحُ الْقُوَّةِ وَرُوحُ الشَّهْوَةِ وَرُوحُ الْإِيمَانِ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ أَرْبَعَةُ أَرْوَاحٍ أَفْقَدَهَا رُوحُ الْقُدُسِ رُوحُ الْبَدَنِ وَرُوحُ الْقُوَّةِ وَرُوحُ الشَّهْوَةِ وَرُوحُ الْإِيمَانِ وَفِي الْكُفَّارِ ثَلَاثَةٌ أَرْوَاحٌ رُوحُ الْبَدَنِ رُوحُ الْقُوَّةِ وَرُوحُ الشَّهْوَةِ ثُمَّ قَالَ رُوحُ الْإِيمَانِ يَلْزِمُ الْجَسَدَ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِكَبِيرَةٍ فَإِذَا عَمِلَ بِكَبِيرَةٍ فَارْفَهُ الرُّوحُ وَرُوحُ الْقُدُسِ مَنْ سَكَنَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يَعْمَلُ بِكَبِيرَةٍ أَبَدًا» (در انبیاء و اوصیاء پنج روح است: روح بدن و روح القدس و روح القوة و روح الشهوة و روح الایمان. و در مؤمنین چهار روح است که روح القدس را ندارند ولی دارای روح بدن و روح قوت و روح شهوت و روح ایمانند و در کفار سه روح است روح بدن و روح قوت و روح شهوت. سپس فرمودند: روح ایمان با بدن هست تا وقتی که شخص مرتکب گناه کبیره ای نشده وقتی کبیره ای انجام داد روح از او جدا می شود ولی روح القدس در هر کس بود هرگز گناه کبیره انجام نمی دهد)، (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۵).

علم الهی امام

با این توضیحات مشخص می‌شود که امام در مرتبه روح القدس، علم کلی دارد. انسانی که به مرتبه روح القدس رسیده است علم کلی و مطلق دارد اما این علم تنها در مرتبه روح القدس است و این شخص در مرتبه روح الحیات علم کلی ندارد. در مرتبه بدن مادی نیز علم کلی ندارد؛ زیرا هر کدام از مراتب نفس و لایه‌های وجودی انسان، حکم متفاوت خود را دارد. پس اگر از ما سؤال کنند که آیا امام علم کلی دارد یا خیر؟ می‌گوییم به حسب کدام مرتبه روحی امام؟ به حسب مرتبه مادی نمی‌توانند علم مطلق داشته باشند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حسب عالم ظاهر، بسیاری از چیزها را نمی‌دانند، سؤال می‌پرسند و مشورت می‌کنند، هر چند در نهایت آن حکمی که صادر می‌کنند با تأیید و نور الهی است. اما از طرف دیگر می‌دانیم معصومین علیهم السلام تمام علوم را دارا بودند و تمام علوم پیش از خود و پس از خود را می‌دانستند، به این دلیل که حائز مرتبه روح القدس بودند.

حال انسان‌هایی که به مرحله فناء فی الله و بقاء بالله می‌رسند علم و احاطه آن‌ها به حسب عالم وحدت و اتحاد با مقام روح القدس و علم الهی است. به تعبیر علامه طهرانی اگر انسانی به بقاء بالله رسید به اعتبار آن مرتبه از وجود جدیدی که پیدا کرده علم کلی نیز پیدا می‌کند اما به این معنا نیست که در سایر امور زندگی نیز علم کلی دارد بلکه هرگاه اراده الهی مقدر شد می‌تواند به آن مرتبه از نفس خود مراجعه کند و آن علوم کلی را احضار کند. مرحوم سید بن طاووس از شخصیت‌هایی است که در بین علمای شیعه و جاهت بالایی دارد و شخصیت ایشان را نمی‌توان

خداشده دار کرد. ایشان در سخنان خود تصریح می‌کنند که من مشافهتاً با خدا گفت‌وگو می‌کنم و از لذت گفت‌وگوی با خداوند متعال بهره‌مند می‌شوم؛ ایشان در فلاح السائل فرموده‌اند:

«و من به واسطه هدايتِ خداوند به سعادت و اقبالی دست یافته‌ام و مرا آشنا کرده به الطاف و مکاشفه و لذت مشافهه و گفت‌وگوی با خودش، به حدی که قادر بر بیان آن با هیچ کلامی نمی‌باشم.»^۱

با اینکه ایشان ادعا می‌کنند که با خدا گفت‌وگو دارند، اما فقهی که از ایشان به جا مانده، فقهی ظاهری است یعنی نظرها و فتاوی ایشان به حسب آیات و روایات و فقه و اصولی است که در دوران ایشان وجود داشت. آیا نمی‌توانستند مسائل شرعی را نیز مشافهتاً از خدا بپرسند؟ طبعاً انسانی که به این مقام می‌رسد، می‌تواند علم خود را هم از خداوند متعال اخذ کند اما چنین انسانی به وظیفه خود عمل می‌کند و خود را مانند پَرَکاهی در باد، تحت اراده الهی قرار می‌دهد، اگر خداوند برای وی مقدر کرد که به باطن مراجعه کند و از علم الهی مطالبش را اخذ کند، چنین می‌کند و اگر اراده الهی بر این بود که به اسباب و وسایل ظاهری رجوع نماید، قطعاً چنین خواهد کرد. البته بزرگان فرموده‌اند در غیر معصومین علیهم‌السلام کمتر پیش می‌آید که یک عارف، برای مواردی مانند مسائل فقهی خود به باطن رجوع نماید. هرچند بالاخره کسی که چشمش به حقایق عالم باز شود، این ادراک ویژه، در فقه وی نیز اثرگذار خواهد بود.

۱. فلاح السائل، ص ۶.

اما به هر حال می‌توان در نظر داشت، شخصی در عین کمال، در مرتبه‌ی ظاهری، جهل داشته باشد و برای برطرف کردن جهل خود به دنبال کسب علم برود و الزاماً در این عالم ظاهر، جهل به درستی برطرف نمی‌شود. امروزه کسی معتقد نیست که تمام فتاوی‌ی سیدبن طاووس صحیح بوده بلکه ممکن است نقدهای جدی‌ای نیز بر آراء ایشان وارد شود و حتی بگوییم فلان فتوای ایشان صحیح نیست. درباره‌ی سید بحرالعلوم نیز که مکرر خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسیدند همین موضوع جاری است؛ حکایات تشرفات مکرر ایشان خیلی معروف است؛ امروزه فقهای ما از کتاب‌های سید بحرالعلوم در درس‌های خارج خود عبارت‌ها نقل می‌کنند و آن‌ها را هم نقد می‌کنند؛ زیرا اینکه باب دیدار امام زمان علیه السلام برای کسی باز باشد، به این معنا نیست که او الزاماً همه‌ی سؤالات خود را از حضرت پرسیده است. فقهای ما آراء سیدبن طاووس یا سید بحرالعلوم را نقد می‌کنند، چراکه می‌دانند این بزرگان در عین اینکه به غیب دسترسی داشتند، اما در بسیاری موارد معارف خود را از طریق اسباب ظاهری به دست آورده‌اند.

لزوماً انسانی که علم کلی و مطلق داشته نمی‌تواند در تمام شئون زندگی از آن استفاده کند. استفاده از این مقام‌ها و درجات معنوی تابع اراده‌ی الهی است. نسبت به خود مرحوم علامه طهرانی هم مطلب چنین است؛ شاگردان ایشان به کمال ایشان باور داشتند؛ می‌دانید خیلی از این شاگردان یا آن زمان مجتهد بودند و یا بعد از آن به مقام اجتهاد نائل شدند. این شاگردان با اینکه قائل به کمال مرحوم علامه هستند و ایشان را متصل به علم مطلق الهی می‌دانستند، اما امروز در حفظ احترام

کامل، آرای علمی و فقهی استاد خود را از منظر علمی نقد می‌کنند؛ زیرا می‌دانند ممکن است کسی متصل به علم الهی باشد اما در تمام مسائل خود به آن عالم رجوع نکند.

با این توضیحات، مشخص شد که امکان دارد انسان در مقام بقاء بالله تمام علوم را به اعتبار اتصال با مرتبه روح القدس داشته باشد ولی در مرتبه ظاهری، به اعتبار آن طبقه از وجود خویش به وقایع و امور پیرامونش جهل داشته باشند. از دیدگاه ما آقای حدّاد و علامه طهرانی به مقام فناء فی الله و بقاء بالله رسیده بودند؛ در نتیجه از جنبه اتحاد و اتصال با روح القدس یا حداقل فناء در علم الهی، مشترکند اما این را نیز می‌دانیم در عالم ظاهر علامه طهرانی مقامی دارند که آقای حدّاد نداشته و اطلاعاتی داشتند که بر مرحوم آقای حدّاد مخفی بوده و به همین جهت است که مرحوم حدّاد تصریح می‌کردند که: من از آقا سید محمد حسین تقلید و تبعیت می‌کنم.

مقام فناء و بقاء

در بخش دوم کتاب که با عنوان بررسی داستان‌ها و حکایت‌ها است؛ به این نکته رسیدیم که علم مرحوم آقای حدّاد را بررسی کنیم و به این اشکال پاسخ دهیم که چگونه ایشان بر ذرات کائنات نظارت دارند اما در امور ضروری روزمره دچار فراموشی می‌شوند. عنوان بعدی که این دو بزرگوار در این کتاب باز کردند مقام فناء و بقا است؛ در این قسمت چند نقل از مرحوم علامه طهرانی درباره مقام بقا و

فناء آوردند و ایراداتی وارد کردند که از سرور مکرم جناب حجة الاسلام والمسلمین تولائی درخواست می‌کنیم در این زمینه توضیحاتی بفرمایند.

استاد تولائی: کراراً عرض کردیم و دیگر نیاز به تکرار مجدد نیست؛ اما از جهت حفظ سیاق علمی مطالب باید بگوییم که جای این عنوان بعد از عنوانی که جلسه گذشته نقد کردیم نیست؛ یعنی اینکه اگر کسی، با تعبیر صحیح و دقیق، ادعا کند (البته ادعای صحیحی است) که مرحوم آقای حدّاد به خاطر مقام فنایی که در ذات الهی داشتند، و به خاطر بقاء بالله که پیدا کرده بودند، بریزترین موجودات عالم و بر تمام ما سوی الله احاطه علمی دارند؛ این فرع بر این است که مسئله فناء و بقا را تشریح کنیم؛ نباید ابتدا یکی از فروع است مسئله فناء و بقا را که مسئله علم است ذکر کنیم و بعد بحث فناء و بقا را به عنوان یک بحث مجزا طرح نماییم. طبیعتاً از نظر علمی باید ابتدا بحث می‌شد که ایشان به مقام فناء رسیده‌اند یا نه؛ البته متأسفانه باید یادآور شویم که سؤالاتی که آقایان در کتاب مطرح کردند فرسنگ‌ها عقب‌تر از بررسی علمی کمال حضرت آقای حدّاد است؛ یعنی عزیزان اولیات مسئله فناء و بقا را هم متوجه نشدند، چه رسد به اینکه ما بخواهیم بر سرمصادیق فانی فی الله سخن بگوییم؛ سخن گفتن در این زمینه کار شخص عارف دیده و زحمت کشیده‌ای مانند مرحوم آیه الله کشمیری است. زمانی که از ایشان سؤال شد آیا شما کسی که به فناء رسیده است را دیده‌اید، فرمودند: بله! مرحوم آیه الله قاضی و مرحوم

آقای حدّاد. سخن‌گفتن دربارهٔ مرحوم آقای حدّاد شأن اسلام‌شناسی چون مرحوم شهید آیه‌الله مطهری است که می‌فرمودند: این سید [اشاره به مرحوم حدّاد] حیات بخش است!

اما حالا علی‌رغم اینکه ایشان نه مانند مرحوم آیه‌الله کشمیری ریاضت کشیده‌اند و نه مانند مرحوم شهید مطهری اسلام‌شناس هستند، ولی علاقه‌مندند که اظهارنظری داشته باشند، حتماً باید تذکر داد که سیر علمی بحث این است که ابتدا ببینیم حقیقت فناء فی الله چیست؛ و در گام‌های بعدی به سراغ این برویم که آیا مرحوم حدّاد به فناء رسیده‌اند یا خیر؛ و سپس لوازم و نتایج فناء فی الله و بقاء بالله را بررسی کنیم؛ اما متأسفانه مثل سایر مباحث کتاب، نویسندگان محترم این نظم علمی را لحاظ نفرمودند؛ سرّ عدم رعایت موازین علمی توسط مؤلفان هم چندان مکتوم نیست؛ هر کس این کتاب را در دست بگیرد متوجه می‌شود که مؤلفان آن از ابتدا بنا نداشتند به هر دلیلی کار علمی انجام بدهند. مجموعه‌ای از جملات را کنار هم با آن تقطیع‌هایی که از نظر گذشت، گرد هم آوردند و یک سری نکاتی هم خیلی با عجله زیر هر مطلبی نوشتند و در نقد بعضی مطالب هم فراموش کردند نکته‌ای ذکر کنند و در نهایت این مجموعه دویست و چند صفحه‌ای را فراهم کردند. البته خداوند با افراد به حسب نیت‌هایشان معامله خواهد کرد و ما تنها باید از خداوند بخواهیم که ما را از گردنه‌های نفس به سلامت عبور دهد!

نویسندگان محترم ابتدا چند عبارت از آثار مرحوم علامه طهرانی ذکر می‌نمایند که عیناً این چنین است:

عبارت اول^۱!

«معنی فناء تام آن می باشد که: زید از همه رسوم عبور کرده باشد و هیچ اسمی و رسمی باقی نمانده باشد. اینست معنی فناء تام و معنی ذات الله جلّ جلاله. موجود بحت ازلی ابدی سرمدی لامتناهی است که از هر صفت و اسم منزّه و از هرگونه شائبه تعین مبرّی است. در این صورت اگر بگوئیم: عین ثابت در زید باقی می ماند، یکی از دو محال لازم می آید: یا فناء را فنای تام و تمام فرض ننموده ایم و از وجود اثبت زید که وی را از غیر تمایز دهد، قدری در آن به جای نهاده ایم. و این خلف است؛ زیرا معنی فنای تام این نیست. و این زید با معیت عین ثابتش نمی تواند در ذات وارد شود؛ زیرا ذات، بسیط من جمیع الجهات می باشد و ورود وی در ذات مستلزم شکستن و محدودیت و ترکیب و حدوث ذات می گردد؛ که محال است. بناءً علیهذا، نه ذات از بساطت رفع ید می کند، و نه زید بما أنّه زید می تواند وارد در ذات گردد. عین ثابت عبارةً اُخری از انانیت و ماهیت و ما به الامتیاز زید است. چگونه حقّ ورود در ذات را دارد، در حالیکه ذات بسیط من جمیع الجهات می باشد. بنابراین، یا باید وصول به مقام فناء ذاتی را بالمرّه انکار کنیم، و یا فناء را که حقیقت نیستی و اندکاک می باشد، بدان وصله ای بیفزائیم و عین ثابت را با آن همراه نمائیم؟! التزام به عین ثابت در ذات، یا مستلزم محدودیت و

۱. البته اصل عبارت مفصل تر است و در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، تنها بخشی از آن آمده است اما به جهت نکات مندرج در آن، خوب است که متن کامل آن را متذکر شویم.

تعیّن و ترکیب ذات می باشد، یا از اوّل فناء را فناء فرض ننمودن و صبغه نیستی تامّ و تمام به او نبخشودن است؛ یعنی فنای در صفات. ما می گوئیم: تعین یعنی زید، و اطلاق یعنی ذات. بنا بروحدت وجود حقّه حقیقیه و وحدت بالصرافه که التزام به آن مساوق با قول به تشخّص وجود است، يك ذات بحت و بسیط و لایتناهی نمی تواند در وجود زید محدود شود؛ وگرنه از وحدت و تشخّص می افتد و صبغه تناهی و ترکیب، و بالاخره حدوث به خود می گیرد؛ و این خلاف برهان است. شما اگر به این ذات بسیط که وجود است و تجرّد و بساطت دارد، به نظر همان بساطت نگر نیستید، خداست، ذات است، قدیم است، الی آخر از اسماء حسناى وی؛ و اگر به نظر تعین که محدود و مقید است نظر نمودید، زید است و حادث و مرکّب. فقط و فقط نظر به دو اعتبار می باشد. پس زید یعنی تعین، یعنی عین ثابت. و اگر تعین را برداشتید و گفتید: فنای از تعین، آنجا ذات است و پس. زید فانی شد، مرجعش به انداختن تعین است. موجود بدون تعین، بحت است، بسیط است. لایتناهی است، آن ذات است آن الله است. زید بدون تعین زید نیست؛ زیرا تعینش همان زیدیت اوست. چون فانی گشت و رخت تعین را خلع نمود و از همه مراتب تعین بالفرض گذشت که همان فنای تامّ و مطلق است، دیگر نیست. زید نیست، نیستی است. زید نیست و خداوند هست.»^۱

۱. الله شناسی، ج ۲، پاورقی ص ۲۷۲.

عبارت دوم:

«محبی الدّین عربی و تمامی عرفاءِ بالله می‌گویند: معرفت خداوند برای انسان ممکن است، و آن درجه و مقام و شخصیت انسان است که می‌تواند این راه را طی کند و به لقای محبوب نائل آید. و لقای او فنای در ذات اوست؛ زیرا در صورت غیر فناء، او شناخته نشده است، و در صورت تحقّق فناء، دیگر غیری بر جای باقی نمانده است تا غیر خدا بتواند او را بشناسد. در آنجا خداست که خود را می‌شناسد.»^۱

عبارت سوم:

«نهایت سیرهر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود، و هر معلولی در علت خود. و نهایت سیرانسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُو است، و فنای در ما لا اسم له و لا رَسْم له می‌باشد.»^۲

البته این عبارت قبل و بعدی هم دارد که خصوصاً مطلب قبل آن برای فهم مسئله فناء از منظر مرحوم علامه طهرانی و استاد بزرگوارشان مرحوم آیه الحق حاج سیّد هاشم حدّاد رحمتهما علیهما ما بسیار مفید است ولی متأسفانه در کتابی که قرار است سیری در آثار مرحوم علامه طهرانی

۱. روح مجزده، ص ۴۲۴.

۲. همان، ص ۱۹۴.

باشد، ذکر نشده؛ علامه قبل از این عبارت در کتاب شریف روح مجرد آورده‌اند:

«همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات احدی، يك نحو معانی ای نیست که مستلزم دوئیت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و أمثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است. افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته‌اند؛ چرا که محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، يك وجود بیش نیست، و آن وجود حقّ است جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می‌شناسد. او اَوَّلًا خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ وَالْآنَ كَمَا كَانَ.»^۱

عبارت چهارم:

«انسان در عالم کثرت ادّعی ربوبیت دارد، و تعلّقات هر کدام دل او را بسوی خود می‌کشند، ولی چون به عالم فناء رسید و در مقابل حضرت احدیت اقرار و اعتراف به نیستی محض و نابودی صرف خود نمود، و بالاخره وجود خود را هم در آخرین مرحله رها کرد و فانی شد و معنای فناء صدق کرد؛ در آنجا دیگر خودی نیست که خود را ببیند و یا خدا را ببیند، زیرا در خدا خود یافت نمی‌شود. زید و عمرو بدانجا راه ندارند؛ در آنجا حقّ است که

۱. روح مجرد، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

خود را می بیند؛ حق، حق را ادراک می کند، چون جز حق چیزی نیست. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ.^۱

عبارت پنجم نیز هرچند از فرمایشات خود مرحوم علامه طهرانی نیست، اما به جهت اینکه در کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی ذکر شده است، عیناً مطابق نقل کتاب مذکور را نقل می کنیم:

«و بقاء بالله که به حسب حال، کاملاً واصل را دست می دهد آنست که بعد از فناء سالک در تجلی ذاتی، به بقاء حق باقی گردد و خود را مطلق بی تعین جسمانی و روحانی بیند؛ و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید، و متصف به جمیع صفات الهی باشد، و قیوم و مدبر عالم باشد، و هیچ چیز غیر خود نبیند؛ و مراد به کمال توحید عیانی این است.

شعر:

آن که سُبْحانی همی گفت آن زمان

این معانی گشته بود او را عیان

هم ازین رو گفت آن بحر صفا

نیست اندر جُبّه ام الا خدا

آن انا الحقّ گفت این معنی نمود

گر به صورت پیش تو دعوی نمود

لیس فی الدارین آن کو گفته است

دَرّاین معنی چه نیکو سفته است

چون نماند از توئی با تو اثر

بی‌گمان یابی از این معنی خبر^۱

این تمام پنج نقلی است که در کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی ذکر شده است. البته باید دقت داشت که مرحوم علامه طهرانی علاوه بر آثار ذکر شده، در مواضع متعددی از آثار گران بهای خود، از جمله مجموعه نفیس معادشناسی، امام شناسی، رساله لب اللباب و... به مبحث فناء فی الله و تشریح حرکت انسان از حسیض خاک تا اوج عبودیت و بندگی پرداخته‌اند و اگر واقعاً در صدد سیری در آثار معظم له باشیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه ولو اجمالاً گزارشی از سیر مباحث در آثار ایشان ارائه کنیم که متأسفانه همان طور که بارها عرض کرده‌ام اثری از چنین فعالیت‌های علمی‌ای در کتاب دیده نمی‌شود.

اجتماع نقیضین در کلام اهل عرفان

اما پس از نقل عبارات مذکور، مؤلفان محترم کتاب به عنوان نقد و در قالب سؤال مرقوم کرده‌اند:

«اشکالی که درباره مقام فناء به نظر می‌رسد این است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «خلق الانسان ضعیفا» انسانی که ضعف و عجز و نقص در او به وضوح نمایان است چگونه فانی

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

در حقیقتی می‌گردد که هیچ‌گونه نقص و عجز و ضعف در او راه ندارد؟! صوفیه از سویی می‌گویند «انّ حقیقة الممكن العجز»، «فالأجب هو ما لا يقبل العدم»، «انّ الوجود المطلق لا يقبل العدم»^۱ از سوی دیگر ادعای فنا و وجود ناقص و مشوب به عدم را در ذاتی که عدم در او راه ندارد می‌کنند. آیا این گفته جز اجتماع نقیضین امری دیگری است؟!^۲

پس خلاصه اشکال ایشان چنین است: از یک طرف قرآن کریم و اهل عرفان این ادعا را مطرح می‌کنند که انسان ضعیف است و ضعف و عدم در ذات خداوند متعال راه ندارد و از طرف دیگر می‌گویند انسان می‌تواند به فنا فی الله برسد و این مسئله اجتماع نقیضین است! بنای ما در این مباحث این نیست که اولیات عرفان را توضیح دهیم چراکه اینها مسائلی است که هر کسی اندک آشنایی با عرفان پیدا کند، معنای آنها را در می‌یابد. اگر مؤلفان محترم همین کتاب‌هایی که از آن نقل قول شده؛ یک بار از سر حوصله یا در محضر استادی تورو می‌کردند این عبارات را که هیچ، کل کتاب را جا نداشت که بنویسند، منتها مثل همیشه چند عبارت می‌آورند بدون اینکه در آن تأمل کنند، بدون اینکه با اصطلاحات آن آشنا باشند و حتی معانی الفاظ اصطلاحات را متوجه شوند. معنای لغوی فنا یعنی نیستی و نابودی؛ اینکه ذات ضعیفی

۱. حقیقت ممکن الوجود یعنی ما سوی الله عجز است.

۲. واجب الوجود آن موجودی است که عدم را نمی‌پذیرد.

۳. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۵۲.

بخواهد نیست و نابود شود چه اشکالی دارد؟ اگر ایشان معتقدند که عرفان در باب فنا یک معنای اصطلاحی دارد، باید آن معنای اصطلاحی را توضیح دهند و تبیین کنند که چگونه نمی شود بین فرمایشات اهل عرفان جمع کرد و چگونه این کلام سر از اجتماع نقیضین در می آورد. قاعدتاً اگر یک انسان نا آشنا با عرفان مثل مؤلفان کتاب، از سرانصاف و بدون قصد قبلی، به سراغ تنها همین چند عبارت از آثار مرحوم علامه طهرانی رحمته الله برود که در این بخش از کتاب ذکر شده، خواهد دید که میان فناء لغوی و اصطلاحی، با عجز و ضعف انسان و اینکه حقیقت انسان عجز باشد، هیچ تنافی و تناقضی دیده نمی شود.

معنای صحیح فناء در لسان عرفان

مگر منظور عارف از فناء چیست؟ اهل عرفان ادراک عجز مطلق و عبودیت مطلق بنده را فناء فی الله می گویند؛ یعنی انسان به حالتی برسد که حجاب های بین خود و خداوند متعال را کنار بزند که به تعبیر روایات هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی، بیشتر یا کمتر، است؛ و به مرحله ای برسد که عبودیت خودش را کاملاً مشاهده کند. اکثر آزندگی ما به این نحو است که برای خودمان در این عالم استقلال قائلیم و برای خودمان سهمی از هستی فرض می کنیم و در مقابل خداوند انانیت و نفسانیت داریم؛ این عارفان الهی هستند که اشاره می کنند باید این انانیت ها و انا الرجل گفتن ها در مقابل خداوند تماماً از بین برود؛ بدترین بلیه ای که یک انسان می تواند به آن مبتلا شود این است که برای خود در مقابل خداوند متعال استقلالی قائل باشد؛ اهل عرفان می گویند: «وجودک ذنب لا

یقاس به ذنب! اصل اینکه برای خودت وجود استقلالی قائلی و عجز و نیستی مطلق خودت را نمی بینی، گناهی است که هیچ گناهی در عالم با آن قابل مقایسه نیست. همچنین فرمودند: «النفس هی الصنم الأكبر» (نفس انسان بزرگترین بُت در این عالم است.) اینکه انسان در برابر خداوند، خودش را چیزی می بیند و عجز و ضعفی ذاتی خودش را نمی بیند، این بزرگترین بت پرستی است! اینها مطالبی است که اهل عرفان نه در یک موضع و دو موضع که در جای جای آثار خود متذکر شده اند. حال کسی که به فناء می رسد، یعنی این تعبیر را نه در حد لقلقه لسانی، بلکه با ذره ذره وجود خویش ادراک می کند.

اگر کسی در همین عباراتی که از دوره علوم و معارف اسلام نقل شد تأمل کند، درمی یابد که فناء به این معنا نیست که موجود ضعیف درون موجود قوی برود؛ اصلاً در عرفان هیچ موجودی در برابر خداوند متعال توانایی عرض اندام ندارد که بخواهد در خداوند متعال برود که حالا بگوییم چگونه یک موجود ضعیف در یک موجود قوی رفت؟ قرار نیست فناء سراز ترکیب در بیاورد، قرار نیست فناء سراز اتحاد در بیاورد، قرار نیست فناء سراز حلول در بیاورد که همه اینها در این فرض است که ما دو وجود داشته باشیم، حالا می آیم این دو وجود را در کنار هم می بینیم که به چه نحو با هم ترکیب شوند؛ به چه نحو درون هم بروند؛ به چه نحو با هم اتحاد برقرار کنند؛ تمام اشکالات مصنفین محترم، بر این مبناست که فناء را با خدا شدن یکی تلقی کرده اند، یعنی گمان کرده اند انسان در فنا، خدا می شود و به همین جهت می گویند: ادعای فناء با

عجز مخلوق سازگار نیست! در صورتی که هیچ کس فناء را به معنای خدا شدن در نظر نگرفته؛ فعلاً عرض ما این نیست که وحدت وجود صحیح است یا غلط، اما بالاخره مبنای وحدت وجود، حصر وجود در خداوند متعال است و عارف اگرچه مخلوقات و کثرت را قبول دارد اما وجود را منحصر در خداوند می داند؛ آیا کسی با این مبنا، می تواند بگوید مخلوقی خدا شود؟! تمام تعبیراتی که از دوره علوم و معارف داریم حکایت از این می کند که در فنا، انانیت بنده کنار می رود، فقط خداست و خدا؛ این عبارت را خواندیم:

«ولی چون به عالم فناء رسید و در مقابل حضرت احدیت اقرار و اعتراف به نیستی محض و نابودی صرف خود نمود، و بالاخره وجود خود را هم در آخرین مرحله رها کرد و فانی شد و معنای فناء صدق کرد؛ در آنجا دیگر خودی نیست که خود را ببیند و یا خدا را ببیند، زیرا در خدا خود یافت نمی شود. زید و عمرو بدانجا راه ندارند؛ در آنجا حق است که خود را می بیند؛ حق، حق را ادراک می کند، چون جز حق چیزی نیست. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و لا هُوَ إِلَّا هُوَ.»

انصافاً این عبارت می گوید که در فنا؛ بنده، خدا می شود؟ کجای این عبارت با عجز ذاتی انسان در تنافی است؟ چطور صریح تر از این عبارت بگویند که بنده عجز مطلق است:

«افرادی که به فناى مطلق رسیده اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حق است

جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می شناسد. او اوّل خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می شناسد.»

در واقع با این عبارات با بالاترین صدا می فرمایند: «فنا یعنی نیستی»؛ اکنون این مؤلفان محترم کتاب هستند که باید توضیح دهند به چه نحو، نیستی با عجز و ضعف در تناقض است؟! بررسی تفصیلی مسئله فناء را باید در جای خود دنبال کنیم، اما جلد اول از کتاب شریف نور مجرّد در این زمینه یک اثر کم نظیر و بلکه بی نظیر است؛ ای کاش مؤلفان محترم کتاب سیری در آثار علامه سیّد محمّد حسین طهرانی لا اقل بخش مربوط به «تحقیقی درباره حقیقت فناء ذاتی و عدم بقاء تعین» را با دقّت و بدون غرض می خواندند تا چنین سخنانی را نمی نوشتند! در این بخش از کتاب آمده است:

«اصطلاح فناء در موارد مختلفی در لسان اهل عرفان استعمال شده است و دارای مراتب و مراحل است که مرحله نهائی آن فناء تامّ ذاتی است. در معنای فناء تامّ ذاتی و حقیقت آن بحثها و مناقشاتی صورت گرفته و نظرات مختلفی ارائه شده است که برخی از آنها خالی از اشکال نیست. توضیح اینکه: فناء ذاتی عبارت از این معنی نیست که سالک در مراتب قرب به حضرت حقّ به حدّی برسد که در اثر طلوع نور ذات مقدّس وجود، خود را فراموش نموده و از شدّت عظمت آن نور از خود و جمیع ماسوی الله غافل گردد؛ زیرا که این حالت در حقیقت نسیان و فراموشی بوده و اطلاق فناء بر آن مسامحه می باشد و مفاد آیات

و روایات و مقتضای کشف کاملین از اولیای الهی نیز آن را تأیید نمی‌کند. و همچنین فناء ذاتی عبارت از این نیست که صفات سالک در اثر قرب به حضرت حقّ جلّ و علا فانی و مبدّل گردیده و اوصاف امکانی جای خود را به اوصاف وجودی داده و رنگ خدایی بگیرد؛ زیرا که این حالت نیز نهایتاً فناء اوصاف است نه فناء ذات.

و همچنین عبارت از این نیست که سالک در اثر خرق حجب و رسیدن به مقام لقاء الله وجود استقلالی خود را از دست داده و معدوم صرف گردد؛ زیرا این امر متوقّف بر آن است که سالک از آغاز، وجودی حقیقی و استقلالی داشته باشد تا در مرحله فناء از بین برود، در حالیکه بنا بر مشرب تحقیق در عالم هستی برای غیر حضرت پروردگار وجودی نیست تا در مرحله فناء زائل گردد و فناء بدین معنی تحقّق یابد. بلکه فناء بدین معناست که سالک در اثر سیر در مراتب کمال به آخرین درجه از سیر رسیده و قوس صعود را تکمیل کرده و وجود مجازی و تعین خود را از دست داده و مصداق عدم به تمام أنحاء آن گردیده و غیر از خداوند در آنجا باقی نماند. و اثر آن آنست که پس از تعین یافتن دوباره و قدم نهادن در مقام بقاء به حقیقت می‌فهمد که وجود وی و دیگر اشیاء از آغاز مجازی و اعتباری بوده و هستی مستقلّ و حقیقی جز توهم و پنداری نبوده است و با تمام مراتب اذعان می‌کند:

که جزاؤ نیست در سرای وجود به حقیقت کسی دگر موجود

... در مقام فناء نه کمالی برای سالک هست و نه ادراک و معرفتی، آنجا جز حضرت حق چیزی نیست و اگر معرفت و ادراکی هست و اگر لذت و سروری هست، همه مربوط به پس از مقام فناء و هنگام به هوش آمدن است... وقتی سالک از محو و فناء خارج شده و به هوش می آید، آنجاست که نگاه او به عالم نگاه توحیدی می شود و نه فقط فعل و اسم و صفت را منحصر در حضرت حق می بیند، بلکه اعتراف به وحدت قهاریه خداوند نموده و همه ذوات را در مقابل ذات حضرت پروردگار معدوم می شمارد. بنابراین قبل از وصول سالک به درجه فناء ذاتی، وی دارای تعین بوده و ظهوری از ظهورات حق متعال است که مبتلا به توهم و پندار وجود حقیقی می باشد. در مقام فناء هیچ تعینی برای سالک باقی نمی ماند و مدبرکی نیست تا توهم استقلال و انانیت داشته باشد. و پس از مقام فناء دوباره تعین پدید آمده و سالک رجوع می کند ولی دیگر از پندار وجود استقلالی خالی شده و دیده حق بین یافته است. پس با فناء هم توهم استقلال پایان می پذیرد و هم تعین سالک مندرک و مضحمل می شود و در بقاء تعین باز می گردد، ولی این بار حضرت پروردگار ظهوری می نماید که در او هیچ شائبه استقلال نیست و توهم غیریت و دوئیت نداشته و فناء تکوینی خود و همه موجودات را ادراک می کند.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می شود که معرفت تام ممکن نسبت به واجب تعالی محال است و امکان ندارد که سالکی

به مقام معرفتِ إحاطی و شناختِ حقیقی حضرت حقّ مشرف
 شود. سالک فقط می‌تواند در درگاه خداوند اعتراف به عجز و
 نیستی کند و به جذبۀِ الهیه در مقام فناء وارد شده و نیست گردد
 و چون دوباره به بقاء رسید به قدر ظرف خود که آینه تمام‌نمای
 پروردگار است به معرفتِ الهی نائل شود، نه اینکه بتواند محیط
 بر حضرت حق گردد؛ لِأَنَّ إِحَاطَةَ الْمُحَاطِ بِالْمُحِيطِ مُحَالٌ. آری،
 در مقام بقاء چون عارف بالله از برای خود اَنانیت و استقلاللی ندارد
 و لسان الله و اذن الله و یدالله است، می‌توان صفات الهی را با لحاظ
 مرآتیت و نه به نحو استقلال، به او نسبت داد. در آنجا چون نفس
 عارف مظهر حق است، و از خود جز فقر و عجز هیچ ندارد می‌توان
 گفت او به مقام معرفت و مقام وصف خداوند و مقام شکر و مقام
 لا اسم له و لا رسم له رسیده است.»^۱

از خلال این عبارات به روشنی می‌یابیم که اصلاً فناء به معنای ورود
 در خدا و یا خدا شدن نیست؛ فناء حکومت خداوند متعال است در
 وجود شخص؛ تا قبل از فنا، این تعیین و اَنانیت انسان است که وی را
 مدیریت می‌کند، اما پس از فناء خداوند متعال در وجود ولیّ خویش
 حاکم می‌شود. پس در نگاه اهل عرفان و مرحوم علامه طهرانی، نه تنها
 انسان ضعیف و عاجز است، که عین ضعف و عجز است و همواره
 قدرت و عزت متعلق به خداوند متعال است و همواره نیز چنین خواهد
 بود. مبحث فناء تعبیرهای مختلفی دارد. در بحث‌های علمی بزرگان ما

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۳۸۵ تا ۳۹۲.

تقریرات متفاوتی از مسئله فناء ارائه کرده‌اند کما اینکه بعضی جریانات که از عرفان حقیقی اسلامی دستشان خالی است، مثل جریان شیخیه اینجا تعبیرهایی دارند، منتهی قدر مشترک تمام جریان‌های عرفانی قابل اعتنا، با هر تقریر و تحلیلی که امروزه از سخنان آنها می‌شود، بالاخره ما را به این نمی‌رسانند که در فنا، وجود ناقص وارد وجود قوی بشود، یا بخواهد به نحوی با آن ترکیب یا متحد شود؛ این در هیچ کدام از تقریرهای فناء فی الله نیست. صحبت‌هایی که امروزه در مجامع علمی هست این است که فناء در مرتبه تعین ثانی ممکن است یا فناء در بالاتر از تعین ثانی هم ممکن است؟ فناء در احدیت هم داریم؟ یا تفسیر صحیح فناء در ذات چیست؟ فناء ذاتی چیست؟ اینها امروزه بحث‌های رایج علم عرفان است منتها همه اینها با مسلم گرفتن این است که فناء یعنی ادراک عجز ذاتی و اصلاً و ابداً حتی شبیه به اینکه ذاتی با خداوند متعال متحد شود نیست و قدر مشترک این است که انسان در اثر فنا، آن حاصل اصلی یعنی عبودیت و بندگی خود را درک می‌کند.

فناء و بقاء یا مقام خدایی!

در ادامه پس از بیان مبحث فناء و بقاء، عنوان دیگری به نام «فناء و بقاء یا مقام خدایی» تنظیم شده است. جناب آقای هاشمی نسب و آقای حدادی در دو یا سه صفحه مطالبی را با این عنوان آوردند و هیچ توضیحی ندادند که منظورشان چیست؟ شما توضیح بفرمایید.

استاد تولائی: در صفحه ۵۳ کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، همان طور که فرمودید، عنوان «فناء و بقاء یا مقام خدایی» دو صفحه را به خود اختصاص داده است. در ذیل این عنوان مرقوم فرموده‌اند:

«هرگاه سالک به مقام فناء و بقاء رسید از نظر صوفیه نتایجی را در پی دارد که علامه طهرانی آنها را بیان کرده‌اند که در واقع همان مقام خدایی و الوهیت است.»^۱

بعد از این مطلب هم، به پنج عنوان از آثار مرحوم علامه طهرانی استناد کرده‌اند: مالکیت تمام عالم، فرماندهی عالم، تکلم او تکلم حق است، تجلی صفات خدا در انسان فانی و در نهایت ولایت مطلقه خدا. باید در این بخش پی چند نکته برویم:

۱. منظور از صوفیه چه کسانی هستند که گویا حضرت علامه طهرانی سخنگوی آن‌ها شده و مطالب آنان را بیان کرده‌اند؟
۲. آیا این نتایج اختصاص به نگاه صوفیان دارد و در منابع دینی ما برای انسان چنین مقاماتی ترسیم نشده است؟
۳. آیا این مقامات مستلزم خدایی و الوهیت است یا خیر؟

مقصود از صوفیه

روشن کردن تعریف صوفیه بر عهده نویسندگان محترم است و این بی‌دقتی در کتاب باید اصلاح شود؛ در حقیقت این صوفیه‌ای که

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۵۳.

می‌گویند و مطالبی که در ادامه ذکر می‌نمایند، همان مطالبی است که بایزید بسطامی گفته است؛ همان بایزیدی که رهبر معظم انقلاب می‌فرماید معلمان حقیقی دین و اخلاق هستند و با صوفیّه من درآوردی نسبتی ندارند. این مطالب همان مطالب مرحوم ملاجلال‌الدین رومی است که حضرت آیه‌الله خامنه‌ای و مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند مطالبش اصول اصول دین است! همان مطالب شیخ بهائی و فیض کاشانی و مرحوم مجلسی اول است که از اکابر و بزرگان شیعه هستند. پس خواننده محترم کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی باید دقت داشته باشد که اگر نویسندگان این کتاب می‌نویسند مطالب صوفیّه، و از طرفی قاعدتاً برای این واژه بار معنایی مثبتی در نظر ندارند، نظرایشان کاملاً محترم است؛ اما از دید بزرگان دیگری همچون رهبر فقید انقلاب و رهبر معظم انقلاب و مرحوم شهید آیه‌الله مطهری، این‌ها عین دین ماست و مطالبی است که در زمره اصول اصول دین قرار می‌گیرد.

لوازم ولایت الهی در روایات

نکته دیگر این‌که این لوازم، از لوازم حتمی رسیدن به ولایت الهی در روایات ما است و مطلبی نیست که اختصاصاً در آثار اهل عرفان پیدا شود.

بخش اول: روایات مربوط به مقامات اهل بیت علیهم‌السلام

دسته اول از روایات، روایاتی است که در مقامات ائمه علیهم‌السلام داریم؛ این‌که حضرت می‌فرمایند:

«مَحْنٌ وَ اللَّهِ الْأَنْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» یا فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «مَحْنٌ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخُلُقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا»^۲ یا در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌داریم: «السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالشَّنَنِ»^۳.

این قبیل روایات آن چنان زیاد است که بررسی مختصر آن مبحث جداگانه‌ای می‌طلبد؛ این روایات گاهی می‌فرمایند که ائمه علیهم السلام متحقق به اسماء الله هستند و گاهی حکایت از تدبیر و فرماندهی عالم دارند مانند عبارت‌های بلند زیارت جامعه کبیره یا رجبیه که در آن جا عرضه می‌داریم: «أَنَا سَأَلْتُكُمْ وَأَمَلْتُكُمْ فِيمَا إِلَيْكُمْ التَّفْوِيضُ، وَعَلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ، فَبِكُمْ يَجِبَرُ الْمَهِيضُ، وَيَشْفَى الْمَرِيضُ، وَمَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغْيِضُ»^۴ همان‌طور که مشخص است در این فراز، شفاء مریضی‌ها و... مستند به ائمه علیهم السلام می‌شود. گاهی هم تعبیر از این‌ها فراتر رفته و عرضه می‌داریم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِكَ الْمُأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَأَيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْهَا وَرَتَقْهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْصَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمَنَاءٌ وَأَدْوَادٌ وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۸۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۳۱.

۴. مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب..

حَقَفْتَهُ وَرُوَادٌ فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءُكَ وَأَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.»^۱

این روایات جدا از اینکه اصل فرمایش اهل عرفان را ثابت می‌کنند و نشان می‌دهند که فرمایشات مرحوم علامه طهرانی درباره کسی که به مقام ولایت رسیده است کاملاً منطبق بر روایات ما است، از باب لحوق شیعیان به موالی خود، می‌تواند نشان دهنده مقام شیعیان کامل حضرات معصومین علیهم‌السلام هم باشد. چنان‌که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که:

«من اتقى الله منكم وأصلح فهو منا أهل البيت، قال: منكم أهل البيت؟ قال: منا أهل البيت، قال فيها إبراهيم «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» قال عمر بن يزيد: قلت له: من آل محمد؟ قال: أي والله من آل محمد [أي والله من آل محمد] من أنفسهم، أما تسمع الله يقول: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» و قول إبراهيم: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي.»^۲

بخش دوم: روایات اتحاد و مجالست با اسماء الهی

در تعابیر روایی سابق دیدیم که ائمه علیهم‌السلام با اسماء الهی متحد بوده و در حقیقت، خود اسماء الله و حقیقت اسماء الله‌اند و از باب لحوق شیعیان به موالی خود می‌توان این اتحاد را برای شیعیان کامل هم در نظر گرفت که البته باید در جای خود مفصل بحث شود؛ اما علاوه بر این معانی، بابی داریم که حضرات به ما آموخته‌اند، خود ما از خداوند

۱. همان.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۴۸.

متعال رسیدن به اسماء الهی را طلب کنیم و بخواهیم که خداوند ما را به آن مقام برساند و البته مشخص است که ائمه علیهم السلام به ما طلب کردن امر محال را آموزش نداده‌اند؛ مثلاً در مناجات شعبانیه عرضه می‌داریم: «وَأَجْعَلْ [هَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ]» اینکه انسان تقاضا کند که هم‌تتش در عالم دنیا در رسیدن به رَوْحِ نَجَاحِ اسماء الهی باشد، معنایش این است که رسیدن به این درجه شدنی است. دقت داشته باشید که خالق، مصوّر، ربّ، ولی و... تماماً از اسماء الهی‌اند.

بخش سوم: روایت قرب نوافل

بخش سومی که به عنوان پشتوانهٔ روایی فرمایشات مرحوم علامه می‌توان به آن استناد نمود، حدیث قرب نوافل است. حدیث «قرب نوافل» که در شمار احادیث قدسی قرار دارد، حدیثی است که در منابع کهن و معتبر شیعه و سنی، با اسناد متعدد، نقل شده است. بررسی‌های رجالی حاکی از صحت برخی از طرق آن است و چنان‌که دانشمندان فریقین تصریح کرده‌اند، کثرت نقل آن گویای اصالت آن است. در بخش انتهایی این حدیث قدسی می‌خوانیم:

«وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۲

۱. مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

البته روایاتی که می‌توانند در این زمینه مورد بحث قرار گیرند، به مراتب بیشتر و مفصل‌ترند و در این مقال نمی‌گنجند. حالا ممکن است کسی این روایات شریفه را خوانده باشد و در اصل تحقق این امور برای انسان شک کند؟ اینکه یقیناً محال است! بله، در اینکه آیا فلان شخص مصداق این روایات شده است یا خیر، می‌توان گفت و گونمود که یک بحث صغروی است و محل گفت‌وگواز آن در این بخش نیست.

آیا این مقامات مستلزم خدایی و الوهیت است یا خیر؟

مسئله دیگری که باید بررسی شود، این است که آیا کمالاتی که اهل عرفان برای انسان کامل و ولی الهی مطرح می‌کنند، مستلزم خدایی و الوهیت است یا خیر؟ در اینجا هم هرکس با اولیات فرمایشات اهل عرفان آشنا باشد می‌داند که در منطق عرفان خدا همواره خدایی می‌کند و بنده، بندگی. تمام صحبت عارفان الهی از نیستی و فنا است؛ در منطق عرفان، مخلوقات هیچ بهره و حظی از وجود ندارند، چه رسد به اینکه بخواهند به مقام الوهیت برسند! زمانی تصرف در عالم و واسطه فیض شدن و... خدایی و الوهیت تلقی می‌شود که ما این کمالات را به نحو استقلالی برای مخلوقات در نظر بگیریم، اما اگر در عالم هر کمالی را منحصر در خداوند متعال بدانیم، دیگر معنا ندارد که گمان کنیم ممکن است کسی شریک الباری شده و به مقام الوهیت برسد. «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ» همین معنای عالی را می‌رساند. ما در زیارت جامعه کبیره خدمت ائمه علیهم‌السلام عرض می‌کنیم: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ، وَبِكُمْ يَخْتُمُ، وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يَنْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ،

وَبِكُمْ يَنْفُسُ الْهَمِّ، وَيَكْشِفُ الضَّرَّ» و تمام این امور را به حضرات نسبت می‌دهیم، بدون اینکه قائل به الوهیت امام شده باشیم. کلید مسئله در درک استقلالی بودن کمالات یا مرآت‌ی بودن آن‌هاست. اتفاقاً این دستگاه عرفان است که چون کمالات را منحصر در خداوند متعال می‌داند، الوهیت را هم منحصر در ذات مقدس او در نظر می‌گیرد، اما نحله‌ها و جریان‌ات دیگر، چون برای مخلوقات حظ و بهره‌ای از وجود قائلند، طبیعتاً به همان مقدار موجودات را مستقل دانسته و در زمینه انحصار الوهیت در خداوند متعال به مشکل جدی می‌خورند. به عبارت دیگر انحصار الوهیت در خداوند متعال تنها در نگاه عالی و راقی قرآن کریم و روایات معنا دارد و عرفای بزرگوار ما نیز مبین و مفسر این نگاه بوده‌اند؛ چراکه بدون فهم درست وحدت وجود، نمی‌توان از شئون مختلف توحید حقیقی سخن گفت.

حقیقت ولایت از نظر علامه طهرانی

بحث بعدی در صفحه ۵۵ کتاب، عنوان «حقیقت ولایت از نظر علامه طهرانی» است، مؤلفان محترم کتاب در این بخش عبارتی را از کتاب شریف روح مجرد ذکر کرده و بدون هیچ توضیح یا نقدی وارد بحث بعدی می‌شوند.

استاد تولائی: مطلبی را که از کتاب شریف روح مجرد ذکر کردند، مطلب بسیار دقیقی است که شاید به این شیوایی در آثار بزرگان پیش از حضرت علامه طهرانی تقریر نشده باشد؛ البته بعد از ایشان، حضرت

آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی دامت برکاته در کتاب شریف نور مجرّد به نحو تفصیلی ترو مبسوط تری همین معنا را تشریح می فرماید. البته اصل بحث در آثار بسیاری از بزرگان ما یافت می شود اما مطرح شدن آن به این شکل شاید از ابتکارات مرحوم علامه طهرانی رحمته الله باشد. اصل فرمایش ایشان در کتاب شریف روح مجرّد این است:

«در عالم ولایت تعدّد نیست. تمیز و افتراق راه ندارد. تعین و تقید معنی ندارد. در آنجا ولایت فقط و فقط اختصاص به ذات خدا دارد. هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ. در این صورت وجود رسول اکرم و ائمه طاهرین که مبدأ اثرند، نه با جهات تعین و افتراق و حدود ماهیتی و هویتی آنهاست، بلکه بواسطه اصل تحقّق معنی عبودیت و فناء است که از آن به ولایت تعبیر می گردد. و عبارت ذی قیمت: **أَوْلْنَا مُحَمَّدًا، وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا، وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا، وَ كُنَّا مُحَمَّدًا** اشاره بدین مقام است. و در آنجا هر کس به مقام فنای مطلق برسد و در حرم خدا فانی گردد و وجود مستعار و ائیت مجازی و عاریتی او مضمحل گردد، طبعاً و قهراً دارای این ولایت است و اختصاصی به ائمه ندارد. در هر زمان و هر مکان افرادی می توانند خود را بدین مقام برسانند. منتهی اولاً باید بواسطه متابعت و پیروی از امام معصوم باشد و الا نخواهند رسید، و ثانیاً عنوان امامت و پیشوائی برای این ذوات معصومین علیهم السلام تا ابد باقی است. زیرا آنان را خداوند پیشوا و رهبر نموده و لوای ارشاد را با مجاهدات عالیه (اختیاراً نه جبراً) بدیشان سپرده است. و این معنی منافات ندارد با آنکه کسی دیگر بتواند به مقام معرفت خدا برسد، و معنی مَنْ

عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ درباره وی تحقیق پذیرد؛ و در حرم خدا با فناء و اضمحلال خویشتن وارد شود. در آن صورت آنجا دیگر نه او هست و نه غیر او. در حرم ذات ربوبی نه عنوان محمد است و نه علی، و نه سائر امامان، و نه ولی دیگری مانند سلمان که دارای اعلی درجه از عرفان بوده است. آنجا حقیقت ولایت واحده است، بدون عناوین خاصه و شکل های متعینه؛ و نام محمد و علی و حسن و حسین تا حضرت قائم و اسماء ممیزه ایشان ما دون آن مقام است. در آنجا ولایت است و بس. و حقیقت و کُنه ولایت دارای معنی واحد بالصرافه می باشد. فافهم یا حبیبی فائتة دقیقاً!

این فرمایش حاوی سه نکته اساسی است: اولاً تمام افراد می توانند به خداوند متعال برسند و لقاء الله امر انحصاری ائمه علیهم السلام نیست؛ این مطلب بدون شک از مسلمات قرآن کریم و روایات و ادعیه است و تردید در آن برای کسی که آشنایی اندکی با قرآن و روایات داشته باشد چندان موجه نیست. البته اگر کسی از سروران در این معنا تردید دارد، ابتدای رساله لقاء الله مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و کتاب شریف الله شناسی مرحوم علامه طهرانی را مطالعه کند چراکه مشحون از ادله این مطلب است. ثانیاً در عالم ولایت میان اولیاء الهی، اتحاد برقرار است؛ برای این مطلب هم شواهد روایی و عقلی و شهودی بسیاری داریم که یک نمونه از روایات آن را حضرت علامه در متن بیان شده، ذکر

فرمودند. ثالثاً هر کس از شیعیان که به مقام ولایت برسد، باز هم زیر چترائمه علیه السلام است و حتی سلمان نیز با رسیدن به درجهٔ دهم ایمان، شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام امام او هستند. این مطلب نیز بعید است محل تردید باشد و جای انکار ندارد و البته در نظام فکری مرحوم علامه طهرانی یک اصل مسلم و خدشه ناپذیر است. البته باید دقت داشت که این قسمت از کتاب شریف روح مجرد، فرمایشات مرحوم حدّاد است که توسط مرحوم علامه طهرانی تقریر شده است.

چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده‌اند؟

مسئله بعدی که در کتاب مطرح می‌شود، عنوان «چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده‌اند» است؛ در این بخش با عباراتی از دورهٔ علوم و معارف اسلام و آثار دیگر، نشان می‌دهند که از دیدگاه مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آیه الله انصاری همدانی و مرحوم حاج سید هاشم حدّاد کامل بودند و از دیدگاه مرحوم حدّاد هم، حضرت علامه طهرانی کامل بوده‌اند.

استاد تولائی: در صفحه ۵۵ تا ۵۷ مطالبی از حضرت علامه طهرانی و فرزند بزرگوارشان ذکر و انتقاداتی را مطرح می‌کنند. در اینجا خوب است که ابتدا چند نکته را مرور کنیم و سپس وارد پاسخ به سؤالات و ابهامات مؤلفان کتاب شویم.

اصطلاحات انسان کامل

اولین نکته‌ای که باید مدنظر قرار بگیرد، توجه به اصطلاحات انسان کامل است؛ در عرفان اسلامی برای انسان کامل، لااقل دو اصطلاح داریم: در اصطلاح اول، انسان کامل به کسی گفته می‌شود که تمام اسفار اربعه خود را تمام کرده باشد و در اصطلاح دوم، انسان کامل کسی است که به فناء رسیده و از نفس عبور کرده است. مرحوم علامه طهرانی در مدت حیات خود، از محضر اساتید مختلفی استفاده فرمودند؛ در نظر ایشان از نظر کمالات معنوی، اساتید بزرگوارشان تماماً در یک سطح نبوده‌اند، بعضی به معنای اول کامل بوده، بعضی به معنای دوم و بعضی هم ممکن است اصلاً به کمال نرسیده باشند؛ البته طبیعتاً تعامل مرحوم علامه با اساتیدشان بسته با حالات و مقامات اساتیدشان تفاوت داشته است. در کتاب شریف نور مجرد آمده است:

«حضرت علامه والد معظم اعلی الله مقامه الشریف گرچه اساتید عرفان خود را در یک سطح و افق در تحقق به مقام توحید و تمکّن در آن نمی‌دانستند، ولی نسبت به همه آنها کمال ادب و تواضع قلبی و فروتنی را داشتند. نسبت به حضرت علامه طباطبائی رضوان الله علیه احترام بسیاری قائل بوده و محبت شدیدی داشتند و ایشان را مردی بسیار بزرگ و زحمت کشیده و ریاضت دیده می‌دانستند و برای ایشان در امور عرفانی مقامی بسیار عالی و راقی معتقد بودند، و از بیاناتشان چنین استفاده می‌شد که مقام فناء برای آن بزرگوار در پایان عمر حاصل شده و با آن حال از دار فانی رحلت نمودند. در محضر پرنور این مفسّر

عظیم الشان، عارف و حکیم الهی بود که اولین بارقه‌های محبت و جذبات الهی بردل ایشان نشست و نفحات مبشره عالم قدس برقلب و روحشان به وزش درآمد و علامه والد را بسوی منبع حقیقت و نور سوق داد.

درباره مرحوم آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی می فرمودند: ایشان از اولیاء خدا و بسیار دلسوخته و رنج دیده و زحمت کشیده و در ریاضت به سر برده و أهل عبادت و دعا و عرفان بودند، ولی عنوان کامل را درباره ایشان بکار نمی بردند... حضرت والد در همان اوان تشرف به نجف به سفارش مرحوم علامه طباطبائی از محضر آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی استفاده نموده بودند و می فرمودند: ایشان خیلی بی هوی و زحمت کشیده و أهل عبادت بودند، ولی در آن زمان هنوز باب توحید برایشان مفتوح نگردیده بود و البته مرحوم قاضی به ایشان فرموده بودند: در اواخر عمر در شرائطی که از أهل و عیال خود جدا گردیده و در غربت به سر می برید برای شما فتح باب می شود. از مرحوم حضرت آیه الله شیخ عباس طهرانی رحمته الله نیز استفاده کرده بودند ولی شاگردشان نبودند، و از ایشان تجلیل کرده و می فرمودند: ایشان خیلی سوخته بود و گمشده داشت. در میان اساتیدشان از مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ محمد جواد أنصاری همدانی و مرحوم حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حدّاد رحمتهما الله بیشتر و بگونه‌ای دیگر تجلیل و تکریم نموده و درباره ایشان عنوان ولی کامل را به کار می بردند، گرچه مسلماً حضرت آقای حدّاد را اقوای از دیگران

دانسته و تعبیرشان نسبت به ایشان بسیار بلندتر بود. عبارت نوریه: الحدّاد و ما أدراك ما الحدّاد؟! که دلالت بر تفخیم و تعظیم شأن حضرت آقای حدّاد داشته و عجز و قصور اندیشه از إدراك کمترین پایه از مقامات ایشان را می‌رساند به خوبی از علو مقام و بلندای جایگاه ایشان در آسمان توحید پرده برمی‌دارد. تعبیری بس عالی و راقی در باره ایشان داشتند که برخی را در کتاب شریف روح مجرّد نیز آورده‌اند. و این تعبیرات نسبت به مرحوم أنصاری و یا علامه طباطبائی از ایشان شنیده نشد.^۱

راه شناخت کمال استاد

نکته دیگری که باید به آن توجه شود، راه شناخت کمال استاد است. برای تشخیص کمال یک شخص راه‌های متعددی وجود دارد که به دوراه عمده آن اشاره می‌کنیم:

راه اول؛ صفای سرّ و تقوا

همان‌طور که پیشتر اشاره شده، در قرآن کریم برای تقوای الهی آثار متعددی ذکر شده است که یکی از آن آثار، اعطای فرقان است. انسان به واسطه فرقان است که خوب را از بد و سره را از ناسره تشخیص می‌دهد؛ اگر کسی واقعاً مراقبه داشته باشد و تقوای الهی را رعایت کند، با صفای سرّ و باطن خود می‌تواند کمال استاد را تشخیص دهد. از مرحوم سیّد بحر العلوم نقل شده است:

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۲۳۱ تا ۲۳۶.

«اگر ذاکر به مقام طهارت رسیده باشد و ضمیرش از آلودگی‌ها پاکیزه گشته باشد و دارای مرتبه عظیم از ذکر باشد، می‌تواند با توجه به حقیقت شخصی، دریابد که آیا او استاد عامّ و قابل دستگیری است یا نه؟ زیرا با توجه به حقیقت، درجه و میزان آن شخص، برای شخص متوجه معلوم می‌گردد. و اما اگر ذاکر به مرتبه طهارت نرسیده و صاحب مرتبه ذکر عظیم نشده است، چون با نظر آلوده خود، توجه به شخصی کند، در اثر ممارست، صورت آن شخص در ذهن ذاکر نقش بندد و در اثر محبت و انتقاش صورت مذکوره، او را شخص کامل تلقی می‌کند و می‌پندارد، در حالی که ممکن است شخص مذکور کامل نباشد بلکه از ابالسّه و فُطّاع طریق راه خدا باشد. یا مثلاً این ذاکر آلوده ذهن، به یکی از اولیای حقّه خدا، نظر و توجه کرده و او را در دل آلوده خود، آلوده و باطل پندارد.»^۱

راه دوم؛ ممارسات به آیات و روایات

اگر کسی از راه طهارت باطن و فرقان نفسانی به کمال کسی پی نبرد، ناچار است که از طریق آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام و تطبیق آن‌ها بر فرد مورد نظر، به کمال یا نقص او پی ببرد. آیات فراوانی در قرآن صفات مؤمنان حقیقی را ذکر کرده‌اند و روایات فراوانی در بیان حال شیعیان خالص و حقیقی ائمه علیهم‌السلام ذکر شده است. اگر کسی به دنبال احراز کمال کسی است، باید با آشنایی کامل از آیات و روایات و مطالبی که درباره انسان کامل در کتب معارفی اصیل نوشته شده، در خلوت

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم، ص ۱۹۹.

و جلوت با اشخاص همراه شود تا دائماً حالات آنان را براین موازین تطبیق دهد و به کمال و نقص افراد پی ببرد. این نکته بر کسی پوشیده نیست که مرحوم علامه طهرانی هم در نهایت تقوا و طهارت بوده‌اند، هم در میان اقران خود جامعیت علمی فوق العاده‌ای داشتند و هم با اساتید خود ارتباط مستمری داشتند و خلوت و جلوت اساتید خود را دیده بودند و به همین خاطر، بهتر از هرکس دیگری صلاحیت داشتند در این زمینه اظهار نظر کنند. حال با این دو مقدمه به سراغ انتقادات مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی برویم.

شبهه اول: مقایسه مرحوم آیه الله انصاری همدانی و انبیاء الهی

از مرحوم علامه طهرانی درباره مقامات آیه الله انصاری همدانی ذکر

شده است:

«فرید عصر و حسنه دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان آیه الله العظمی عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس و ساده حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه... پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدّس قم گردید و در حوزه مقدّسه علمیه مدّتها در محضر درس مرحوم استاد بی بدیل، مرجع وقت حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری اعلی الله مقامه الشریف حاضر می شد و بهره‌ها می برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعدّدی از مراجع ذی قیمت وقت فائز و در

مسائل فقهیه صاحب فتوی گردید، بطوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند. در همین ایام بود که نسیم نفحات قدسیه الهی بردلش وزید، و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید، و به مصداق کلام مولی الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام «حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ»^۱ یکباره شرشر وجودش دگرگون شد و جذبه عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داده با نور الهی به دنبال گمشده خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد. خواب و خوراک او را رُبود. روزها در بیابانها و کوههای اطراف قم می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت و با تنهائی و خلوت، انسی عجیب گرفت. و چون سالیانی چند از رحلت عالم نَحْرِیر و عارف بی بدیل، استاد کامل اخلاق و معارف الهی انسان العین و عین الإنسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی اعلی الله مقامه الشریف می‌گذشت، هر چه نزد شاگردان معروف او تردّد نمود و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق، جان او را مشتعل ساخت، ناله جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد و گریه جانگداز او هر نظر کننده‌ای را می‌گذاخت؛ که ناگهان پرده غیب بالا رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی

۱. نهج البلاغه، طبع مصر با شرح عبده: ص ۳۴۹، خطبه ۲۱۲: «تا اینکه در اثربریاضت و مجاهده در راه خدا بدنش نحیف گشت و نفسش لطیف و مصفی شد و برقی پرنور در درونش درخشید.»

برکنار شد؛ نسیم جان بخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بردل سوخته او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیت به کلیت پیوست.»^۱

این عبارت به صراحت دلالت بر این دارد که از دیدگاه مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آیه الله انصاری همدانی رحمۃ اللہ علیہما انسان کامل بودند. البته از این عبارت تمکن در عالم بقا و کمال به اصطلاح اول به دست نمی آید. در کنار این نقل، مرحوم علامه طهرانی مرقوم فرموده اند:

«حقیر در ایامی که از نجف اشرف برای زیارت و ملاقات حضرت آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی تغمده الله برضوانه به همدان آمده بودم، روزی که تنها با خود به سوی محل نماز ظهر ایشان در مسجد موسوم به مسجد پیغمبر می رفتم، به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظرم آمد که: من چقدر ایشان را قبول دارم؟! دیدم در حدود یک پیامبر الهی! من واقعاً به کمال و شرف و توحید و فضائل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک پیغمبر، ایمان و یقین دارم. زیرا اگر الآن حضرت یوسف و یا شعیب و یا حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام زنده شوند، و بیایند و امر و نهی داشته باشند، من حقیقاً بقدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقانیت آن انبیاء به این راد مرد بزرگ و الهی ایمان و ایقان دارم.»^۲

۱. آیت نور، صص ۲۰۰ تا ۲۰۲.

۲. روح مجزّد، صص ۶۸۲ و ۶۸۳.

اشکال کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی به حضرت علامه این است:

«اگر شما می‌گوئید مرحوم انصاری به فناء و بقاء رسیده‌اند، چرا ایشان را اندازه انبیاء قبول دارید؟ باید ایشان را اندازه خدا قبول داشته باشید!»^۱

اینجا واقعاً باید به مؤلفان کتاب گفت: دست مریزاد! خیلی راحت می‌توان دید که مرزهای نقد علمی در این اثر کاملاً جابه‌جا شده است! پاسخ این اشکال به راحتی در خلال بحث‌های قبل مطرح شده است؛ گفتیم که واقعیت فناء فی الله و بقاء بالله، خدایی شدن است نه خدا شدن. با رسیدن به فنا، خداوند بوجود بنده حکومت می‌کند و بنده، تماماً با نور الهی روشن می‌شود. علاوه بر این، مرحوم علامه در آثارشان تأکید دارند که تمام انبیاء الهی به مقام فناء رسیده و در زمره مخلصین هستند؛ یعنی از خود و انانیت خود، خلاص شده و تماماً خدایی شده‌اند. مگر انبیاء و اوصیاء شأنی جز اتحاد با اسماء الهی و عبودیت محض در برابر پروردگار دارند؟ بگذریم که از واضحات است که باید رُسل الهی را به اندازه خدا قبول داشت، زیرا عبد محض الهی از جانب خود حرفی ندارد؛ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۵۶.

شبهه دوم: آقای حدّاد از که تقلید می‌کرد و برای که نماز می‌خواند؟ نویسندگان دومین مسئله‌ای که در قالب سؤال مطرح می‌کنند این است:

«اگر آقای حدّاد از جزئیت به کلیت پیوسته و به فناء فی الله و بقاء بالله رسیده‌اند، ایشان چگونه از مرحوم علامه طهرانی تقلید می‌کرده و برای چه کسی نماز می‌خواندند؟»^۱

این اشکال هم ناشی از بی‌دقتی شدید و عدم درک حدّ اقل‌های عرفانی است؛ یعنی اگر کسی با الفبای عرفان یا علوم عقلی آشنا باشد، محال است در طول عمر خود چنین جملاتی بگوید! همان‌طور که گفته شد، فناء به این معنا نیست که انسان یک مرتبه از میان برداشته شود؛ مثالی زدیم، گفتیم که در بیان برخی بزرگان، وجود انسان مانند یک ساختمان است که در مراتب مختلف عالم کشیده شده و نفس انسان فی ما بین طبقات این ساختمان در حرکت است. با رسیدن به فناء این انانیت است که از میان می‌رود نه طبقات ساختمان. تا الان این «من» انسان بود که در این طبقات حضور داشت و تدبیر می‌کرد و مدیریت داشت، پس از رسیدن به فناء و بقاء الهی، این خداوند است که مدیریت این ساختمان وجودی را بر عهده می‌گیرد؛ خوب است که روایت قرب نوافل را در خاطر داشته باشید. پس معنا ندارد که بگوییم آقای حدّاد خدا شده و خدا از کسی تقلید نمی‌کند! مرحوم حدّاد بر خلاف عموم مردم، طبقات ساختمان خود را افزایش داده و وارد عالم

توحید و کلیت شده است و به همین دلیل وجود ایشان سراسرنورانی و از کدورت مبرا شده است، اما آیا بدن مرحوم حدّاد هم خدا شده؟ مراتب دیگر آقای حدّاد چگونه؟ کلام عارفی تاکنون چنین حرفی زده است؟!

مطابق ادبیات روایی که پیشتر در مبحث علم انسان کامل مطرح شد، همه ما انسان‌ها، سه مرتبه روح داریم و به ایمان که مشرف می‌شویم، روح الایمان هم به ما اضافه می‌شود. و هرگاه در اثر اخلاص وجودمان از غیر خدا پاک شود به فناء فی الله می‌رسیم؛ یعنی عبودیت محض خودمان را کشف می‌کنیم و به تعبیر روایات حائز مرتبه روح القدس هم می‌شویم؛ مرحوم آقای حدّاد در مرتبه روح القدس است که با روح القدس متصل و به تعبیری با آن متحد شدند، در مرتبه روح الایمان و ذهن و فکرشان خبری از اتحاد با روح القدس و فناء در روح القدس نیست، تعبیر صریح مرحوم حدّاد است که مرحوم علامه طهرانی در جای دیگری از آثارشان ذکر می‌فرمایند:

«من همچون پرکاهی هستم که در فضای لا یتناهی بدون اراده و اختیار می‌چرخد. و بعضی اوقات از خودم بیرون می‌آیم، همچون ماری که پوست می‌اندازد؛ چیزی از من غیر از پوست نیست.»^۱

بعد خود ایشان در تبیین فرمایش مرحوم حدّاد می‌فرمایند:
 «می‌دانید با این جمله کوتاه چه می‌خواهد بگوید؟! ما را معمولاً در هر سال پوست عوض می‌کنند، یعنی از پوست سابق خود

بیرون می‌آیند. در این صورت اگر شما بدان پوست نظر نمائید می‌بینید کاملاً یک مار است، سردارد، بدن دارد، دم دارد، رنگ و نقش و راه‌های گوناگون جسم او به همان گونه است؛ و شاید در بدو امر انسان گمان نکند که این پوسته است، و آن را مار حقیقی تصور کند. چون جلو برود و بر آن دست گذارد، معلوم می‌شود که این فقط پوسته است و مار از آن بیرون رفته است. حضرت آقای حدّاد می‌فرماید: مثل من این طور است. من از خودم بیرون می‌آیم و جای دیگر می‌روم. خودم که از آن بیرون آمده‌ام عبارت است از حدّاد با تمام شئون خود، از بدن و افعال و اعمال و ذهن و عقل و تمام آثار و لوازم آن؛ با آنکه تمام اینها بجای خود هستند، و به کارهای خود از کارهای طبیعی همچون عبادات و معاملات و بر خوردها و خواب و خوراک و علوم ذهنیه تفکیریه و علوم عقلیه کلّیه و علوم قلبیه مشاهدیه مشغولند؛ اینها بدون آنکه ذره‌ای تغییر کنند بجای خود هستند، ولی من دیگر آنها نیستم، من بیرون آمده‌ام. یعنی تمام این بدن و آثارش، و تمام علوم ذهنی و عقلی و قلبی و آثارشان، و تمام قدرت‌های آنها، و جمیع انحاء حیاتشان، همچون پوست مار می‌شود که تمام اینها در برابر حقیقت من جز پوسته‌ای چیزی نیست، و حقیقت من که به آن من گفته می‌شود جای دگراست. آنجا کجاست؟! مسلماً باید جایی باشد که از جزئیت و کلّیت که موطن بدن و مثال و عقل است، برتر و عالی‌تر و راقی‌تر باشد. آنجا کلّیتی است ما فوق همه کلّیت‌ها، و تجرّدی است بالای تجرّدها، و بساطتی است برتر از بساطت‌ها، و جایی

است لا یتناهی مُدَّةً وَّ شِدَّةً وَّ عِدَّةً بما لا یتناهی. آنجا عالم فنای مطلق و اندکاک در ذات حق متعال جلّت عظمتی می باشد. آنجا مقام عبودیت مطلقه است، که در تشهّد بر رسالت مقدّم داشته شده. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وارد شده است. آنجا محیط بر جمیع نشآت و عوالم ملک و ملکوت است. نه آنکه بنده در آنجا مثل خدا می شود؛ این تعبیر غلط است. با وجود ذات قهار حضرت احد در آنجا مثل و شبه و نظیر معنی ندارد؛ در آنجا غیر از خدا چیزی نیست؛ این تعبیر صحیح است. در آنجا خدا «هست» و بس؛ و بنده «نیست» است و بس. آنجا ظهور و مظهر لا هُوَ إِلَّا هُوَ است.»^۱

این عبارت صراحت دارد که در فناء، «من» انسان نیست می شود، اما مراتب دیگر وجود سر جای خود هستند. بدن کارهای طبیعی خودش را می کند، ذهن به علوم خود مشغول است و حتی قلب سرگرم مشاهدات خودش است. هیچ اشکال ندارد که انسان در مرتبه ذهنش، احکام فقهی را نداند و نیاز به تقلید پیدا کند. با این بیان اصلاً اجازه نداریم بگوییم: پس خداوند، تقلید کرده است! خیر، یک ذهن که بسیاری چیزها را نمی داند رجوع کرده است به ذهنی که بسیاری چیزها را می داند؛ البته انسان کامل تحت اراده الهی می تواند به علم کلی دست پیدا کند و تمام علوم را به دست بیاورد اما به شرط این که واقعاً اراده الهی بر این امر تعلق بگیرد. شواهد متعددی داریم که حتی

ائمہ علیہم السلام در موارد متعددی به علم باطنی خودشان رجوع نمی‌کردند و سابقاً نیز به مثال‌هایی از آن اشاره کردیم.

تکلیف عبادت هم مشخص است؛ این بدن و ذهن و عقل و قلب انسان است که در عبادت متوجه خداوند می‌شود و هیچ یک از این‌ها در اثر فناء جای خود را با خدا معاوضه نمی‌کنند و به همین دلیل نمی‌توانیم بگوییم انسان فانی چرا نماز می‌خواند؟ بارها عرض شد که: «انسان فانی، خدا نیست، بلکه خدایی است» و اتفاقاً چون خدایی شده و به عبودیت رسیده، از همه بیشتر عبادت می‌کند و سرپر درگاه الهی می‌ساید. برای مرحوم حدّاد در مرتبه اتحاد با روح القدس، تقلید معنا ندارد؛ اما مقام ذهن انسان کامل با مقام روح القدس زمین تا آسمان فاصله دارد و بدن و ذهن آقای حدّاد فرسنگ‌ها با عالم روح القدس فاصله دارد. هرچند انسان در اثر فناء همه اجزاء وجودش نورانی می‌شود و بدنش هم متبرک می‌شود و ذهنش هم نورانی می‌شود و نورانیت در همه وجود او جاری و ساری است.

درست است که این نفس، هم حائز روح القدس هست هم حائز مرتبه ذهن، اما مرتبه ذهن آن خیلی با مرتبه روح القدس و فناء تفاوت و فاصله دارد. در این مرتبه چگونه باید عمل کند؟ ادب عبودیت اقتضا می‌کند که به احکام شرعی عمل کند و وقتی کسی مجتهد نیست باید در احکام شرعی از مجتهد تقلید کند. این از مسلمات عرفان اسلامی، مکتب عرفانی نجف و شیوه تربیتی مرحوم علامه طهرانی است که در آن عبادت هیچ وقت ساقط نشده و تمام مراتب وجودی انسان باید حظ و بهره خود را از عبادت خداوند متعال ببرند، خود مرحوم علامه

طهرانی رحمته الله علیه در رساله لب الباب می فرمایند:

«انسان در کمون ذات و سرشت خود حرکت به سوی این کعبه مقصود و قبله معبود را می یابد و به نیروی غریزی و فطری الهی بار سفر می بندد و با تمام شراشر و وجود بدین صوب رهسپار می شود. لذا تمام اعضاء و جوارح او باید در این سفر به کار افتد. عالم جسم و ماده او که طبع اوست، و عالم ذهن و مثال او که برزخ اوست، و عالم عقل و نفس او که حقیقت اوست همه باید در این سفر وارد گردند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند. بدن باید وجهه خود را رو به کعبه نموده، در حال نماز به قیام و رکوع و سجود در آید، ذهن باید از خاطرات، خود را مصون داشته و رو به سدره المنتهی کند، و روح باید غرق انوار حریم حرم الهی گردد و درون حرم آمن حضرت احدیت محو و مدهوش شود. و از اینجا به دست می آید که عده ای که به ظاهر پرداخته و از عبادیات و اعمال حسنه فقط به فعل قلبی اکتفا کنند و از مغزو جوهره به پوست قانع گردند چقدر از کعبه مقصود دور و از جمال و لقای او مهجورند. و همچنین عده ای که به معنای فقط گرویده و از اتیان اعمال حسنه و عبادات شرعیه شانه خالی کنند چقدر از متن واقع کناره بوده، و از حقیقت به مجاز، و از واقع به تخیل و توهم قناعت کرده اند. مگر نه آنست که نور خدا در تمام مظاهر عالم امکان ساری و جاری است؟ پس چرا بدن را از عبادت معاف داریم و این عالم جزئی را از تجلی انوار الهیه تعطیل نمائیم؟ و به الفاظ وصول و لب و مغزو عبادت قلبی اکتفا کنیم؟

آیا این عبادت فقط از یکسو نیست؟ أمّا التّمط الأوسط و امت وسط آن دسته‌ای هستند که جمع بین ظاهر و باطن نموده و تمام درجات و مراتب وجودی خود را به عبادت و انقیاد حضرت محبوب واداشته و در این سفر ملکوتی تجهیز می‌کنند. ظاهر را عنوان باطن، و باطن را جان و حقیقت ظاهر نموده، و هر دو را با یکدیگر چون شیرو شکر بهم درآمیخته‌اند، از ظاهر، مرادشان وصول به باطن، و باطن را بدون ظاهر هبَاءً مَنثورًا شمارند. اللّهُمَّ نورِ ظاهری بطاعتک، و باطنی بمحبّتک، و قلبی بمعرفتک، و روحی بمشاهدتک، و سرّی باستقلال اتّصال حضرتک، یا ذا الجلال و الإکرام.»^۱

تأملی در حالات فنائی مرحوم حدّاد رحمته اللّٰه

پس از توضیحاتی که دربارهٔ انسان کامل و مشخصات استاد طریق بیان شد، در کتاب با عنوان «آقای حدّاد مافوق افق بود» مواجه می‌شویم؛ لطف کنید اگر ذیل این عنوان هم مطلبی نیاز است بفرمایید.

آقای حدّاد مافوق افق بود

استاد تولائی: اول انتقادی را که در این بخش آمده است مرور کنیم. مؤلفان کتاب ابتدا این بخش از صفحه ۱۳۶ کتاب شریف روح مجرّد را ذکر می‌کنند:

۱. رساله لب الباب، ص ۱۰ تا ۱۲.

«حاج سید هاشم حدّاد، ما فوق افق بود؛ وی از جزئیت به کلیت عبور نموده بود حاج سید هاشم مردی بود که از جزئیت به کلیت رسیده بود. دیگر نظری به کثرات نداشت، بلکه محیط و مَهِیْمَن و مسیطر بر کثرات بود.»^۱

بعد از این نقل، این خاطره را از صفحه ۶۹ کتاب روح مجرّد ذکر می‌نمایند که:

«رفقای کاظمینی می‌گفتند: یک روز با ماشینهای مینی بوس (کبریتی شکل عراق) از کربلا با آقای حدّاد به کاظمین آمدم. در میان راه، شاگرد شوفر خواست کرایه‌ها را اخذ کند، گفت: شما چند نفرید؟ آقای حدّاد گفتند: پنج نفر. گفت: نه، شما شش نفرید! ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می‌دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی‌گفتیم تا قضیه آقای حدّاد مکشوف گردد. باز شاگرد سائق گفت: شش نفرید! ایشان گفتند: خُوّی ما تشوف؟! هذا واحد، او هذا اثنین، او هذا ثلاثه، او هذا اربعه، او هذا خمسَه! بَعْدَ شِتْکُؤْلِ أَنْتَ؟! «ای برادرم! مگر نمی‌بینی؟!- در این حال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند- اینست یکی، و اینست دو تا، و اینست سه تا، و اینست چهار تا، و اینست پنج تا! دیگر تو چه می‌گوئی؟!»

او گفت: یا سید! أَنْتَ مَا تُحَاسِبُ نَفْسَكَ؟! «ای سید! آخر تو خودت را حساب نمی‌کنی؟!» رفقا می‌گفتند: عجیب اینجاست

که در این حال باز هم آقای حدّاد خود را گم کرده بود، و با اینکه معاون سائق گفت: تو خودت را حساب نمی‌کنی و نمی‌شماری، باز ایشان چنان غریق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی‌توانستند در این حال هم توجّه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب در آورند! حضرت آقای حدّاد خودشان برای حقیر گفتند: در آن حال به هیچ وجه من الوجوه خودم را نمی‌توانستم به شمارش درآورم، و بالاخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید، و این بنده خدا راست می‌گوید و از ما اجرت شش نفر می‌خواهد. من هم نه یقیناً بلکه تعبداً به قول رفقا کرایه شش نفر به او دادم، و همگی برای نماز در مسجد برآثا پیاده شدیم.»^۱

اشکال اصلی از کنار هم گذاشتن این دو متن این است:

«پرسشی که در این ماجرا به نظر می‌رسد این است که اگر آقای حدّاد از جزئیت به کلیت رسیده بود و به کثرات نظر نداشت پس چرا آن پنج نفر دیگر را در نظر داشت و آن‌ها را شماره کرد. اگر آقای حدّاد فانی بود و اصلاً به کثرات نظر نداشت می‌بایست نه به خود و نه به دیگران التفات می‌کرد و تنها خدا را می‌دید ولی در داستان مذکور او پنج نفر از رفقاییش را محاسبه نمود که این امر با

۱. روح مجرّد، ص ۶۹ و ۷۰. متن نقل شده، متن کامل خاطره است که بخشی از آن در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی نقل شده است.

فناء در ذات و عبور از کثرات سازگار نیست.^۱

باز هم باید با تأسف فراوان گفت عزیزان ما ظاهراً یا از الفبای معارف بی‌خبرند یا به هر دلیلی صلاح ندانستند که از علم خود در این کتاب استفاده کنند! همان‌طور که از کتاب شریف نور مجرد عباراتی را ذکر کردیم، این از مسلمات است که انسان فانی در حال فناء هیچ ادراکی ندارد، نه خود، نه غیر خود و هیچ لذت و دردی را حس نمی‌کند. هنگامی هم که در عالم بقاء متمکن شد، همه کثرات را می‌بیند، اما نه به نحو استقلالی؛ انسانی که متمکن در بقاء است، همه کثرات را آیتی از آیات الهی و جلوه‌ای از جلوه‌های نور الهی می‌بیند؛ اما این مراتب عرفانی و سلوکی، مثل پله‌های یک نردبان نیستند که ما یا روی پله دوم باشیم یا سوم! اگر قرار باشد این مقامات را تشبیه کنیم، باید سطح شیب‌دار در نظر بگیریم نه پلکان‌های نردبان!

این حکایتی که از مرحوم آقای حدّاد رحمته‌الله نقل شد، ناشی از انصراف ایشان است؛ انسان تا قبل از این که به فناء تام برسد، مراتبی از انصراف را ادراک می‌کند، گاه محیط پیرامون خود را نمی‌بیند، گاه خود را نمی‌بیند، گاه سختی‌ها را حس نمی‌کند و... تا برسد به مرحله فناء تام که انصراف مطلق از تمامی ادراکات و دریافت‌ها است. از گزارش‌ها چنین برمی‌آید که مرحوم حدّاد، در هنگام آشنایی مرحوم علامه طهرانی با ایشان، در انتهای سفر اول و در شرف وصول به فناء تام ذاتی بودند. به صفحه نقل این خاطره هم نگاه کنید، صفحه ۶۹ و ۷۰ از کتاب روح مجرد است

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۵۹.

یعنی ابتدای آشنایی مرحوم علامه با مرحوم حدّاد و حتی قبل تر از آن، زیرا ناقل حکایت خود ایشان نیستند بلکه رفقای کاظمینی هستند. اما اینکه گفته می شود شخص در فناء، مطلقاً نظری به کثرات ندارد، این سخن مربوط به خود حالت فناء است نه حالات انصراف فنائی که پیش از رسیدن به فناء تام حاصل می شود.

البته پس از ورود در سفر سوم و یک نحوه رجوع توحیدی به کثرات، مادامی که شخص در عالم بقاء مستقر نشده، هنوز ممکن است کثرات را کامل ادراک نکند و مراتبی از انصراف را داشته باشد؛ حال این شخص از جهتی مانند کسی است که تازه از خواب بیدار شده و هوز نسبت به محیط پیرامون خود احاطه کامل ندارد، یا حال مادر فرزند مرده ای است که با اینکه بیدار است و در این دنیا، اما به تعبیر شاعر: «من در میان جمع و دلم جای دیگر است!» خیلی از اتفاقات پیرامون خود را به درستی درک نمی کند. احتمال دیگری هم در این زمینه وجود دارد که احتمال موجهی است و ممکن است که اقرب به واقع باشد. مرحوم علامه طهرانی در کتاب شریف روح مجرّد مرقوم می فرمایند:

«اگر بتوانیم تصوّر کنیم خلع بدن را در روزهای متمادی و ماههای متوالی متناوباً، نمونه عینی و خارجی آن وجود آقای حدّاد بود»^۱

به شهادت مرحوم علامه طهرانی و شماری دیگر از مرادوان، حضرت آقای حدّاد خلع بدن های طولانی و مستمر داشته اند؛ یکی از آثار خلع بدن های مکرر و طولانی فراموش کردن بدن است. اگر کسی بدون بدن

مادی خود به نقاط مختلفی برود و حتی در عوالمی سیر کند، ممکن است پس از مدتی بدن خود را به نوعی فراموش کرده و خود را بدون بدن در نظر بگیرد. در این حکایات نقل شده مرحوم آقای حداد کاملاً در عالم کثرت حضور داشته و کاملاً محیط پیرامون خود را ادراک می‌نمایند، خودشان را هم ادراک کرده و دریافتی از نفس خود داشتند، چیزی که در این حکایت مورد غفلت حضرت آقای حداد واقع شده بود، در حقیقت بدن ایشان بود که این غفلت، عارضه طبیعی خلع بدن‌های متمادی و مکرر است.

ولایت مرحوم حدّاد

در صفحه ۵۹ کتاب سیری در آثار علامه سیّد محمد حسین طهرانی عنوان «ولایت جناب آقای حدّاد» قرار دارد. عباراتی را از آثار مرحوم علامه طهرانی نقل کرده‌اند که ایشان قائل به ولایت مرحوم حدّاد بودند.

استاد تولائی: در این مسئله که مرحوم علامه قائل به کمال مرحوم حدّاد رحمته الله علیه بودند و در نتیجه برای ایشان مقام ولایت را در نظر داشتند تردیدی نیست؛ اما مؤلفان محترم کتاب سیری در آثار علامه سیّد محمد حسین طهرانی با ذکر جملاتی از دوره علوم و معارف، با اشاره به این اعتقاد مرحوم علامه طهرانی، دو اشکال را مطرح می‌کنند. در اشکال اول می‌نویسند:

«چون مرحوم حدّاد از تحصیلات ظاهری بی‌بهره بوده و تا کتاب سیوطی بیشتر نخوانده بودند، منظور از ولایتی که علامه طهرانی

برای ایشان قائل بودند، ولایتی از سنخ ولایت فقهاء نیست و ولایت معتبر در نزد صوفیّه است.»^۱

بعد هم ادامه می دهند:

«روشن است این گونه ولایت مبتنی بر نظریه وحدت شخصی وجود است ولی در ابتداء بخش سوم، از مشایخ صوفیّه و نیز علامه طهرانی نقل خواهیم کرد این مبنا مبتنی بر کشف و شهود است و توضیح می دهیم که کشف و شهود حجّیت ندارد. پس ولایت آقای حدّاد مبتنی بر مکاشفه ای است که حجّیت ندارد.»^۲

راجع به این سخنان سابقاً مطالبی عرض شد و بخشی از اشتباهات فاحش آن را مرور کردیم، تفصیل مطلب را هم در ادامه باید پیگیری کنیم. اجمالاً باید گفت: ولایت به معنای قرب به خداوند متعال و رفع حجاب های ظلمانی و نورانی، از مسلمات قرآن کریم و روایات است و ربطی به اصطلاح ولایت فقیه یا فلسفه و تصوف و... ندارد. ولایت به معنای قدرت تصرف در نفوس و کائنات نیز از لوازم عبودیت و بندگی خداوند متعال است و ارتباطی با خواندن کتاب سیوطی و سایر کتب حوزوی ندارد. در اینجا خوب است یادآوری کنیم یکی از صوفیّه ای که مؤلفان کتاب ذکر کرده اند، رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله العظمی خمینی رحمته الله علیه است که می فرمایند:

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۶۰.

۲. همان.

«اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به کثرات و دنیا - که خیال اندر خیال است - زد، اگر بقیائی از انانیت مانده باشد از عالم غیب از او دستگیری شود، و به تجلیات الهیه جبل انیت او مندرک شود و حال «صعق» و «فناء» برای او دست دهد. و این مقامات در قلوب قاسیه، که جز از دنیا و حظوظ آن خبری ندارند و جز به غرور شیطانی با چیز دیگر آشنا نیستند، سخت ناهنجار آید و به بافته اوهام آن رانسبت دهند، با آن که فنائی را که ما اکنون در طبیعت و دنیا داریم - که بکلی از تمام عوالم غیب که در هر جهت و حیثیت ظاهرتر از این عالمند، بلکه از ذات و صفات ذات مقدّس که ظهور مختصّ به ذات او است غافل هستیم و برای اثبات آن عوالم و ذات مقدس حق جلّ و علا متشبّث به ذیل برهان و استدلال می شویم - به مراتب غریب و عجیب تر است تا آن فنائی که اصحاب عرفان و سلوک ادعا می کنند.»^۱

یا فرموده اند:

«طریقی وصول به حقایق ربوبیت سیر در مدارج عبودیت است، و آنچه در عبودیت از انیت و انانیت مفقود شود در ظلّ حمایت ربوبیت آن رامی یابد، تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود، چنانچه در حدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است. چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار

نمود و فانی در عزربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد، پس تصرفات او تصرف الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد، و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود. و هر چه ربوبیت نفس کامل باشد و عزآن منظور خواطر شود، از عزربوبیت به همان اندازه کسر شود و ناقص گردد، چه که این دو مقابل یکدیگرند: الدنیا و الآخرة ضربتان.»^۱

و فرموده‌اند:

«چون تربیت نظام عالم ملک از فلکیات و عنصریات و جوهریات و عرضیات آن، مقدمه وجود انسان کامل است و در حقیقت این ولیده عصاره عالم تحقق و غایه القصوای عالمیان است و از این جهت آخرولیده است، و چون عالم ملک به حرکت جوهریه ذاتیه متحرک است و این حرکت ذاتی استکمالی است به هرجا منتهی شد آن غایت خلقت و نهایت سیراست، و چون به طریق کلی نظر در جسم کل و طبع کل و نبات کل و حیوان کل و انسان کل افکنیم انسان آخرین ولیده‌ای است که پس از حرکات ذاتیه جوهریه عالم به وجود آمده و منتهی به او شده، پس دست تربیت حق تعالی در تمام دارتحقق به تربیت انسان پرداخته است و الانسان هو الأؤل و الآخر. و این که ذکر شد، در افعال جزئییه و نظر به مراتب وجود است، و الا به حسب فعل مطلق از برای فعل حق تعالی غایتی جز ذات مقدسش نیست چنانچه در محال خود

مبهرن است. و نظریه افعال جزئیّه نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان عالم غیب مطلق است، چنانچه در قدسیات وارد است: یا بن آدم خلقت الأشياء لاجلك، و خلقتك لاجلی و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرماید: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ و نیز فرماید: ﴿وَإِنَّا اخْتَرْنَاكَ﴾. پس، انسان مخلوق «لاجل الله» و ساخته شده برای ذات مقدّس او است، و از میان موجودات او مصطفی و مختار است، غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است، و معاد او الی الله و من الله و فی الله و بالله است، چنانچه در قرآن فرماید: ﴿إِنَّ آئِنَا إِلَهُهُمْ﴾. و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است، چنانچه در زیارت جامعه، که اظهار شمه‌ای از مقامات ولایت را فرموده، می فرماید: و ایاب الخلق الیکم، و حسابهم علیکم. و می فرماید: بکم فتح الله، و بکم یختم. و اینکه در آیه شریفه حق می فرماید: ﴿إِنَّ آئِنَا إِلَهُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾. و در زیارت جامعه می فرماید: و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم سرتی از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع الی الله است، زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود تعین و اتّیت و انانیتی ندارد، بلکه خود از اسماء حسنی و اسم اعظم است، چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث شریفه بسیار است،^۱

باید هشیار باشیم که مطالب عمیق اسلام ناب را با برچسب صوفیّه، متهم نکنیم و جامعه را از این معارف ناب محروم ننماییم. در اشکال دوم نیز نویسندگان به بحث نظارت بر کائنات و فراموشی مرحوم آقای حدّاد قدس الله نفسه الزکیّه ارجاع داده‌اند که این مطلب هم در جای خود مفصل بررسی شد و نیاز به بررسی مجدد ندارد.

حجیت قول و فعل آقای حدّاد

بحث بعدی که در کتاب مطرح شده است، عنوان حجیت قول و فعل مرحوم حدّاد است. نویسندگان کتاب با ذکر این جمله که: «...کلمه جامعه الهی، انسان کامل است و لفظی که تواند حقیقت را علی ما هی علیها ادا نماید وجود ندارد، مگر کلمه جامعه الهی که انسان کامل بوده باشد که تکلم او تکلم حقّ است - جلّ و علا...»^۱ استنباط می‌نمایند که قول ولیّ الهی از منظر مرحوم علامه طهرانی رحمته الله علیه حجّت است.

استاد تولائی: اولاً باید دقّت کنیم که این عبارت، از مرحوم علامه طهرانی نیست، بلکه از مرحوم آیه الله سیّد احمد کربلائی اعلی الله مقامه الشریف است. ثانیاً مناط این بحث و بحث بعدی یعنی حجیت فعل ولیّ خدا که در کتاب مطرح شده و حتی بخشی از حل مسائلی که در صفحه ۶۲ تحت عنوان «اطاعت و تسلیم محض در مقابل استاد» به بعد مطرح می‌شود یکسان است؛ پس ابتدا متن را

۱. توحید علمی و عینی، ص ۸۶.

بخوانیم و سپس سراغ چند نکته برویم. در ادامه صفحه ۶۱ این حکایت از مرحوم علامه طهرانی رحمته الله علیه نقل شده است:

«قاعدۀ حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهر غسل می کردند؛ و در وقت ورود، همیشه در صحن را می بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می بوسیدند؛ و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می بوسیدند و وارد می شدند و بدون خواندن زیارت، اوّل هفت شوط طواف از جانب چپ می نمودند، سپس زیارت می نمودند، و در بالای سر و یا هر محلی که ممکن بود نماز می گزاردند. و حقیر هم با جمیع رفقائی که با ایشان مشرف می شدیم، در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می بوسیدیم، و هفت شوط طواف می نمودیم و سپس زیارت و نماز زیارت را بجای می آوردیم. و چون فعل اولیای خدا حجّت است، تا به حال رویه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحوه بوده است. یعنی تا زمانی که دور ضریح مطهر را حائل نگذارده بودند که قسمت مردها از زنها مجزاً گردد، تقریباً مدت چهارده سال، حقیر تابستانها و بعضی اوقات دیگر چون شهر رجب، و یا احياناً بیست و سوم ذی القعدة الحرام که توفیق زیارت عنایت می شد، دور قبر مطهر همین هفت شوط طواف را می نمودم؛ و بناءً بر متابعت از حضرت آقای حدّاد مطلب چنین بوده است.»^۱

این متن اصلی کتاب روح مجرد است که نسبت به نقل کتاب «سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی» مفصل تراست. اکنون باید ببینیم چرا قول و فعل ولی الهی حجت می شود و ایرادات جزئی مؤلفان در تقریر و تبیین مطالب را به جای دیگری موکول کنیم. از یک طرف داریم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱، هر کس تقوا پیشه کند خداوند متعال به او فرقان، یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را عنایت می کند. مسلم است که بالاترین مرتبه تقوا متعلق به انسان کامل است، پس از این آیه شریفه به دست می آید که انسان کامل حتماً حائز فرقان است و از این جهت اسیر باطل نمی شود. از طرف دیگر داریم: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»^۲، هر کس به خداوند ایمان بیاورد خداوند قلب او را هدایت می کند؛ باز هم مشخص است که ایمان انسان کامل در بالاترین درجه است؛ پس از این آیه هم به دست می آید که انسان کامل کسی است که قلبش تحت هدایت الهی است.

در تعالیم اسلامی باب دیگری داریم که اختصاص به توکل دارد. یکی از ویژگی های اهل توکل این است که شیطان به آن ها دسترسی ندارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۳، شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و اهل توکل هستند هیچ سلطنتی ندارد. ویژگی دیگر اهل توکل این است که خداوند متعال تمام امور آن ها را کفایت می کند چنان که در قرآن کریم آمده است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

۱. الانفال، صدر آیه ۲۹.

۲. التغابن، آیه ۱۱.

۳. النحل، آیه ۹۹.

حَسْبُهُ ﴿طبیعی است که طبق مفاد این آیات، اهل توکل از هر لغزشی که در مسیر عبودیت باشد مصون خواهند بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌فرمایند:

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَحِزْمٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ»^۲

توکل به خداوند متعال نجات از هر نوع بدی است.

نیاز به توضیح نیست که بالاترین مرحله توکل را در انسان کامل می‌بینیم، یعنی هرکس به هر مقدار توکل داشته باشد از ثمرات این دُرّ ثمین بهره‌مند می‌شود اما بالاترین مرحله و مرتبه توکل، توکل انسان کامل است؛ زیرا انسان تا ذره‌ای استقلال از خود احساس کند، نمی‌تواند خود را تماماً در دامن خداوند متعال بیندازد و تنها انسان کامل است که فقر و عجز خود را به نحو کامل احساس می‌کند و ذره‌ای منیت و انانیت ندارد. تمام این مطالب را در کنار حدیث قرب نوافل قرار دهید که قدر متیقن آن این است که کسی که به آن مقام می‌رسد، زبانش خطا نمی‌کند و انسان‌ها را به سوی هدایت می‌کشاند نه گمراهی و ظلمت.

و باز در کنار تمام این موارد روایت محدّث بودن سلمان را هم در خاطر داشته باشید که سابقاً قرائت کردیم. حال با در نظر گرفتن مجموعه این آیات و روایات و کسی مانند جناب سلمان که به تصریح روایات در درجه دهم ایمان قرار دارد و یک انسان کامل الایمان است، به تصریح آیات و روایات چنین کسی: صاحب فرقان است؛ یعنی قلبش تحت هدایت

۱. الطلاق، آیه ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۷۹.

الهی است، شیطان بر او سلطه ندارد، خداوند او را کفایت می‌کند، از هر سوء و بدی در امان است، خود خداوند لسان و دست اوست و احیاناً با ملائکه نیز در ارتباط است و فرشتگان هم مطالبی را به او القاء می‌کنند. حجیت فعل و قول یعنی چه؟ یعنی اگر به قول و فعل کسی اتکاء کردی، قول و فعل او در مسیر ضلالت و گمراهی نباشد و تو را از خدا دور نکند؛ علماء اصولی و فقهای ما که بیشتر از معدّرو منجز بودن چیزی از حجیت نمی‌خواهند! مسلماً این آیات و روایات بسی بالاتر از این مطلب را می‌گویند، اگر به قول و فعل کسی عمل کردی که قلبش تحت هدایت الهی است و از هر سوء و شری در امان است مسلماً خیلی بیشتر از به جهنم نرفتن نصیبت خواهد شد! پس حجیت قول و فعل انسان کامل مطلبی نیست که نعوذ بالله مرحوم علامه طهرانی از خودشان خلق کرده باشند! این فرمایش ایشان مانند سایر اصول و مبانی معظم له، عین متن دین و عین فرمایشات قرآن کریم و ائمه علیهم‌السلام است.

اصطلاح عرفانی انسان کامل

ممکن است گفته شود:

«این مطالب دربارهٔ انسان کامل صحیح است، اما این که مرحوم حدّاد بعضی از امور مهم را فراموش می‌کردند نشان می‌دهد که ایشان به کمال نرسیده‌اند.»^۱

۱. شبیه این اشکال در صفحه ۶۳ کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی ذکر شده است.

در پاسخ باید گفت اولاً تمام این مطالب درباره انسان کامل است؛ همان طور که گفته شد اصطلاح عرفانی انسان کامل به کسی اطلاق می شود که اسفار اربعه خود را تماماً طی کرده باشد و یا اقلأً استقراری در عالم بقاء پیدا کرده باشد اما باز هم همان طور که بیان شد ابتدای آشنایی حضرت علامه طهرانی با مرحوم آقای حدّاد اعلی الله مقامهما، مصادف است با انتهای سفر اول ایشان و تمام حکایت های بخش «نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی در امور ضروری» کتاب سیری در آثار علامه سیّد محمد حسین طهرانی مربوط به اوان آشنایی مرحوم علامه با مرحوم حدّاد است. ثانیاً «سوء»، امری نسبی است؛ خداوند متعال فرموده است که خودش امور بنده مؤمن متوکل را به عهده می گیرد، مسلماً امام معصوم علیه السلام در نهایت توکل است، شئون امام هم نشر و تبلیغ دین و بیان معارف و احکام و دستگیری و هدایت انسان ها و تدبیر عالم است. طبیعتاً خداوند متعال امام را در تمام این امور که شئون امام هستند کفایت خواهد کرد، از همین جهت و جهات دیگر

۱. انسانی که به فناء مطلق رسیده اما استقراری در عالم بقاء نداشته، اگر فرضاً هم مصداق داشته باشد، موضوعاً از محل بحث خارج است زیرا بارها عرض شد که در فناء، نه علمی هست و نه ادراکی و تمام آثار و صفات گفته شده برای انسان کامل متعلق به عالم بقاء است. چنان که حضرت آیه الله حاج سیّد محمد صادق حسینی طهرانی دامت معالیه فرموده اند: «همه آنچه در مقام انسان کامل گفته می شود، و همه اخبارات و بیانات اولیای الهی مربوط به مقام بقاء است که این تعیین جدید پس از فانی شدن از خود، بار دیگر قدم در عرصه تحقّق گذاشته و در این مقام حائز صفات کمالیه و مرآت تامه جمال و جلال حضرت حق است. در مقام فناء نه کمالی برای سالک هست و نه ادراک و معرفتی، آنجا جز حضرت حق چیزی نیست و اگر معرفت و ادراکی هست و اگر لذت و سروری هست، همه مربوط به پس از مقام فنا و هنگام به هوش آمدن است.» (نور مجرّد، ج ۱، ص ۳۹۱).

مانند اتصال به عالم روح القدس است که قائل به عصمت تام برای امام در تمام امور از قبیل هدایت و نشر معارف و... هستیم. اگر امام در هر یک از این امور دچار اشتباه شود این اشتباه برای امام سوء محسوب می شود و امام به تصریح آیات و روایات از این سوء در امان خواهد بود.^۱

برای شیعیان معصومین علیهم السلام که به واسطه متابعت حضرات به مقام کمال می رسند، مانند جناب سلمان، یقیناً گناه و ارتکاب هر امری که موجب دوری از عبودیت می شود سوء است؛ اگر چنین کسی از دیگران دستگیری نماید و هدایت آن ها را به واسطه هدایت الهی به عهده بگیرد، اگر دستوری به افراد بدهد که این دستور موجب انحراف از مسیر خدا یا حتی توقف و رشد نکردن شود، این امر، سوء محسوب شده و شیعه کامل از چنین سوئی در امان خواهد بود و به عبارتی عصمت در امر هدایت خواهد داشت؛ اما فراموش کردن امری که موجب دوری از خدا نمی شود یا جهل نسبت به بعضی از امور که در طی طریق الهی لازم نیست، سوء نیست و دلیلی نداریم که مثلاً کسی مانند جناب سلمان، باید از این امور هم مصون باشد.

تبعیت از انسان کامل و مخالفت با روایات

یکی از تهمت هایی که از زبان مخالفان می شنویم این است که اهل عرفان قائل به عصمت انسان کامل و بزرگان اهل معنا هستند. اگر عصمت به معنای عصمت در هدایت و به معنایی که تقریر شد باشد،

۱. البته در مکتب عرفان جایگاه امامت بسیار بالاتر از این سخنان است و تبیین آن نیاز به موضع خاص خود دارد.

حرفی نیست؛ اما اگر مقصود عصمت مطلقه است، شبیه همان مطلبی که برای رسول خدا و ائمه علیهم السلام باور داریم، این مطلب افترائی بیش نیست و در آثار هیچ یک از بزرگان عرفان و حکمت چنین اثری پیدا نمی‌کنیم. سیره عملی اهل عرفان نیز چنین نبوده است؛ خود مرحوم علامه طهرانی در مسائل فقهی با مرحوم آیه الله انصاری اختلاف نظر داشتند، یعنی طبعاً فتوای ایشان در بعضی امور را اشتباه می‌دانستند. ایشان همین طور بعضی امور را به مرحوم حدّاد تذکر می‌دادند و این مطلب، چیزی نیست که بر شاگردان و مرادان اهل عرفان پوشیده باشد؛ حکایت شاگردان مرحوم آیه الله قاضی هم که روشن و البته معروف است. شاگردان ایشان در امر سلوک و هدایت کاملاً به ایشان معتقد بودند و هر یک به قدر توفیق از دستورات ایشان بهره‌مند می‌شدند اما در مسائل فقهی اجتهاد نموده و به فتوای خود عمل می‌کردند و فتوای ایشان را برای خود صائب نمی‌دانستند. یعنی در مکتب عرفانی نجف صحبتی از تصور عصمت برای استاد سلوکی یا انسان کامل غیر امام نیست.

این نگاه اختصاص به مکتب عرفانی نجف ندارد، مرحوم سیّد حیدر آملی برای جناب محیی الدین مقامات بسیار بالایی قائل هستند و به یک معنا، ایشان زمینه ساز ورود عرفان نظری محیی الدینی به فضای تشیع هستند اما با این همه نه فقط در فتاوی فقهی که حتی در مباحث معارفی بعضی از مطالب جناب محیی الدین را نقد می‌کنند. خود محیی الدین هم هر چند اصل کتاب فصوص را هدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند اما تبیین و ترجمه این کشف را کار خود می‌داند و در این زمینه حقیقتاً از خداوند کمک طلب می‌کند تا در این تبیین و ترجمه کشف

قلبی به زبان علمی موفق باشد، یعنی در اصل این قضیه، برای خود عصمتی قائل نیست. خود مرحوم علامه طهرانی بنای بر مجتهدپروری داشتند و تأکید می‌کردند که شاگردانشان حتماً مجتهد شوند. یعنی چه؟ یعنی بروید خودتان به نظر برسید و مقلد نباشید! امروز هم شاگردان فاضل و مجتهد ایشان در کمال احترام که دأب حوزه‌های علمیه است، به بررسی آراء استاد بزرگوار خود پرداخته و ضمن اینکه ایشان را کامل می‌دانند، ممکن است در مواضعی آراء ایشان را نپذیرند.

این روایت را بارها از مخالفان عرفان می‌شنویم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالُ». ^۱ واقعیت خدشه‌ناپذیر این است که این روایت بر چشم ما جای دارد و اتفاقاً تمام اهل عرفان به این روایت شریف باور دارند. اصلاً در عرفان صحبتی از تصدیق در تمام امور نیست که بخواهیم این روایت را مخالف تبعیت از دستورات سلوکی بدانیم. تبعیت از دستورات سلوکی از باب رجوع جاهل به عالم است؛ همان‌طور که در بحث اجتهاد و تقلید، رجوع جاهل به عالم را داریم. مگر ما با مرجع تقلید چگونه تعامل داریم؟ جز این است که ما احکام دین را نمی‌دانیم و به مرجع رجوع می‌کنیم و مرجع هم می‌گوید که فلان امر حلال و فلان امر حرام است؟ آیا مرجع تقلید را در «فی کل ما قال» تصدیق کرده‌ایم؟ در باب استاد سلوکی نیز، سالک در امر حرکت به سوی خدا بعضی امور را نمی‌داند و رجوع می‌کند به کسی که این امور را می‌داند؛ مثلاً همه ما می‌دانیم اصل ذکر مستحب است اما الان چه ذکری برای مداومت ما مناسب‌تر است؟ ما در این

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۸.

زمینه جاهلیم و به عالم رجوع می‌کنیم؛ یا مثل مرحوم علامه طهرانی که نمی‌دانند که در مجموع اقامت در نجف بهتر است یا طهران؛ در این زمینه از مرحوم آیه‌الله انصاری کسب تکلیف می‌کنند، چنان‌که خودشان نقل می‌فرمایند:

«حضرت آقای انصاری فوق‌العاده مرد کامل و شایسته و منور به نور توحید بود، و به حقیر هم بسیار محبت و بزرگواری و کرامت داشت. حقیر چون پیام حضرت آقای حدّاد را رساندم و کسب مصلحت نمودم که برای معنویت و سلوک عرفانی من کدام بهتر است؟ ایران یا نجف اشرف؟! فرمودند: بعداً جواب می‌دهم. پس از یک شبانه روز، در حضور جمعی از اَحِبّه و اَعَزّه، حقیر سؤال نمودم: جواب چه شد؟! فرمودند: نجف خوب است، طهران هم خوب است، ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب می‌کنی همه‌اش برای خودت؛ و اگر طهران بمانی در آنچه به دست می‌آوری شرکت می‌کنیم!

چون این پاسخ دلالت بر ارجحیت طهران داشت، در حالی که یکسرموی بدن بنده هم راضی به بازگشت به طهران نبود؛ چون نجف را موطن اصلی و دائمی گرفته و برای اقامه مادام‌العمر بساط خود را گسترده، و خانه ملکی هم اخیراً اِبتیاع نموده‌ایم، و با چه خون دلها اینک قدری آرام گرفته و با خیال جمع می‌خواهیم بمانیم؛ آن قدر این احتمال رجحان طهران برایم ناگوار و سخت است که از کوفتن کوه‌ها بر سرم سنگین‌تر است؛ و از طرفی طهران: وطن و زادگاه ما، جایی است که من از آنجا فرار کرده‌ام، و تمام ما

یملک را فروخته و اثاث البیت را حتّی طناب رخت پهن کنی را جمع کرده و بسته و به آستان مولی الموالی روی آورده‌ام؛ و بطوری هستم که اگر خواب طهران را در شب ببینم ناراحت می‌شوم، و چون از خواب می‌پریم می‌گوییم: الحمدلله خواب بود و بیداری نبود؛ حقیر فوراً تصمیم به مراجعت به طهران گرفتم و پس از ماه صفر، به آستان ملائک پاسبان نجف اشرف مشرف شده و مدت قریب سه ماه طول کشید تا منزل به فروش رفت، و به طهران مراجعت و باب مراده و مکاتبه و ملاقاتهای متناوب تقریباً دو تا سه ماه یک مرتبه، و اطاعت تامّ و تمام از دستورات آیه‌الله انصاری برقرار بود. و الحقّ ایشان که آیتی بزرگ از آیات الهیه بود، از هر گونه کمک و مساعدتی دریغ نمی‌فرمود بلکه با کمال خلوص به واردین راه میداد و پذیرائی می‌نمود.»^۱

اگر مرحوم علامه طهرانی احراز کرده‌اند که مرحوم آیه‌الله انصاری مرد کامل و شایسته و منوّز به نور توحیدند، طبیعی است که در این مسئله از مرحوم آیه‌الله انصاری کسب تکلیف کنند و آن را با جان و دل انجام دهند. چنان‌که ما نیز پس از احراز علم و تقوای یک مرجع، با شروطی که در کتب فقهی مذکور است، فتوای مرجع را پذیرفته و با جان و دل انجام می‌دهیم و حتی گاهی در این راه جان خود را هم فدا می‌کنیم. با این مباحث به روشنی مشخص می‌شود که سه روایت شریفه ذکر شده در انتهای صفحه ۶۴ و ابتدای صفحه ۶۵ کتاب سیری در آثار علامه سیّد

محمد حسین طهرانی با محل بحث کاملاً بی ارتباط است.^۱

خودستایی

بحث بعدی کتاب، عنوان «خودستایی» است. نویسندگان با ذکر چهار حکایت به دنبال این هستند که نشان دهند مرحوم علامه طهرانی در آثار خود، نعوذ بالله به دنبال خودستایی بوده‌اند. چون نکات مربوط به این بحث در خلال مباحث سابق ارائه شد، اگر اجازه بدهید از این بخش عبور کنیم.

استاد تولائی: مطلب اصلی در این باره در جلسات گذشته به عرض رسید، اما در این قسمت باید حتماً دو نکته را متذکر شوم: نکته اول؛ حکایت اولی که ذکر کرده‌اند حکایت سفر مرحوم حداد به بهار همدان است که اصل آن در کتاب شریف روح مجرد چنین است:

«یک روز برای زیارت اهل قبور و زیارت قبر مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد بهاری رحمته الله علیه، تقریباً با جمیع رفقای همدانی و

۱. روایاتی که در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی آمده است: روایت اول: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَ لِرِوَايَةِ الْأَمْرِ وَإِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ ﷺ - لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ وَإِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ.» (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳) روایت دوم: «عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الرَّجُلُ ضَالًّا قَالَ أَنْ لَا يَعْرِفَ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَ فَرَضَ وَّلَايَتَهُ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ شَاهِدَةً عَلَى خَلْقِهِ قُلْتُ فَمَنْ هُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.» (بحار الانوار، ج ۲۳، صص ۸۲ و ۸۳) روایت سوم: «مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۷۳)

طهرانی با دو عدد مینی بوس به بهار همدان تشریف بردند؛ و پس از مدتی توقف خودشان با رفقا رو به قبله بر سر مقبره مرحوم بهاری و خواندن فاتحه و درخواست علو درجات و مقامات، از آن قبر منصرف، و شروع کردند گردش کردن در میان قبرها و طلب غفران نمودن، و شاید نیم ساعت تمام طول کشید که برای مدفونین آنجا طلب مغفرت می کردند. در میان قبرها که می گشتند، بنده با ایشان تنها در جلو بودم و بقیه رفقا به فاصله ای از پشت می آمدند؛ حضرت آقا به من فرمودند: ما شنیده بودیم که مرحوم انصاری بدین قبرستان سر مزار مرحوم حاج شیخ محمد بهاری زیاد می آمده است، و چه بسا از همدان - که تا بهار دو فرسخ است - پیاده می آمده است. این آمدن ها برای جلب روحانیت و استمداد از روح او باید بوده باشد؛ اینک معلوم شد: مرحوم بهاری آن مقدار درجه ای را نداشته است که مرحوم انصاری از روح او استمداد کند و گمشده خود را بجوید؛ مرحوم انصاری پی من می گشته است، و برای استشمام این بو، در این ساعت و در این مکان، این راه را طی می نموده است.»^۱

جناب آیه الله سید کاظم حائری درباره این حکایت، در کتاب تزکیة النفس ایراداتی مطرح نموده اند که به صورت مفصل و مبسوط در جلد اول از کتاب شریف نور مجتهد پاسخ داده شده است؛ حال کلام ما در تحلیل این حکایت نیست. سخن در این است که این عبارت ابدأ

۱. روح مجتهد، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

خودستایی نیست؛ مرحوم آقای حدّاد یک مطلب بسیار راقی و بلند عرفانی را به شاگرد خاص خود مرحوم علامه طهرانی و دور از جمعی که البته آن جمع هم عمدتاً ارادتمندان و شاگردان ایشان هستند بیان می‌کنند؛ طبیعتاً محروم کردن شخص بزرگی مانند حضرت علامه طهرانی از این معارف بلند مصداق بخل علمی است. نکته دوم؛ این است که این حکایت در کتاب روح مجرد آمده است که:

«رویه حضرت آقا در مشهد مقدّس این بود که شبها پس از نماز مغرب و عشاء و تناول مختصر طعامی، زود می‌خوابیدند؛ و زیارت مرقد مطهر پس از اذان صبح همیشه در بین الطلوعین بود و در وقت نماز ظهر که آن را در حرم بجای می‌آوردند. و بقیه اوقات غالباً در منزل بودند؛ و أحياناً اگر کسی می‌خواست ایشان را ملاقات کند، در روز و در منزل بود. و رفقا هم هر وقت ایشان در منزل بودند همگی در منزل مجتمع بودند. و برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل، فرموده بودند تا حقیر سوره توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم. حقیر شروع کردم به تفسیر این سوره مبارکه. در روز اوّل تفسیر معنی بِسْمِ، یعنی معنی اسم و معنی بَاءِ اسم؛ و يك ساعت تمام طول کشید. روز دوّم تفسیر معنی الله، آن هم يك ساعت طول کشید. روز سوّم معنی الرَّحْمَنِ. و روز چهارم معنی الرَّحِيمِ. و روز پنجم معنی قُلْ. و روز ششم معنی هُوَ. و روز هفتم معنی أَحَدٌ. و روز هشتم معنی الصَّمَدُ. و روز نهم معنی لَمْ يَلِدْ. و روز دهم معنی لَمْ يُولَدْ. و قسمت یازدهم آن بماند تا چون در محضر ایشان پس از مراجعت از ارض اقدس به اصفهان رفتیم،

روزی در حضور رفقای مجتمع در آنجا که در آن روز جناب حجة الاسلام آقای حاج سید شهاب الدین صفوی وفقه الله تعالی به دیدنشان آمده بودند، فرمودند: بقیه سوره را تمام کن! و حقیر نیز يك ساعت تمام در معنی «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و تفسیر آن مطالبی را معروض داشتم. و بحمد الله و المنة تمام مجالس این دوره تفسیر به عدد ۱۱ که مساوی با کلمه مبارکه «هُوَ» است خاتمه یافت. از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که: اولاً: حقیر اصلاً مطالعه‌ای گرچه يك سطر باشد نکردم، و اصولاً با خود کتابی و یا تفسیری همراه نداشتم. آنچه بود انشائاتی بود که بیان می شد. و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان می شد که من خودم هم تعجب می کردم از رقت معنی و علو مفاد و دقت مغزی و مراد؛ و پرورش بود که إلقاء آنها از حضرت ایشان بود، و حقیر در حکم بلندگوئی حاکی آن معانی بودم. چرا که تا به حال بنده چنین تفسیری را بدین وضع و کیفیت نگفته‌ام. و اکنون تأسف می خورم که اگر آن مطالب ضبط می شد، خود به خود يك تفسیر کاملی از این سوره مبارکه بود که برای مطالعه و نظر اهل عرفان و توحید در دسترسشان قرار می گرفت. گرچه این مطالب به قول مرحوم قاضی مطالبی است که از آنجا که می آید به همان جا برمی گردد. ثانیاً: در ابتدای این تفسیر، حقیر آن را بدین گونه قسمت نکردم؛ بلکه روز اول که شروع کردم احتمال می دادم تمام این سوره که يك سطر پیش نیست، در همان روز خاتمه یابد و در مدت يك ساعت درباره اطراف و جوانبش کاملاً بحث شود. اما بدین

صورت و کیفیت درآمد که بدون تکرار مطلبی، در یازده جلسه پایان پذیرد. ثالثاً: مقارنه ۱۱ جلسه با کلمه مبارکه هُو بسیار عمیق است. چرا که حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم هُو قوی بود که مرحوم قاضی می فرموده است: سید هاشم مثل این سُنّتی های متعصّب است که ابداً از عقیده توحید خود تنازل نمی کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصّب دارد که سراز پا نمی شناسد. یعنی چنانچه بعضی از این سُنّتی ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده شان تزلزل ایجاد کنی نخواهد شد، این سید هاشم در قضیه توحید ذات اقدس این طور است. جَزَاهُمَا اللهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعِرْفَانِ أَفْضَلَ الْجُزَاءِ، بِحَقِّ سَيِّدِ الْبَرَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ بِحَقِّ مَزُورِهِ الْإِمَامِ الرِّضَا عَلَيْهِ آءِ الْآفِ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ وَالنِّعْمَةِ وَالْإِكْرَامِ.»^۱

تفسیر قرآن و آشنایی با علوم حوزوی

در کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی پس از نقل بخشی از این حکایت آمده است:

«تفسیری که بدون مطالعه احادیث امامان معصوم علیهم السلام که حاملان علوم قرآنی اند، گفته شود در حقیقت بین نظریات و برداشت های شخصی است. علاوه آنکه علم تفسیر نیازمند علوم مختلفیه ای از قبیل لغت، ادبیات عرب، تاریخ اسلام، کلام و حدیث و رجال و درایه و... می باشد که آقای حدّاد از آن آگاهی

نداشته است زیرا درباره میزان تحصیلات ایشان نقل کردیم که او تا کتاب سیوطی بیشتر تحصیل نکرده است با این حال چگونه معنای عالی‌های را در ذیل آیات به علامه طهرانی القاء نموده‌اند؟^۱

این سروران بزرگوار حَقاً به نکته دقیقی اشاره کرده‌اند؛ تفسیر قرآن نیازمند تخصص در علوم فراتر از آن چه ذکر کردند، است و به همین جهت، در تمام جریان تفکیک و به طور کلی مخالفان عرفان و حکمت اسلامی اثری از یک تفسیر فاخر قابل اعتناء نمی‌بینیم! بار تفسیر قرآن بر دوش خمینی کبیرها بود که همین عزیزان درس تفسیر ایشان را تعطیل کردند! مرحوم علامه طباطبائی‌ها خون دل خوردند و جور کشیدند تا میزان به ثمر برسد و افتخار شیعه شود، امروز متأسفانه در جریان مخالفان عرفان و خصوصاً برادران تفکیکی، کمتر کسی را پیدا می‌کنیم که در یکی دورشته حوزوی به تخصص رسیده باشد، چه برسد به تخصص در تمام پیش‌نیازهای تفسیر قرآن، لذا طبیعی است که اثری از یک تفسیر در این جریان نمی‌بینیم.

اما درباره اینکه مرحوم حدّاد چگونه این مطالب را با خواندن سیوطی القاء فرموده‌اند؛ در مباحث سابق خواندیم که در مقامات سلمان فرمودند: «من لکم بمثل لقمان الحکیم و ذلک امرؤ متّاً و إلینا أهل البیت، أدرك العلم الأوّل و أدرك العلم الآخر، و قرأ الكتاب الأوّل و قرأ الكتاب الآخر، بحرلاً ینزف». ^۲ سلمان دریای بی‌پایانی است که علم اول و آخر را درک کرده است. از

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۶۶.

۲. الغارات، ج ۱، ص ۱۷۷.

طرف دیگر هم داشتیم: «كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَدَّثًا وَكَانَ سَلْمَانُ مُحَدَّثًا قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ آيَةِ الْمُحَدَّثِ قَالَ يَا تَيْبِهِ مَلِكٌ فَيُنَكِّتُ فِي قَلْبِهِ كَيْتَ وَكَيْتَ»^۱ ما می توانیم به سلمانی که علم اول و آخر را درک کرده و محدث است، یعنی مستقیماً با ملائکه در ارتباط است و از ملکوت می آموزد بگوییم: جناب سلمان! چون شما متأسفانه بسیاری از علوم حوزوی را نخوانده اید، پس لطفاً سراغ تفسیر قرآن هم نروید! تفسیر حقیقی تفسیری است که سلمان‌ها باید بگویند؛ تمام این دروس حوزوی برای این است که ما خود را اندکی به این مقام نزدیک کنیم! ببینید، صحبت رسول خدا ﷺ نیست، صحبت امیرالمؤمنین علیؑ نیست که باب علم نبی هستند، سخن از سلمان است؛ شیعه‌ای که به واسطه متابعت از امام خود به علم اول و آخر دست یافته است، اتفاقاً اینکه مرحوم حدّاد بدون مطالعه دروس حوزوی، مطالبی را القاء می فرمودند که بزرگان حوزه مانند مرحوم علامه طهرانی از این مطالب در حیرت‌اند، نشان دهنده این است که مرحوم آقای حدّاد به حقیقت علم که همان «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» است دست یافته‌اند.

مریدان افراطی

مبحث بعدی که در کتاب به آن اشاره شده است، عنوان «مریدان افراطی» است. در این بخش حکایتی از مرحوم علامه طهرانی درباره حاج محمدعلی خلف زاده نقل و سپس اشکالاتی مطرح شده است.

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۳.

متن اصلی این ماجرا در صفحه ۷۵ از کتاب شریف روح مجرّد این چنین آمده است:

«نمازهای صبح و ظهر و عصر را بنده به ایشان اقتدا می‌کردم، چون کسی در منزل نبود جز یک نفر از رفقای صمیمی. اما نماز مغرب و عشاء را ایشان به حقیر اقتدا می‌نمودند، و غالباً هم در روی بام انجام می‌گرفت؛ و دستور داده بودند که: حقیر در نمازها سوره‌های بلند را بخوانم مانند یس، و واقعه و مُسَبِّحات و تبارک و منافقین و هَلْ أَتَىٰ و مَا أَشْبَهَهَا، برای آنکه ایشان چون اقتدا می‌کنند حقیر را در قرائت و نفی خواطر تثبیت نمایند؛ و می‌فرمودند: این طور بهتر است تا آنکه شما به من اقتدا کنی! حقیر هم از همین سُور در نمازها انتخاب نموده و قرائت می‌نمودم، البتّه قدری تکیه به صدا و به فرموده ایشان با صوت حزین. اما در این نمازها حاج محمّد علی به ایشان اقتدا می‌نمود. بدین صورت که بنده امام بودم و حضرت آقا مأموم، و ایشان در همین جماعت به آقا اقتدا می‌کرد، و می‌گفت: من قدرت ندارم به غیر آقا اقتدا کنم! چند بار حضرت آقا وی را در حضور بنده دعوا کردند که تو خلاف شرع می‌کنی و اقتدای به مأموم جائز نیست! اما او می‌گفت: در عالم واقع آقا امام است همه جا، خواه مأموم باشد و یا امام؛ و در این صورت من که این مطلب را فهمیده‌ام نمی‌توانم به غیر او اقتدا نمایم. ایشان می‌فرمودند: اگر این کلام تو درست باشد باید به سید محمّد حسین اقتدا کنی نه به من، چون مراد هر حال امام می‌دانی إِمَامًا أَوْ مَأْمُومًا. ولی حاج محمّد علی گوشش به این

سخن‌ها بدهکار نبود، و حتی با وجود ایشان در سالیان متمادی یکبار هم به حقیر اقتدا ننمود.»^۱

اشکالات مؤلفان کتاب سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی به این بخش، این مطالب است:

۱. «نکته قابل توجه در این داستان این است که شدت ارادت به جناب آقای حدّاد موجب شده است که حاج محمدعلی، نماز جماعتی را اقامه کند که در شرع وارد نشده! مسلک تصوّف طریقی است که یک چنین مریدان افراطی به بار می‌آورد که به جهت عشق و ارادت به مراد، حاضرند اعمال عبادی خود را ابداع کنند.»^۲

۲. «چرا حاج محمدعلی به دستور آقای حدّاد عمل نکرد و این‌گونه نماز اختراعی را ترک ننمود؟»

۳. «اینکه حاج آقای خلف زاده از طرفی مرحوم آقای حدّاد را امام و در نتیجه واجب‌الاطاعه می‌دانند و از طرفی به دستورات ایشان گوش نمی‌دهند تناقض در قول و فعل است و نشان از ناآگاهی مرید دارد.»

۴. «چرا جناب آقای حدّاد این چنین بدعت واضح و علنی از مرید خود مشاهده می‌نمودند آن‌هم بطوری که سالها این واقعه تکرار می‌شود و تنها به چند مرتبه دعوا اکتفاء کردند، آیا نهی از

۱. روح مجزّد، ص ۷۵ و ۷۶.

۲. سیری در آثار علامه سید محمدحسین طهرانی، ص ۶۷.

منکرو خلاف شرع به همین مقدار کافی است؟ آیا نباید چنین نماز جماعتی را ترک می‌کردند؟^۱

استاد تولائی: اگر نخواهیم تک تک مغالطات اسف بار این بخش را پاسخ دهیم کافی است که یادی کنیم از بعضی اصحاب ائمه علیهم‌السلام. مگر بخشی از غلاة در زمره ارادتمندان ائمه علیهم‌السلام نبودند؟ آیا در دین کم ایجاد بدعت نمودند؟ مؤلفان محترم کتاب سرگذشت شلمغانی را در خاطر دارند؟ این‌ها جز در حجر تریبی ائمه علیهم‌السلام رشد داشتند؟ غاصبین خلافت که حضرت زهرا علیها‌السلام را با فجع‌ترین شکل ممکن به شهادت رساندند مگر در زمره اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبودند؟ مگر در دوران حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این افراد کم از او امر حضرتشان سرپیچی داشتند؟ وجود افراد سرپیچ و بلکه فاسق در میان اصحاب رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام نشان نقص حضرات معصومین علیهم‌السلام است؟

در اینکه حاج آقای خلف زاده اشتباه کردند شکی نیست؛ اما باید اشتباه ایشان را به پای مرحوم آقای حدّاد نوشت؟ حتماً می‌دانید مرحوم آقای حدّاد نه در این مورد، که در موارد متعددی به فعالیت‌های حاج آقای خلف زاده اعتراض داشتند و در کتاب روح مجرّد نیز مواردی ذکر شده که مرحوم آقای حدّاد قصد داشتند به طور کلی ایشان را طرد کنند، اما مرحوم علامه طهرانی چند بار واسطه می‌شوند تا اگر احتمال نجات آقای خلف زاده هست، این راه به طور کلی برای ایشان مسدود نشود. این جمله: «به کس دیگری اعتماد ندارم» عمدتاً برای این است

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۶۸.

که احتمال وصایت حاج آقای خلف زاده را منتفی کنند.^۱ این آقایان که می نویسند مرحوم آقای حدّاد باید بیشتر نهی از منکر می نمودند، فراموش کرده اند یکی از شروط نهی از منکر احتمال تأثیر است؛ مرحوم آقای حدّاد تا جایی که احتمال تأثیر می دادند به آقای خلف زاده تذکر دادند، بلکه ایشان را دعوا کردند! بعد هم که می بینند ایشان به احوالات خود مشغول است در نهایت با ایشان قطع رابطه کرده و عطایای معنوی را هم از ایشان سلب می کنند. خوب است آقایان نشان دهند وقتی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بر فراز منبر به اولیاء الهی و یا لاقبل شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا می گفت و دشنام می داد، شاگردان متخلّق و متشرّع ایشان چه قسم نهی از منکری انجام دادند که حالا اعتقاد دارند مرحوم حدّاد رحمته الله کوتاهی کرده اند؟!

البته اینکه نوشته اند «سال ها این واقعه تکرار می شد» را حقیقتاً نمی دانم از کجا استخراج کرده اند! قاعدتاً باید خودشان شاهد عینی باشند زیرا در نقل مرحوم علامه طهرانی، حکایت مخصوص به زمان خاصی است و حکایت از تداوم در سال های آتی ندارد! نعوذ بالله من شرور انفسنا. این مطلب هم که نگاشته شده: «در هر حال مسلکی که برای مراد و مرشد خود مقام خدایی ادعا کند نیازمند چنین مریدان ناآگاه می باشد.»^۲ به اندازه تعداد کلماتش حاوی مغالطات و اشتباهات است که به بخشی از آن ها در خلال مباحث گذشته اشاره شد.

۱. البته ظاهر وصیت مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه این است که ایشان به هیچ کس دیگری اعتماد نداشته و این امر را تنها به مرحوم علامه طهرانی قدّس سرّه واگذار کرده اند.

۲. سیری در آثار علامه سیّد محمد حسین طهرانی، ص ۶۸.

گفتار متعارض دربارهٔ استاد طریق

مطلب بعدی که در کتاب به آن اشاره شده، عنوان «گفتار متعارض درباره استاد طریق» است. اگر ممکن است این قسمت را هم توضیح بفرمائید.

استاد تولائی: شک نداریم که در نگاه مرحوم علامه طهرانی استاد کامل جهت سلوک بسیار حائز اهمیت است. عبارات ایشان در این زمینه به قدری فراوان است و این اندیشه چنان در نگاه معظم له پررنگ است که نیاز به تثبیت آن نداریم؛ اما در کنار این مطلب فرمایشی از ایشان نقل شده که در صورت بی دقتی، توهم تناقض در فرمایش ایشان را پیش می‌آورد. این مطلب را حضرت آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی دام عزه از قول مرحوم علامه طهرانی رحمته الله علیه چنین نقل می‌فرمایند: «چون يك دوره علوم و معارف حقه را در این کتب (دوره علوم و معارف اسلام) گنجانیده‌ام؛ اگر کسی با اخلاص این کتاب‌ها را مطالعه کند، نفسش به این حقائق متحقق شده و به مقصود خود می‌رسد.»^۱

این مطلب در کتاب شریف نور مجرّد هم چنین نقل شده است: «علامه والد قدس الله نفسه الزکیه در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تألیف «دوره علوم و معارف اسلام» فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می‌فرمودند:

۱. آیت نور، ص ۵۷۲.

برای کسانی که مشتاق و طالب لقاء حضرت پروردگارانند و به دنبال استاد طریق می‌باشند، دو مطلب را بیان کنید که با آن از استاد مستغنی می‌گردند: اَوَّل: داشتنِ إخلاص در عمل، و دوّم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارفِ اسلام؛ چرا که يك دوره معارف حقّه را در این کتاب‌ها آورده‌ام. به نحوی که اگر کسی این کتب را با إخلاص بخواند نفسش به معانی و معارف حقّه آن متحقّق می‌شود و چون نفسش به این معارف متحقّق شد مسیر خود را به سوی خداوند روشن می‌بیند.»^۱

نکتهٔ اولی که باید به آن توجه داشت این است که نیاز به استاد در سیر و سلوک الی الله، یک اصل عقلائی است، نه عقلی که خلافش محال باشد. مثل اینکه بخواهیم از مشهد با ماشینی بدون ترمز به اصفهان برویم. واضح است که عقلای می‌گویند برای به حرکت درآوردن خودرو، آن‌هم در چنین مسافت‌های طولانی، صحت ترمز ضروری است، اما عقلای می‌توان با رعایت شرایطی خودرو بدون ترمز را هم تا اصفهان رساند. هیچ عارفی تا کنون ادعا نکرده است که وجود استاد برای راه خدا، ضرورت عقلی دارد و بدون استاد رسیدن به خداوند مطلقاً محال است. نکته دوم اینکه فرمایش مرحوم علامه طهرانی دربارهٔ دوره علوم و معارف اسلام، تماماً در این است که شخص راه خود را به سوی خداوند روشن می‌بیند یا به این واسطه به مقصود خود می‌رسد. کاملاً با قرائن صدر و ذیل عبارت مشخص است که منظور از استغناء استاد، استغناء در

تمام مراحل نیست، منظور این است که افراد در اثر خواندن این آثار به آنچه در مسیر خدا نیاز دارند خواهند رسید.

حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی کراراً می فرمودند: «در اثر مطالعه با اخلاص دوره علوم و معارف اسلام، سالک به آن چه باید برسد می رسد، اگر قرار باشد مانند مرحوم آیه الله انصاری مسیر را بدون استاد طی کند چنین خواهد شد و اگر قرار باشد در مرحله ای از مراحل دستش به استاد برسد خواهد رسید.» پس هیچ تناقضی میان فرمایشات مرحوم علامه طهرانی در این زمینه وجود ندارد. البته این مسئله هم جای انکار ندارد که حتی خود علامه معتقد بودند به ندرت، افرادی مانند مرحوم آیه الله انصاری می توانند بدون استاد به فناء و توحید برسند و البته این افراد، در این زمینه با مشکلات متعددی مواجه خواهند شد و سلوکشان نیز هرگز مانند سلوک تحت نظر انسان کامل نخواهد بود. در ابتدای کتاب شریف روح مجرد و در بخش استاد از جلد اول کتاب ارزشمند نور مجرد به این نکات تفصیلاً اشاره شده و اصل امکان رسیدن به خداوند متعال بدون استاد و همچنین خطرات، آفات و نواقص این سیر مفصلاً مطرح شده است.

گزارش های متعارض با تاریخ؟!

مطلب انتهایی که در بخش دوم کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، یعنی بخش «بررسی داستان ها و حکایت ها» بررسی شده است، عنوان «گزارش متعارض با تاریخ معتبر» است. در این بخش حکایتی از کتاب روح

مجزّد نقل شده و سپس نویسندگان ادعا کرده‌اند که این نقل با تاریخ واقعی در تعارض است. درباره این بخش هم توضیحاتی ارائه بفرمایید.

استاد تولائی: برای بررسی این بخش خوب است ابتدا اصل حکایت را ذکر کنیم. در صفحه ۳۸۲ از کتاب شریف روح مجزّد آمده است: «در لیلۀ جمعه دوازدهم شهر جمادای الثّانیه سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریّه قمریّه که حقیر در همدان و در منزل و محضر حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد أنصاری همدانی مشرف بودم، ایشان در ضمن نصایح و مواعظ و قضایا فرمودند: آقا سید معصوم علی شاه^۲ را آقا محمّد علی

۱. چون پاورقی‌های این بخش حاوی نکات مفیدی است، عین پاورقی‌ها را نیز از کتاب شریف روح مجزّد نقل می‌کنیم.

۲. حضرت آقا حاج شیخ محمّد جواد در همان شب فرمودند: آقا سید معصوم علی شاه شاگرد آقا سید علی رضا دکنی بود. و در دکن که از بلاد هند است زیست می‌نمود. پس از مدتی از هند به ایران آمد درحالی‌که یک ساتر عورت بیشتر نداشت. و حاج محمّد جعفر بروجردی و حاج محمّد رضا تبریزی از شاگردان آقا سید علی رضا دکنی بودند و در عین حال از مجذوبین آقا سید معصوم علی شاه به شمار می‌آمدند. حاج محمّد رضا و حاج محمّد جعفر دو مرد بسیار بزرگ بودند ولی در عین حال مرام درویشی داشتند. و حاج محمّد رضا دارای مقام علمی بود و کتاب «الدّر الثّظیم» و «مفاتیح الاثواب» و بسیاری از کتاب‌های دیگر از مصتفات اوست. و در بروجرد سکونت گزید. بروجردی‌ها به تهمت تصوّف، تمام اموال وی را غارت کردند و خود او را تنها از بروجرد بیرون نمودند. حاج محمّد رضا به شهر تبریز رفت و در آنجا مورد علاقه مردم واقع شد و در پای منبرش جمع کثیری حاضر می‌شدند. یک روز در بالای منبر که تمام مردم مجتمع و مستمع بوده و منظره عجیبی داشت، در دلش خطور کرد که: این استقبال مردم تبریز، عوض آن اذیت‌های مردم بروجرد. ناگهان درویشی پرو پا بسته از در وارد شد و یکسره به سوی منبر رفت و آهسته در گوش حاج محمّد رضا چیزی گفت؛ و ظاهراً این بود که: ←

بهبهانی^۱ در کرمانشاه کشت. آقا محمد علی سه نفر از اولیای خدا را کشت. سوّمی آنها بدّلا بود که فرمان قتل او را صادر کرده بود. بدّلا به او گفت: اگر مرا بکشی، تو قبل از من خاک خواهی رفت! آقا محمد علی به وی گفت: مظفّر علی شاه و سید معصوم علی شاه که از تو مهم تر بودند چنین معجزه‌ای نکردند، تو حالا می خواهی بکنی؟! بدلا گفت: همینطور است. چون آنها کامل بودند، مرگ و حیات در نزدشان تفاوت نداشت؛ ولی من هنوز کامل نشده‌ام و نارس هستم. اگر مرا بکشی به من ظلم کرده‌ای! آقا محمد علی به حرف او اعتنا نکرد و او را کشت. هنوز جنازه بدلا روی زمین بود که آقا محمد علی از زیر دالانی عبور می کرد ناگهان سقف خراب شد و در زیر سقف جان سپرد. چون ایشان

→ بکنم آن کاری را که باید بکنم یا نه؟! حاج محمد رضا گفت: بکن! درویش عمامه حاج محمد رضا را به گردنش پیچیده او را از منبر پایین کشید و از مسجد بیرون برد تلافی لهذا الخُطُور التَّفْسَانِي. این درویش را آقا سید علی رضا دکنی از دکن فرستاده بود و فرموده بود: فوراً به تبریز برو که یکی از دوستان خدا نزدیک است هلاک شود او را نجات بده! و بدین طریق حاج محمد رضا نجات پیدا کرد.

۱. آیه الله حاج سید محسن عاملی در اعیان الشّیعة از طبع دوّم (سنه ۱۳۷۸) درج ۴۶، ص ۱۵۶ به شماره ۲۵۸۶ ترجمه او را بدین گونه ذکر نموده است: «آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی در سنه ۱۱۴۴ متولّد شد و در سنه ۱۲۱۶ در کرمانشاه فوت نمود. او پسر و حید بهبهانی مشهور است که اصلشان از اصفهان و سپس از بهبهان است. پدرش در کربلا سکونت گزید و او در کربلا به دنیا آمد؛ و او افضل از میان دو پسری است که وحید از خود بجای گذارده است. دروس خود را در نزد پدرش در وقتی که در بهبهان توقّف کرد و پس از آن در کربلا آموخت و سپس به کاظمین علیهما السلام منتقل شد، آنگاه به ایران آمد. در تکمله «أمل الآمل» گوید: وی از کوههای علم و ارکان دین و اعلام علماء مذهب بود. در عصر او از او افضل و أوسع در علم و اطلاع نبود. و أعلم مردم بود به اصول مذاهب اربعه و فروع آنها تا چه رسد به علوم مذهب امامیه.»

عالم مشهور و معروف کرمانشاه بود و احترامی مخصوص در میان مردم داشت فوراً جنازه‌اش را تشییع و دفن کردند، اما در این احوال کسی به بدلا توجه نداشت و جنازه وی در گوشه‌ای افتاده بود و هنوز دفن نشده بود.»^۱

این فرمایش یک تتمه هم دارد که از این قرار است:
«مرحوم آیه‌الله انصاری فرمودند: گرچه مظفرعلی شاه و سید معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند؛ و این مسلک خوب نیست، اما فرمان قتل اولیای خدا را صادر کردن کار آسانی نیست.»^۲

اشکال آقایان به این قسمت از کتاب این است:
«مرحوم آقا احمد بهبهانی فرزند مرحوم علامه محمدعلی بهبهانی درباره علّت ارتحال علامه بهبهانی می‌نویسد:» در ایام حکومت فتحعلی خان سابق الألقاب در مزاج شریفش مرض اسهال عارض شد و در یوم جمعه و عید مبعث از سنه یک هزار و دو صد و شانزده در عین زوال در اثنای نماز ظهرین به رحمت ایزدی پیوست»^۳ گفتنی است که کتاب مرآت الاحوال جهان نامشتمل بر سفرنامه مؤلف و زندگینامه علما

۱. روح مجزّد، صص ۳۸۲ تا ۳۸۴.

۲. همان.

۳. مرآت الاحوال جهان نما، ج ۱، ص ۱۴۷.

است که در نزد متخصصان تاریخ از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است.^۱

با ذکر این مطالب باید به چند نکته توجه کنیم:

نکته اول: این نقل قول متعلق به مرحوم آیه الله انصاری رحمته الله علیه است نه مرحوم علامه طهرانی، اگر بنا بود کتابی در نقد عرفان یا حتی در نقد کسانی که مرحوم علامه آن بزرگواران را کامل می دانستند، بنویسیم؛ بیان این بخش وجهی داشت، اما با هیچ چارچوب و منطقی نمی توان حکایت مرحوم آیه الله انصاری را نقل کرد و با فرض رخ دادن اشتباه، در کتابی که به اسم سیری در آثار مرحوم علامه طهرانی نوشته شده، این اشتباه را به مرحوم علامه طهرانی نسبت داد و چنین وانمود کرد که ایشان نقل هایی داشته اند که با تاریخ معتبر سازگار نیست.

نکته دوم: این بخش ها در حقیقت برای کسانی فایده دارد که قائل به عصمت مطلقه برای اولیاء الهی هستند. ما که صریحاً در اولیاء الهی و شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام به چیزی بیشتر از عصمت در طریق باور نداریم. حال اگر فرضاً این عبارت از مرحوم علامه طهرانی بود و فرضاً در این نقل اشتباهی رخ داده بود قرار بود چه نکته ای را برساند؟ به علمیت ایشان خدشه ای وارد می شد؟ مگر بزرگان ما مثل مرحوم شیخ انصاری و صاحب جواهر در نقل مطالب فقهای پیشین خطا نمی کردند؟ آیا کسی در علمیت این بزرگواران مناقشه کرده است؟ این مطلب قرار است در توحید و مقامات عالی معنوی مرحوم علامه

۱. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۷۰.

خدا شده وارد کند؟ در این صورت باید یک عبارت از یک منبع معتبر مورد وثوق بیاورند که در آن ادعا شده باشد یک نقل تاریخی اشتباه با مقامات توحیدی در تنافی است. بله! اگر واقعاً این نقل خدشه‌ای در مسیر خدا وارد کند یا واقعاً احراز کنیم که این نقل مصداق سوء است، حرف دیگری است، اما در این مورد اگر خلاف این مطلب را احراز نکنیم، حتماً احراز سوء بودن را نخواهیم داشت. ما در مباحث مربوط به علم انسان کامل نسبتاً مفصل به عرض رساندیم که اگر ولیّ الهی متصل به باطن شود و از باطن مطالب را اخذ کند، احتمال خطا در دریافت او نیست اما در موارد متعددی ولیّ الهی مطالب را نه از باطن که از ظواهر اخذ می‌کند؛ در این صورت هم از دل این استنباط مطلبی که با حرکت در مسیر عبودیت و بندگی در تنافی باشد خارج نخواهد شد اما هیچ دلیلی هم بر لزوم صحت این استنباط نداریم.

نکته سوم: هیچ دلیلی وجود ندارد که فرمایش مرحوم آیه الله انصاری همدانی خلاف واقع باشد. اینکه گفته شده کتاب مرآت الاحوال کتاب معتبری است، از این باب است که چون خود مؤلف از خاندان بهبهانی بوده، گزارشش نزدیک و بدون واسطه است و این گونه گزارش‌ها از نظر تاریخی ارزشمند است؛ اما دلیلی نداریم که مؤلف در نقل قول‌ها به صورت کامل رعایت امانت را داشته باشند. اگر هم گفته شود مؤلف مرآت الاحوال فرزند آقا محمد علی بهبهانی است و آقا محمد علی فقیه‌ی بزرگوار و متقی بودند، باید گفت آقا محمد علی بعد از اینکه دستشان به خون سیّد معصوم علی شاه و مظفر علی شاه آلوده شد، به صورت کلی حال و هوای معنویشان تغییر کرد و این مطلب را می‌توان

با تأمل در کتاب خیراتیة به راحتی استنباط نمود. کتاب خیراتیة هم شامل اهانت‌های زیادی به بزرگان تشیع نظیر مرحوم ملاصدرا است و هم پاره‌ای از مطالب آن یقیناً خلاف واقعیت‌های تاریخی است و تحریف تاریخ محسوب می‌شود.

آن چه از نظر تاریخی مسلم است، این است که شماری از بزرگان وقت، مانند ملا عبدالصمد همدانی که از فقهای بزرگ و مراجع تقلید وقت بوده‌اند، به سید معصوم علی شاه دکنی پیوسته‌اند. خود آقا محمدعلی مجبور شده‌اند طبق ادعای خودشان درباره معصوم علی شاه از ملا عبدالصمد همدانی استفتاء کنند. مظفر علی شاه و کوثر علی شاه هم از فقها و متکلمان بزرگ آن دوره بوده‌اند و با وجود این، معصوم علی شاه را به تقوا و دینداری و مقامات ستوده‌اند.

در مقابل آقا محمدعلی بهبهانی از معصوم علی شاه چهره‌ای کاملاً معکوس نشان می‌دهد، به صورتی که انگار ایشان حتی نماز خواندن و غسل کردن هم بلد نبودند! هیچ بعید نیست که فرزند ایشان، بخواهد احترام پدر خود را حفظ کرده و مطلب را به گونه‌ای منتقل نماید که قدحی بر آقا محمدعلی وارد نباشد، خصوصاً وقتی بدانیم آقا محمدعلی برای اینکه آبروی خود را حفظ نماید دروغ‌ها و تعابیر زشتی را نثار بزرگان مکتب و اولیاء الهی می‌کند. پس برای قضاوت قطعی در این مسئله تاریخی باید توقف کرد و شواهد بیشتری به دست آورد تا مشخص شود که حق با آقا محمدعلی بوده است یا مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری که با وساطتی، حکایت را همان طور که خواندیم، نقل کرده‌اند.

صوفیه از دیدگاه مرحوم علامه طهرانی و مکتب عرفانی نجف
 نکته چهارم: اشکالی هم وجود دارد که در کتاب سیری در آثار علامه
 سید محمد حسین طهرانی نیامده؛ اما خوب است به آن هم اشاره کنیم.
 اشکال به بخشی از نقل روح مجرد مربوط است که بیان شد:
 «مرحوم آیه الله انصاری فرمودند: گرچه مظفر علی شاه و سید
 معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند؛ و این مسلک
 خوب نیست، اما فرمان قتل اولیای خدا را صادر کردن کار آسانی
 نیست.»

در این اشکال گفته می شود چرا مرحوم آیه الله انصاری مظفر علی شاه
 و یا سید معصوم علی شاه را از اولیاء الهی به حساب آورده اند؟ پاسخ
 این اشکال بسیار روشن است؛ به قرائن متعددی مثل اینکه می فرمایند
 مسلک این آقایان خوب نبوده و یا اینکه صریحاً نقل می فرمایند بدلا
 اذعان داشته که کامل نیست، مشخص می شود که منظور آیه الله
 انصاری از اولیاء الهی، اولیاء کامل نیست بلکه کسانی است که خود را
 در مسیر محبت و ولایت خداوند قرار داده اند. این نکته هم مسلم است
 که دلیلی نداریم الزاماً تمام کسانی که در مسلک تصوف و درویشی
 باشند، انسان های بدی باشند. کم نیستند انسان های خوبی که خدا
 را دوست دارند، خود را هم در مسیر خداوند قرار داده اند اما ممکن است
 به علت جهل و استضعاف نسبت به امور متعددی بی اعتناء باشند و
 اشتباه کنند. واقعاً چقدر تفاوت دارد انصاف علمی و عملی عالم بزرگی
 چون مرحوم علامه طهرانی با مخالفانشان!

در جلد سوم از کتاب شریف نور مجرّد، به صورت مفصل دیدگاه مرحوم علامه طهرانی راجع به گروهی که ما امروز به آن‌ها صوفیّه و اهل خانقاه می‌گوییم روشن شده است. دیدگاهی که از سویی حکایت از غیرت مرحوم علامه برمبانی دینی و شریعت ناب اسلامی دارد و از سوی دیگر آیتی از انصاف فوق‌العاده و دقت مثال‌زدنی حضرت علامه آیه‌الله حسینی طهرانی است. حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی رحمته‌الله در این کتاب می‌نویسند:

«[مرحوم علامه طهرانی] دربارهٔ صوفیّه می‌فرمودند: نباید انسان بر اساس اسامی و عناوین دربارهٔ افراد قضاوت کند. خیلی از بزرگان عرفا بوده‌اند که در تاریخ با عنوان «صوفی» خوانده شده‌اند؛ شهید اول، شهید ثانی، ابن‌فهد حلّی، سید حیدر آملی، شیخ بهائی، مجلسی اول، ملاصدرا، فیض کاشانی و فیاض لاهیجی رضوان الله علیهم و امثال ایشان از علمای بزرگ شیعه، در دوره‌ای صوفی خوانده می‌شدند. و در دوره‌های اخیر نیز مخالفین، بزرگانی چون مرحوم آیه‌الحقّ حاج ملاحسینقلی همدانی و آیه‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی رحمته‌الله ما را صوفی می‌نامیدند. ولی نسبت به عموم صوفیان و دراویش معاصر می‌فرمودند: این افراد نوعاً خطا دارند؛ برخی بیشتر و برخی کمتر، و معمولاً آنطور که باید، عامل به شریعت نیستند. بعضی از آنها به تمام معنا شیطان هستند و فقط هدفشان کشاندن مردم به سوی خود و دعوت به خویش بجای خداوند است و هیچ بهره‌ای از عالم معنا ندارند. و جمعی از آنها که انسی هم با عوالم معنا دارند، طالب خداوند و فناء و

عبودیت مطلقه نیستند و به دنبال حالات و کشف و کرامات می‌گردند.

و گروهی از ایشان انسان‌هایی خوش‌قلب و زحمت‌کشیده هستند و طالب لقاء الله و محبت خدا و دل‌باخته رسول خدا و ائمه علیهم الصلوٰة والسلام می‌باشند و بعضی از ایشان در سایه مجاهدتها و زحماتی که می‌کشند به درجاتی نیز می‌رسند؛ ولی مستضعفند و طریق حق را پیدا ننموده و طریق و ممشایشان ناقص است و آنطور که باید و شاید به شریعت معتبد نیستند و ظرائف تربیتی را که در قرآن و سنت آمده مراعات نمی‌کنند... معمول افرادی که در راه خدا وارد می‌شوند و تحت تربیت ولی کاملی که در عالم بقاء بالله متمکن باشد نیستند و در اطلاع از شریعت نیز به درجه اجتهاد و استنباط نرسیده‌اند، وقتی متصدی تربیت نفوس می‌شوند، کثیراً برای حل مشکلات طریق و رفع آفات و موانع و استمرار بخشیدن به طریقت و ممشای خود، به اموری متوسل می‌شوند که در شرع وارد نشده و با مذاق و روح شریعت نیز سازگار نمی‌باشد؛ مانند اذکار غیر شرعی و استفاده از آداب و مراسم خاص من درآوردی و تقیید به بلندکردن شارب و موی سرو سجده برمشایخ و ساز و آواز و تار و طنبور و دیگر چیزهایی که نه فقط در شرع از آن اثری نیست بلکه برخی از آنها مکروه و برخی حرام مسلم است.

برخی از این امور ممکن است به شکل موقت و در باره برخی از اشخاص نافع بوده و حال موقتی بیاورد یا آتش عشق و سوز را در دل

سالک روشن کند، ولی اگر با دیده بصیرت نظر شود رواج این روشها در جامعه، مفاسد و مضراتش بیش از منافع و فوائدش می باشد و لذا در صراط مستقیم و منهج قویم شرع مقدّس از این طرق برای تقرب به خدا استفاده نشده و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که از دریچه نفوس مطهر خود همه نفوس را در همه زمانها و همه مکانها به عالم قرب و لقاء سیر می دهند، به این راهها تشویق ننموده و چه بسا نهی هم کرده باشند. یکی از تفاوتهای اساسی مکتب تربیتی مرحوم علامه والد و اساتید بزرگوارشان با مکتب تصوّف متعارف، همین تعبّد تام در برابر شرع مقدّس و صاحبان آن و رعایت همین ظرائف و دقائق و توجّه به امتداد طریق تربیت در وسعت زمان و مکان و در افق آینده و نسلهای متأخر است که منشأ آن، وقوف و احاطه بر شریعت و تمکّن ایشان در عالم بقاء بود. روی همین جهت ایشان حتّی نسبت به برخی از درویشان که آنها را از اولیاء خدا و مقربان درگاه می دانستند تذکّر می دادند که روش و طریقه ایشان صحیح نبوده و باید به تمام و کمال به همان روش تربیتی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بازگردند. این عملکرد خطای صوفیه سبب شده است که علمای شرع و مؤمنین متشرّع که این مطالب را می بینند، به جهت موارد خلاف شرع، معترض شده و انتقاد کنند و به اشتباه این مسائل را به اصل طریقت و مسیر سلوک و عرفان نسبت داده و به همه اولیاء الهی بدبین شوند و راه خدا را از اصل انکار کرده و خود و دیگران را برای همیشه از طلب لقاء الهی و وصول به مقام فناء و اندکاک محروم نمایند. روی همین

جهت ایشان از مجالست و مرافقت با صوفیّه‌ای که این آفات و اشتباهات در کارشان دیده می‌شد اجتناب داشتند تا مبادا روش آنها تأیید شود یا کسی توهم کند که در طریقۀ عرفان حقیقی و روش بزرگانی چون مرحوم آیة الحق حاج سید علی آقای قاضی قدس الله سرّه نیز نسبت به شرع تهاون و سستی می‌شود و بدین واسطه از راه خدا دور گردد.»^۱

به نظر می‌رسد که هیچ شکمی در این نیست که اولاً راه مکتب عرفانی نجف کاملاً با جریان‌های امروزی موسوم به صوفیّه باطل اختلاف مبنا دارد و بزرگان این جریان، اختلاف خود را نه فقط در ساحت نظر، بلکه کاملاً در ساحت عملی هم نمایان کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، اندک آشنایی با مکتب عرفانی نجف کافی است تا تصدیق کنیم این جمله مرحوم آیة الله قاضی رحمته‌الله یک جمله کلیدی در این جریان است:

«با درویش و طریق آنها کاری نداریم. طریقه، طریقهٔ علما و فقها است.»^۲

ثانیاً همان‌طور که در بین مخالفان عرفان و حکمت، مانند برادران تفکیکی، افرادی هستند که حقیقتاً پاک‌اند و رنجاندن آن‌ها به دلیل معنویت بالا و ربطشان به خداوند متعال و اهل بیت علیهم‌السلام، ممکن است تبعات مضاعف دنیوی و اخروی داشته باشد، باید قبول کنیم در میان

۱. نور مجرّد، صص ۷۹ تا ۸۲.

۲. الهیّه، ص ۱۳۱.

جریانات دیگر هم ممکن است چنین افرادی باشند که از سراسر استضعاف در طریق حق قرار نگرفته‌اند، نه عناد و استکبار و...
 اساساً تفاوت چندانی میان گروه‌هایی مانند اصحاب تفکیک و اهل خانقاه نیست؛ گروه اول بیش از عمل در ساحت اعتقادی با قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام زاویه دارند و گروه دوم، بیش از ساحت اعتقادی، در بُعد عملی دچار ضعف هستند و از مکتب و منهاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام دورند. مهم این است که برای رسیدن به خداوند متعال و قرار گرفتن در مسیر درست، نیاز به متابعت کامل از حضرات معصومین علیهم‌السلام است که این مهم بیش از هر جای دیگری در مکتب عرفانی نجف و امثال شخصیت کم نظیر مرحوم علامه طهرانی رحمته‌م‌الله تبلور یافته است.

خیلی تشکر از بیانات ارزشمند شما، الحمد لله توفیق شد که به بررسی دو بخش از کتاب سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی بپردازیم، ان شاء الله در آینده جهت بررسی سایر بخش‌های این کتاب در خدمت شما خواهیم بود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

کتاب شناسی

۱. القرآن الکریم، مصحف المدينة المنورة، به خط عثمان طه.
۲. نهج البلاغة، سید رضی، تحقیق دکتر صبوحی صالح. قم: هجرت، ۱۴۱۴ه.ق.
۳. الصحیفة السجادية، حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، قم: الہادی، ۱۳۷۶.
۴. اختیار معرفه الرجال: المعروف برجال الکشی، محمد بن حسن طوسی، قم: صادق، ۱۳۹۷.
۵. ارشاد، شیخ مفید. قم: سرور، ۱۳۹۲.
۶. البرهان فی تفسیر القرآن، سید ہاشم بحرانی، [مکان نشر نامشخص]: اسماعیلیان.
۷. التوحید، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسه، ۱۴۱۶ق.
۸. الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۹. الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، تهران: عطارد، ۱۳۹۱.
۱۰. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ه.ق.
۱۱. الکامل فی التاریخ، علی بن محمد ابن اثیر، قم: اعلمی، ۱۳۶۷.
۱۲. المحاسن، احمد بن محمد برقی، قم: المجمع العالمی لاهل البيت علیہم السلام، ۱۳۷۴.
۱۳. امالی، محمد بن علی بن بابویه، تهران: کتابچی، ۱۳۹۰.
۱۴. امالی شیخ مفید، محمد بن محمد مفید، تهران: آدینه سبز، ۱۳۹۴.
۱۵. امام شناسی: بحث های تفسیری، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۷۵.

۱۶. آداب الصلوة (آداب نماز)، روح الله الموسوی الخمينی، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۱.
۱۷. آیت نوز: یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قم: علامه طباطبائی، ۱۳۹۲.
۱۸. باده توحید: در کربلای عشق، سید محمد صادق حسینی طهرانی، مشهد: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی مشهد مقدس، ۱۳۹۹.
۱۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۷.
۲۰. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۱. تاریخ الطبری، عریب بن سعد قرطبی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
۲۲. تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه حویزی، قم: دارالتفسیر، ۱۳۸۳.
۲۳. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلایی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۳.
۲۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، محمد مهدی بن مرتضی بحرالعلوم، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۸.
۲۵. رساله مودت تفسیر آیه: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى و نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندش محسن عليه السلام)، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: نور ملکوت قرآن، ۱۳۹۶.
۲۶. روح مجرد: یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد (فاض الله علينا من بركات تربته) از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی ...، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۶.
۲۷. سلسله موی دوست: خاطرات دوران تدریس امام خمینی رحمته الله علیه، مجتبی فراهانی، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۵.
۲۸. کتاب السنن الشهير بسنن ابی داود مع التعليقات علی سنن ابی داود، فیض

- الودود فی حل قال ابوداود، سلیمان بن اشعث ابوداود، قم: مکتبه البشری، ۱۳۹۷.
۲۹. سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی، سید محمود هاشمی نسب، شعیب حدادی، قم: دلیل ما، ۱۳۹۹.
۳۰. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ابن ابي الحديد معتزلی، تهران: مدبر، ۱۳۹۳.
۳۱. صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی رحمته الله علیه: (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، روح الله الموسوی الخمينی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۵.
۳۲. عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، سعید عرفانیان، یحیی بن حسن ابن بطریق، قم: مکتبه العلامة المجلسی، ۱۳۹۴.
۳۳. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم: مؤسسه فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۹۵.
۳۴. فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم و اللیله، علی بن موسی ابن طاوس، غلامحسین مجیدی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۷.
۳۵. کشف الغمه فی معرفة الائمة، ابوالحسن شعرانی اربلی؛ علی بن عیسی، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۴.
۳۶. کنز العمال، حسام الدین متقی هندی، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۴.
۳۷. لبخندهای زمستانی (خاطرات رجبعلی طاهری)، حسین کاوشی سیدآبادی، مرتضی میردار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷.
۳۸. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، تهران: کاروان، ۱۳۸۶.
۳۹. مرات الاحوال جهان نما: جلد ۱ و ۲ سفرنامه، کرمانشاهی، احمد بهبهانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق.
۴۱. معادشناسی، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: نور ملکوت قرآن، ۱۳۹۷.
۴۲. مهترتابان، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبایی، ۱۳۹۳.

۴۳. نور مجرد: یادنامه عارف بالله و بامرالله سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، سید محمد صادق حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۷.
۴۴. نور ملکوت قرآن از قسمت انوار الملکوت، سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۶.
۴۵. وسائل الشیعة، الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ه.ق.

منابع دیجیتال

۴۶. erfانvahekmat.com/a/M

۴۷. irdc.ir/fa/news/5230